



محمد امیری قوام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نماز سرنوشت ساز مسیح علیہ السلام

محمد امیری قوام



نماز سرنوشت ساز مسیح علیه السلام

نویسنده:	محمد امیری قوام
ناشر:	مؤسسه آینده روشن
طرح جلد:	ابوالفضل بیگدلی نسب
صفحه آرا:	علی جواد دهقانی
حروف نگار:	ناصر احمد پور
نوبت چاپ:	اول / ۱۳۹۷
لیتوگرافی:	رنجبران
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
بها:	۱۱۰/۰۰۰ ریال
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۳-۷۹-۹
مرکز پخش:	قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۵، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۹۰۱

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

مقدمه	۱۱
مفهوم اقتدا	۱۲
در لغت	۱۲
در اصطلاح	۱۳
اهمیت حضور مسیح در دوران ظهور	۱۵
فصل اول: بررسی روایات اقتدای مسیح به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف	۲۳
گفتار اول: بررسی روایات اقتدای مسیح به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از منظر منابع شیعه	۲۳
روایت اول	۲۶
بررسی دلالت روایت	۲۷
منابع روایت	۲۷
بررسی سند روایت	۲۷
راوی شناسی	۲۸
دلایل ضعف	۲۹
روایت دوم	۳۶
بررسی دلالت روایت	۳۸
منابع روایت	۳۹
بررسی سند روایت	۴۱
روایت سوم	۴۵
بررسی دلالت روایت	۴۶
منابع روایت	۴۷
بررسی سند روایت	۴۷

۴۷.....	راوی شناسی
۵۲.....	روایت چهارم
۵۳.....	بررسی دلالت این روایت
۵۴.....	منابع روایت
۵۴.....	بررسی سند روایت
۵۴.....	راوی شناسی
۶۱.....	روایت پنجم
۶۲.....	بررسی دلالت روایت
۶۳.....	منابع روایت
۶۳.....	بررسی سند روایت
۶۴.....	راوی شناسی
۶۹.....	روایت ششم
۷۰.....	بررسی دلالت روایت
۷۰.....	منابع روایت
۷۰.....	بررسی سند روایت
۷۱.....	راوی شناسی
۷۲.....	روایت هفتم
۷۳.....	بررسی دلالت روایت
۷۴.....	منابع روایت
۷۴.....	بررسی سند روایت
۷۵.....	راوی شناسی
۷۷.....	روایت هشتم
۷۸.....	بررسی دلالت روایت
۸۰.....	بررسی سند روایت
۸۵.....	روایت نهم
۸۶.....	بررسی دلالت روایت
۸۷.....	منابع روایت
۸۷.....	بررسی سند روایت
۸۸.....	راوی شناسی
۹۳.....	روایت دهم

۹۵	 بررسی دلالت روایت
۹۵	 منابع روایت
۹۶	 بررسی سند روایت
۹۶	 راوی شناسی
	گفتار دوم: بررسی روایات اقتدای مسیح به مهدی علیهما السلام از منظر منابع اهل سنت
۱۰۲	
۱۰۲	 روایت اول
۱۰۳	 بررسی سند این روایت
۱۰۳	 بررسی راویان این سند
۱۰۸	 بررسی راویان این سند
۱۱۶	 بررسی دلالت این روایت
۱۱۷	 روایت دوم
۱۱۸	 بررسی سند این روایت
۱۱۸	 بررسی راویان این سند
۱۲۳	 بررسی راویان این سند
۱۲۶	 بررسی راویان این سند
۱۲۷	 بررسی دلالت این روایت
۱۲۸	 تحریف روایت
۱۲۸	 بررسی سند روایت محرف
۱۲۸	 بررسی راویان این سند
۱۳۰	 بررسی راویان این سند
۱۳۱	 بررسی راویان این سند
۱۳۳	 بررسی دلالت روایت محرف
۱۳۴	 روایت سوم
۱۳۴	 بررسی سند این روایت
۱۳۵	 بررسی دلالت این روایت
۱۳۶	 روایت چهارم
۱۳۸	 بررسی سند این روایت
۱۳۸	 بررسی راویان این سند
۱۴۰	 بررسی دلالت این روایت

روایت پنجم	۱۴۱
بررسی سند این روایت	۱۴۳
بررسی دلالت این روایت	۱۴۴
روایت ششم	۱۴۴
بررسی سند این روایت	۱۴۶
بررسی راویان این سند	۱۴۷
بررسی راویان این سند	۱۴۹
بررسی دلالت این روایت	۱۵۱
فصل دوم: بن مایه های کلامی شیعه و اهل سنت مرتبط با بحث اقتدا	۱۵۳
گفتار اول: بن مایه های کلامی شیعه	۱۵۳
جایگاه شناسی مقام نبوت و امامت	۱۵۳
امامت، عهد آسمانی	۱۶۵
امامت، منصبی آسمانی	۱۷۰
برخی از مهم ترین ادله شیعه بر انتصابی بودن امامت	۱۷۲
دلیل عقلی	۱۷۲
دلایل نقلی	۱۸۰
اوصاف امام	۱۸۵
الف) عصمت	۱۸۸
مفهوم شناسی عصمت	۱۸۹
ادله عصمت	۱۹۴
برهان امتناع تسلسل	۱۹۴
برهان حفظ شریعت	۱۹۷
برهان بی اعتمادی مردم و نقض غرض:	۱۹۸
۱- آیه عهد	۲۰۱
۲- آیه اطاعت از اولوالأمر	۲۰۵
۳- حدیث ثقلین	۲۰۶
ب) علم	۲۰۷
ج) افضلیت	۲۱۱
شئون امامت مانند مقام ولایت و هدایت امام	۲۱۵
الف- ولایت شرعی (در تشریع)	۲۱۶

ب- ولایت تشریعی	۲۱۶
برتری مقام امامت بر نبوت	۲۱۷
گفتار دوم: بن‌مایه‌های کلامی اهل سنت	۲۲۴
جایگاه شناسی مقام نبوت و امامت	۲۲۴
خلافت و حاکمیت سیاسی	۲۳۲
انتخاب امام (در برابر انتصاب)	۲۳۴
فصل سوم: بررسی تطبیقی مبانی کلامی اقتدای مسیح به امام مهدی در فریقین	۲۳۹
گفتار اول: بررسی تطبیقی روایات فریقین در اقتدای مسیح علیه السلام به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف	۲۳۹
بررسی کمی روایات اقتدا در فریقین از حیث سند و تعداد	۲۳۹
بررسی اشتراکات روایی فریقین در اقتدای مسیح به امام مهدی (عج):	۲۴۱
بررسی تمایزات روایی فریقین در اقتدای مسیح به امام مهدی (عج)	۲۴۵
گفتار دوم: بررسی کلامی اقتدای مسیح به امام مهدی علیه السلام در شیعه	۲۵۰
عدم تنافی اقتدای نبی به امام در کلام امامیه	۲۵۱
دلالت اقتدای مذکور بر افضلیت امام مهدی بر مسیح علیهما السلام	۲۵۶
گفتار سوم: بررسی کلامی اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام در اهل سنت	۲۶۳
تعارض اقتدای نبی به مهدی موعود (عج) با مبانی کلامی اهل سنت	۲۶۳
تعارض اقتدای مسیح به مهدی (عج) با اوصاف نبی و امام در دیدگاه اهل سنت	۲۶۶
تعارض اقتدای مذکور با حاکمیت سیاسی امام در اهل سنت	۲۷۳
تعارض اقتدای مذکور با انتخابی بودن امام از دیدگاه اهل سنت	۲۷۵
چالش اقتدای مسیح به مهدی علیهما السلام در اهل سنت و تحریف و تأویل بی‌ضابطه‌ی روایات آن	۲۸۰
گفتار چهارم: مقایسه دودیدگاه پیرامون اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام	۲۸۶
خاتمه	۲۹۱
پیامدهای کلامی اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام	۲۹۳
نتیجه:	۲۹۶
فهرست منابع	۲۹۸

مقدمه

مهدویت یکی از مهم‌ترین مسائل کلامی مورد بحث در محافل علمی امروز دنیاست و مجموعه معارف مهدوی نیز شامل مباحث عدیده و مهمی می‌باشد که بخشی از این معارف ما را به پیوندی عمیق بین امام مهدی علیه السلام و حضرت مسیح علیه السلام رهنمون می‌سازد؛ بخشی از این معارف شامل روایاتی است در منابع روایی شیعه و سنی که علاوه بر مژده ظهور قطعی آخرین ذخیره الهی، نزول مسیح علیه السلام به عنوان یکی از پیامبران اولوالعزم برای مقتدا قرار دادن خاتم الاوصیاء و در نتیجه فراهم آمدن هدایت جمعیت میلیاردی منتظران مسیح به دین حق را بشارت می‌دهند؛ از طرفی نیز مجموعه باورهای اندیشمندان شیعه و اهل سنت نشان می‌دهد که آنان رویکرد کلامی متمایزی در تبیین جایگاه مهدی موعود علیه السلام و عیسی بن مریم علیه السلام دارند و به نظر می‌رسد ریشه‌های این تمایز به تفاوت در بن‌مایه‌های کلامی مباحث امامت و خلافت و نیز نبوت برمی‌گردد؛ بنابراین ضرورت بحث از این موضوع و تبیین معنای دقیق این اقتدا و

پیامدهای کلامی آن دوچندان جلوه می‌کند.

در این نوشتار سعی برای این است که پس از بررسی این روایات از جهت سند و دلالت و نیز تبیین بن‌مایه‌های کلامی شیعه و سنی در رابطه با موضوع خلافت و امامت همچون نصب الهی امام، عصمت امام، نسخ شرایع گذشته و ختم نبوت پیامبر اسلام، آسمانی بودن عهد امامت نزد شیعه و نیز جایگاه خلافت از پیامبر و اوصاف و ویژگی‌های ذکر شده برای خلیفه از دیدگاه اهل سنت و... به این مسئله پاسخ دهد که «روایات اقتدای مسیح به حضرت مهدی علیهما السلام با مبانی کلامی کدام یک از فریقین تناسب و سازگاری دارد». البته در این مسیر به هیچ وجه خود را عاری از تقصیر نپنداشته و همیشه خود و این اثر ناچیز را نیازمند نقد دلسوزانه و علمی همه اهل علم و صاحب نظران می‌دانم و امیدوارم که بنده حقیر را مورد لطف قرار داده و مسیر رفع نواقص را هموار نمایند.

مفهوم اقتدا

در لغت

واژه اقتدا از ریشه «ق د و» از باب افتعال است که اصل آن کلمه «قدو» است که به معنای تأسی، تقلید و متابعت و پیروی، اقتباس، اهتداء، قرب و... به کار می‌رود.^۱

۱. رک: ابوالحسن احمد بن فارس، معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۶۶؛ فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۹۴؛ معین، محمد، فرهنگ فارسی، ص ۱۴۲؛ پستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی، ص ۱۱۰.

در اصطلاح

اما اصطلاح اقتدا در فقه، ظاهراً به دلیل وضوح و شهرت عملی آن در بین مسلمین، احتیاج به تعریف نداشته است و به همین دلیل در کتب فقهی چنین تعریفی یافت نشد؛

امام خمینی ره در ذیل احکام جماعت چنین می‌فرمایند:

«منعقد شدن نماز جماعت مشروط به این نیست که امام، جماعت و امامت را نیت کند، اگرچه حصول ثواب برای امام، متوقف بر چنین نیتی است، ولی مأوم باید نیت اقتدای به امام را بکند، بنابراین اگر مأوم نیت اقتدا نکند، جماعت منعقد نمی‌شود، اگرچه در افعال و اقوال از امام تبعیت کند و امام باید یکی باشد، پس اگر کسی اقتدای به دو نفر را نیت کند، اگرچه آن دو با هم نماز بخوانند، جماعت منعقد نمی‌شود.»^۱

شاید بتوان با توجه به شرایطی که فقها برای تحقق نماز جماعت فرموده‌اند از جمله عبارتی که از امام خمینی ره نقل شد، آن را چنین تعریف نمود:

«نماز گزاردن مأوم پشت سر امام جماعت و متابعت از او در کارهای نماز با نیت امام قرارداد»

در کتاب معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیة، نیز مشابه همین تعریف ذکر شده است:

۱. خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیلة، ترجمه اسلامی، علی، ج ۱، ص ۴۸۳.

«الاعتداء لغة مصدر اقتدى به إذا فعل مثل فعله تأسيساً ويقال: فلان قدوة: أى يقتدى به ويتأسى بأفعاله.

و يستعمله الفقهاء بالمعنى اللغوي، وهو إذا كان في الصلاة يعرفونه: بأنه اتباع المؤتم الإمام في أفعال الصلاة، أو هوربط صلاة المؤتم بالإمام بشروط خاصة جاء بها الشرع وبينها الفقهاء في كتاب الصلاة عند الكلام عن صلاة الجماعة»^۱.

اما نکته شایسته ذکر این است که در هیچ یک از روایات مورد بحث ما یعنی روایات اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام، واژه اقتدا به کار نرفته است، بلکه فقط سخن از نمازگزاردن حضرت عیسی علیه السلام پشت سر حضرت مهدی و تعبیر مشابه آن است و ما نیز در این نوشتار بر روی همین محور بحث خواهیم نمود و منظور ما از اقتدا نیز همان اقتدای رایج بین تمام مسلمانهاست و فقهای مسلمان اگرچه ممکن است در برخی شرایط تحقق جماعت نظیر عدالت امام و... باهم اختلاف داشته باشند، اما قدر مشترکی بین آنها در مفهوم اقتدا وجود دارد که در سراسر دنیا مسلمانان آن را می فهمند و در ارتکاز ذهنی آنها موجود است.

۱. عبدالرحمن، محمود، معجم المصطلحات والألفاظ الفقهية؛ ج ۱، ص ۲۵۹؛ ترجمه: «اقتداء در لغت مصدر اقتدى به است یعنی به جهت تأسی کار را مثل او انجام داد و وقتی گفته می شود فلانی قدوة است، یعنی به او اقتدا و تأسی می شود و فقها آن را به معنای لغوی به کار می برند و آن وقتی است که در نماز آن را تعریف می کنند: پیروی مأموم به امام در کارهای نماز، یا ربط نماز مأموم به امام با شروط خاصی که شرع آنها را آورده و فقها آنها را در کتاب الصلاة هنگام سخن گفتن از نماز جماعت تبیین نموده اند».

اهمیت حضور مسیح در دوران ظهور

قطعاً یکی از بزرگ‌ترین انسانهای تاریخ بشرو نیز یکی از پیامبران اولوالعزم، حضرت عیسی علیه‌السلام است که نقش ویژه‌ای را در جامعه بشری هم در دوران ابتدای زندگی پربرکت خویش و هم پس‌از آن تا به حال ایفا نموده است. ایشان در دوران تولد و ابتدای زندگی خصائص مهم و پربرکتی داشته‌اند؛ مانند: تولد از مادری بدون شوهر، سخن گفتن در گهواره در سنین کودکی^۱، طرح نبوت خود از جانب خدا^۲، آوردن کتاب از جانب او^۳، زنده کردن مردگان^۴ و...

آن حضرت در پایان دوران حیات مبارک خویش که مقارن با دوران ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد بود، نیز دارای این ویژگی خارق‌العاده خواهند بود که پس از عمری طولانی از آسمان نزول خواهند فرمود و به ایفای نقشی بسیار اساسی در ادامه حیات جامعه بشری خواهند پرداخت؛ به اعتقاد شیعه که با آیات و روایات فراوان و معتبر تأیید می‌شود - ایشان از جمله پیامبرانی است که به اذن الهی هیچ‌گاه نمرده و از بدو تولد تا به حال همچنان زنده اند^۵ - برخلاف ادعای

۱. مریم، ۱۹، آیه ۲۹.

۲. مریم، ۱۹، آیه ۳۰.

۳. همان.

۴. آل عمران، ۳، آیه ۴۹.

۵. رک: تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۱۳۵ به بعد، ذیل آیه ۱۵۹ سوره مبارکه نساء (وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ یَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِیدًا).

یهودیان که معتقدند او کشته شده و مسیحیان که اعتقادشان براین است که ایشان کشته شده و سپس دوباره زنده شده و عروج نموده - و در دوران پایانی حیات دنیایی بشر، نزول خواهند نمود و پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز اقامه خواهند نمود و در مقام وزارت در حکومت جهانی حضرت مهدی به ایفای نقش های بسیار حیاتی و مهم خواهند پرداخت.

این نکته وقتی اهمیتی مضاعف پیدا می کند که نزول ایشان و اقتدای به حضرت مهدی علیه السلام در نماز و تصدی وزارت حضرت، در شرایطی رخ خواهد داد که به طور طبیعی خبر ظهور امام مهدی علیه السلام - به دلیل دارا بودن ابعاد گسترده سیاسی و اجتماعی در گستره جهان که از لوازم قیام جهانی حضرت است -، همچون یک بمب رسانه ای در دنیا به عنوان داغترین خبر در سراسر جهان خودنمایی می کند و همه رسانه های صوتی و تصویری و مکتوب دنیا پیگیر وقایع مربوط به آن هستند و ناگهان بمب رسانه ای دوم یعنی نزول عیسی مسیح علیه السلام همه افکار جهان را متوجه خود می نماید و همه این حوادث، ظاهراً درحالی صورت می گیرد که دین مسیحیت دارای پیروان فراوانی در جهان است - همان طور که در حال حاضر جمعیت آن ها بیشتر از جمعیت مسلمانان بوده و حدود دو میلیارد مسیحی در جهان وجود دارد و به عبارت دیگر حدود یک چهارم جمعیت جهان مسیحی

هستند^۱ - و میلیون‌ها تمثال از آن حضرت وبه نام او، در معابد، کلیساها، مدارس، خانه‌ها و... نصب شده و بر سینه پیروانش آویخته است؛ بنابراین حضور حضرت مسیح در دوران ظهور حضرت مهدی و اقامه نماز پشت سر امام عصر علیه السلام و تصدی مقام وزارت در حکومت حضرت از جنبه های متعددی دارای اهمیت است که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) یکی از مهم‌ترین وظایف امام عصر علیه السلام پس از ظهور هدایت همه افراد بشر به سوی یگانه دین حق یعنی اسلام ناب محمدی (ص) خواهد بود و باید با برنامه های متعدد این هدف را دنبال نمایند و می‌توان چنین استظهار نمود که درست به همین دلیل است که حضرت پس از ظهور نشانه هایی از پیامبر اسلام و پیامبران گذشته - از جمله عمامه پیامبر صلی الله علیه و اله به نام سحاب^۲، زره^۳، سلاح^۴ و پرچم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله^۵، سنگ^۶ و عصای حضرت

۱. فروتن، یعقوب، «بررسی جمعیت شناختی مسلمانان در جهان معاصر»، مجله

پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ش ۱۶، صص ۹۸-۶۱

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.

۳. همان.

۴. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۴۹، ح ۴۰؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.

۵. همان، ۳۴۳، ح ۲۸ و ۴۳۵، ح ۱.

۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۳.

موسی علیه السلام^۱، انگشتی سلیمان علیه السلام^۲ و طشتی که حضرت موسی در آن قربانی می کرد^۳ - به مردم جهان عرضه خواهند نمود تا همگان با دلی آرام و مطمئن و خالی از هرگونه شک و تردید به ایشان ایمان آورده و مسیر خوشبختی و کمال را طی نمایند.

ب) یکی دیگر از برنامه هایی که در راستای دعوت همگانی به اسلام و اتمام حجت با تمامی بندگان خداست، زمانی رخ خواهد داد که حضرت عیسی علیه السلام نزول خواهند نمود؛ طبعاً وقتی جمعیت میلیاردي مسیحیان و جمعیت یهودیان جهان که منتظر ظهور موعود خویش حضرت مسیح هستند، از نزول حضرت عیسی علیه السلام مطلع شده و به هویت ایشان ایمان بیاورند و سپس نظاره نمایند که موعود آن ها با کمال میل و رغبت به اقامه نماز پشت سر حضرت مهدی علیه السلام که امام مسلمین است، پرداخته و با این کار مسلمان بودن خویش را اظهار می کند و متصدی امروزارت در حکومت جهانی ایشان می شود و.... قطعاً فوج فوج به آیین اسلام خواهند گروید و یک بار دیگر مصداقی برای آیات شریفه سوره نصر به نمایش گزarde خواهد شد که «اذا جاء نصر الله والفتح ورأيت الناس يَدْخُلون في دين الله أفواجا...».

۱. همان، ح ۱؛ شیخ طوسی، الغيبة، ص ۲۳۸، ح ۲۸، شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷.

۲. شیخ طوسی، الغيبة، ص ۳۴۳، ح ۲۷؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۱.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۱.

ج) از دیگر تأثیرات مهم اقتدای حضرت مسیح به امام مهدی علیهما السلام، رفع شک و تحیر از دل‌های مسلمانانی است که تا پیش از دیدن این صحنه هنوز اطمینان خاطر نیافته‌اند و با تماشای این صحنه افتخار انگیز که پیامبری‌کی از پرطرفدارترین ادیان الهی موجود، بر امام و آخرین وصی پیامبر اسلام اقتدا نموده است، هرگونه تردید و دودلی را کنار خواهند گذاشت و با دلی آرام و مطمئن به انجام وظایف دینی خود در قبال حکومت جهانی حضرت خواهند پرداخت.

یکی از محققین عرصه مهدویت در این باره چنین نوشته‌اند:

«به یقین می‌توان گفت امروزه عیسی بن مریم علیهما السلام نزد مسیحیان، مقدس‌ترین موجود است و طبیعی است که دیگر مکتب‌ها و ادیان نیز برای آن پیامبر الهی احترام و ویژه‌ای قائل هستند. مسلمانان نیز به پیروی از قرآن کریم او را آن‌گونه که هست - بنده وارسته و شایسته خدا و پیامبر بزرگ او - می‌شمارند و همان‌گونه که قرآن بارها او را به پاکی، طهارت و قداست و احترام یاد می‌کند، وی را تجلیل می‌کنند. به نظر می‌رسد به جهت اهمیت این موضوع و شکوه و شخصیت والای آن حضرت است که او - به اراده خدا و برای تقویت حرکت جهانی و نجات بخش امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر ظهور و قیام آن حضرت، فرود می‌آید.»^۱

علاوه بر اینکه از نظر روانی، پیروان دیگر مکاتب، حتی مکاتب بشری و

۱. سلیمیان، خدامراد، پیرمان مهدویت، ص ۲۶۹.

غیرالهی نیز که در حال حاضر نزدیک به نیمی از جمعیت بشر را تشکیل می دهند - تحت تأثیر شگرف گرایش توده های مسیحیان و یهودیان و... به اسلام قرار خواهند گرفت.

د) یکی دیگر از تأثیرات اقتدای مسیح به امام مهدی علیه السلام ، تأثیر در باورهای مذهبی است؛ چراکه اقتدای یک نبی بر امام و وصی نبی ای دیگر و سپس نشستن در مقام وزارت او، با برخی مبانی در باب شیوه جانشینی پیامبر سازگار نیست؛ چراکه اگر ما مقام جانشین پیامبر را در حد یک خلیفه و حاکم سیاسی تنزل دهیم، نمی توانیم اقتدای یک نبی به یک حاکم سیاسی و سپس وزارت او در حکومت آن حاکم سیاسی را بپذیریم ، به خصوص در شرایطی که آن حکومت قرار است همان حکومت جهانی الهی موعود باشد و این حرکت از جانب یک پیامبر اولوالعزم با دارا بودن میلیاردها پیرو می تواند تأثیر بسیار گسترده ای در رفتار مردم بگذارد و فقط یک اقتدای فقهی در یک نماز جماعت ساده تلقی نمی شود، بلکه آثار سیاسی و اجتماعی گسترده ای به جای می گذارد.

اما اگر جانشین پیامبر را دارای مقام امامت - که از دیدگاه کلامی شیعه، مقامی والا تر از نبوت است - بدانیم دیگر این حرکت نه تنها دور از ذهن نیست، بلکه انتظار از ایشان همین رفتار خواهد بود و این که در برخی روایات گفته شده که امام علیه السلام به مسیح علیه السلام برای اقامه نماز تعارف کرده و سپس حضرت عیسی علیه السلام امتناع

می‌کنند و حق امامت را برای ایشان تأکید می‌نمایند، نیز حرکتی در راستای تثبیت این باور و اعتقاد و کشف حقیقت امامت برای خلق جهان ارزیابی می‌شود؛

برخی از محققین عرصه مهدویت نیز در راستای تبیین همین مطلب چنین نوشته‌اند:

«شاید بتوان گفت یکی از حکمت‌های فرود آمدن آن حضرت در قیام امام مهدی علیه‌السلام، تقویت حرکت جهانی آن حضرت و اعتراف و تصدیق به حقانیت آن وجود گران‌مایه و امامت او است. به‌ویژه که حضرت عیسی علیه‌السلام به امام مهدی علیه‌السلام اقتدا نموده، به امامت او نماز می‌گزارد و امامت جهانی و آسمانی او را تصدیق و تأیید می‌کند.»^۱

و ما ان شاء الله این نکته را در فصل چهارم به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۱. همان، ص ۲۷۰.

فصل اول:

بررسی روایات اقتدای مسیح به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

گفتار اول: بررسی روایات اقتدای مسیح به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از منظر منابع شیعه

به نظر می‌رسد می‌توان روایات اقتدای مسیح علیه السلام به امام مهدی علیه السلام را - که اغلب علاوه بر نزول عیسی علیه السلام در زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، اقتدا به حضرت مهدی علیه السلام در نماز را نیز در بر می‌گیرند - با توجه به منابع متعدد و کهن شیعه و اهل سنت ، دارای تواتر معنوی دانست ؛ دلیل این ادعا هم این است که علمای اصول خبر متواتر را این گونه تعریف نموده‌اند:

«خبری که موجب آرامش نفس شده و شک با آن زایل می‌شود و به دلیل این که جماعتی که توافق آن‌ها بر کذب ممتنع است آن خبر را داده‌اند جزم قاطع (به صحت آن خبر) حاصل می‌شود.»^۱

۱. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ج ۲، ص ۵۸.

کتاب القاموس الفقهي لغة واصطلاحاً، حدیث متواتر را نزد اهل حدیث این گونه تعریف می نماید:

«خبری که کسانی آن را نقل کنند که ضرورتاً علم به صدق آنان حاصل شود؛ به گونه ای که جمعی باشند که توافق آن ها بر کذب از مثل آنان ممکن نباشد.»^۱

تنها تفاوت متواتر معنوی با متواتر لفظی نیز در این است که در متواتر لفظی، گزارشگران مضمونی را در قالب یک لفظ گزارش می دهند، اما در متواتر معنوی یک مضمون در قالب تعبیرات مشابه با الفاظ مختلف بیان می شود مانند شجاعت حضرت علی علیه السلام که از نقل وقایع بسیار متعدد در صحنه های جنگها و نبردهای صدر اسلام به دست می آید؟ ذکر این نکته نیز ضروری است که مباحث این نوشتار، متوقف بر اثبات تواتر نیست و اگر اعتبار برخی از روایات نیز به اثبات برسد کافی است؛ اگرچه انکار نمی کنیم که در صورت تواتر اعتبار علمی بحث دوچندان می شود.

روایات محل بحث نیز، هم از نظر تعدد سلسله سند، هم از نظر تفاوت مذهب راویان که خود نافی انگیزه برای توافق بر کذب است، هم از نظر فاصله زمانی بین صدور آن ها، هم از نظر تعدد موضوعات این روایات که در ذیلشان این معنی و مضمون مورد اشاره قرار گرفته و نیز تفاوت

۱. سعدی، ابو حبیب، القاموس الفقهي لغة واصطلاحاً؛ صص ۸۱-۸۰.

۲. شهید ثانی، الرعاية في علم الدراية، ص ۶۶؛ قمی، قوانین الاصول، ج ۱، ص ۴۲۶.

معصومینی که این روایات از آن‌ها نقل شده است، به گونه‌ای هستند که در کنار هم قرارداد آن‌ها انسان را نسبت به تواتر معنوی نزول حضرت عیسی علیه السلام در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نیز اقتدا به ایشان در نماز به جرم قاطع می‌رساند؛ به خصوص اینکه این روایات در منابع بسیار ارزشمند شیعه از جمله کافی، کمال الدین، تفسیر قمی و ... و نیز در منابع اصلی اهل سنت از جمله صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد و ... ذکر شده‌اند که این نکته می‌تواند نشان‌دهنده توجه ویژه صاحبان این آثار و اعتماد آنان به این دسته از روایات باشد.

برخی از علما نیز به تواتر این دسته روایات تصریح نموده‌اند؛ برای نمونه می‌توان به این مورد اشاره داشت که در کتاب خط امان آمده است:

«در احادیث معتبر و متواتر از حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله آمده است که حضرت عیسی علیه السلام در آخر الزمان از آسمان نزول می‌نماید و در خانه کعبه با امام مهدی علیه السلام مصافحه می‌کند و نماز را به او اقتدا می‌نماید و برای هیچ‌کس از مسلمانان در این عقیده تردید و شک وجود ندارد»^۱

اما به جهت اتقان علمی بحث شایسته است که تک تک روایات را نیز مورد بررسی سندی و دلالتی قرار می‌دهیم تا جای هرگونه مناقشه‌ای در مورد ادعای اصلی بحث را از بین ببرد.

۱. امامی کاشانی، محمد، خط امان در ولایت صاحب الزمان (علیه السلام)، ج ۲، ص ۷۹.

روایت اول

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَيْثِمَ بْنِ أَشْيَمَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ مُسْتَبْشِرٌ يَضْحَكُ سُورًا فَقَالَ لَهُ النَّاسُ أَضْحَكَ اللَّهُ سِتْنَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَزَادَكَ سُورًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ يَوْمٍ وَلَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَلِيَّ فِيهِمَا تَخَفَةٌ مِنَ اللَّهِ أَلَا وَإِنَّ رَبِّي أَتَخَفَنِي فِي يَوْمِي هَذَا بِتَخَفَةٍ لَمْ يُتَخَفَنِي بِمِثْلِهَا فِيمَا مَضَى. إِنَّ جَبْرَائِيلَ أَتَانِي فَأَقْرَأُنِي مِنْ رَبِّي السَّلَامَ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ سَبْعَةً لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهُمْ فَيَمُنْ مَضَى وَلَا يَخْلُقْ مِثْلَهُمْ فَيَمُنْ بَقِيَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَيِّدَ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيكَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سِبْطَاكَ سَيِّدَا الْأَسْبَاطِ وَ حَمْزَةُ عُمُّكَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ جَعْفَرُ ابْنُ عَمِّكَ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَ مِنْكُمْ الْقَائِمُ يُصَلِّيَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ إِذَا أَهْبَطَهُ اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ ذُرِّيَّةِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ»^۱

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، صص ۵۰-۴۹، ح ۱۰؛ ترجمه: «عده ای از اصحاب ما از سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان از عیثم بن اشیم از معاویة بن عمار از ابی عبدالله [نقل نموده اند که] فرمود: روزی پیامبرشادمان و خندان خارج شدند، پس مردم به ایشان گفتند: خداوند شما را خندان و شادی شما را افزون کند. رسول خدا فرمودند: هیچ روز و شبی نیست مگر این که در آن دوبرای من هدیه ای از خداوند برای من وجود دارد؛ آگاه باشید که همانا پروردگارم امروز هدیه ای به من داده است که پیش از این مانند آن را به من نداده بود. همانا جبرئیل پیش من آمد و سلامی از پروردگارم به من رساند پس گفت: ای محمد! همانا خداوند عزوجل از بنی هاشم هفت نفر را انتخاب نمود که مانند آنها را در گذشته خلق نکرده است و در باقیمانندگان (آیندگان) نیز مانند آنها را خلق نمی کند. تو ای رسول خدا سید پیامبران هستی و علی بن ابی طالب وصی تو، سید اوصیاء است، و حسن و حسین دوسبط دوسید الاسباط هستند و حمزه و عموی تو سید الشهداء است و جعفر پسر عموی تو پرنده ای در بهشت که

بررسی دلالت روایت

در فرازی از این روایت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده‌اند: «وَمِنْكُمْ الْقَائِمُ يُصَلِّي عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ إِذَا أَهْبَطَهُ اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ ذُرِّيَّةِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ»؛ یعنی «وازشما [خواهد بود] قائم از فرزندان علی و فاطمه از فرزندان حسین که عیسی بن مریم هنگامی که خداوند او را به زمین فرو فرستد، پشت سرش نماز خواهد خواند.»

دلالت این فراز از روایت بر اقتدای حضرت مسیح به امام مهدی علیهما السلام واضح است و نیازی به بحث و نظر دیده نمی‌شود.

منابع روایت

این روایت با این متن، مطابق اسناد موجود اولین بار توسط مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی^۱ نقل شده و پس از آن هم بحارالانوار^۲ از همان منبع یعنی کافی آن را نقل نموده است؛ بنابراین تنها یک منبع دست‌اول دارد، اگرچه بخش محوری محل بحث در روایات دیگر نیز موجود است.

بررسی سند روایت

اتصال سند: با توجه به دانش طبقات معلوم می‌شود که راویان این روایت همگی به ترتیب رابطه استادی و شاگردی داشته‌اند و اتصال

همراه فرشتگان به هر جا بخواد پرواز می‌کند و از شما [خواهد بود] قائم از فرزندان علی و فاطمه از فرزندان حسین که عیسی بن مریم هنگامی که خداوند او را به زمین فرو فرستد، پشت سرش نماز خواهد خواند».

۱ همان.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۱، صص ۷۸-۷۷.

سند تا امام معصوم علیه السلام برقرار است.

راوی شناسی

الف - عدة من اصحابنا

مرحوم کلینی در سراسر کتاب الکافی، عبارت «عدة من اصحابنا» را برای نقل از سه نفر یعنی احمد بن محمد بن عیسی الاشعری، احمد بن محمد بن خالد البرقی و سهل بن زیاد بسیار به کار برده است و خوشبختانه اسامی موجود در این عده ها روشن و شناخته شده هستند. همچنین بین هردسته از این اسامی، افراد موثق و امامی وجود دارند که به صحت حدیث می انجامد.^۱

علامه حلی در فایده سوم خاتمه کتاب خلاصة الاقوال مقصود از اساتید موجود در این عده را چهار نفر می داند که یک نفرشان قمی، دو نفرشان از اهالی کلین ری و یک نفر دیگر کوفی و ساکن ری است:

۱. علی بن محمد بن علان الکلینی الرازی

۲. محمد بن ابی عبدالله یا محمد بن جعفر الاسدی الکوفی (ساکن

ری)

۳. محمد بن الحسن الصفار القمی

۴. محمد بن عقیل الکلینی الرازی

که در بین آنها «علی بن محمد بن علان» - دایی کلینی - و محمد

۱. غلامعلی، مهدی، سند شناسی، ص ۱۰۶.

بن ابی عبدالله وجود دارد که هردو راوی ثقة هستند.^۱

ب- سهل بن زیاد: توثیق او مورد اختلاف است؛ محقق خوبی دلایل قائلین به ضعف و قائلین به وثاقت سهل بن زیاد را این گونه نقل می کنند:^۲

دلایل ضعف

احمد بن محمد بن عیسی اشعری ، سهل بن زیاد را از قم اخراج نموده و نسبت به او اظهار برائت کرده و هم از پذیرش روایات او و هم از نقل روایت از او نهی نموده است علاوه بر اینکه او هم روایات مرسله دارد و هم به مجاهیل اعتماد نموده است.

ابن ولید ، ابن بابویه و ابن نوح به ضعف وی شهادت داده اند.

شیخ طوسی به ضعف او شهادت داده است.

نجاشی شهادت داده که او در حدیث ضعیف است.

ظاهر کلام شیخ طوسی در استبصار این است که ضعف او نزد

نقادان اخبار و روایات متسالم علیه است.

دلایل وثاقت سهل بن زیاد

سهل بن زیاد کثیر الروایه است. (به گونه ای که گفته اند او ۲۰۰۰ روایت

دارد)

۱. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۲۷۱؛ همان، ص

۱۰۷.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۴۰.

اجلاء و بزرگان از او نقل حدیث نموده‌اند (و این نشان‌دهنده اعتماد این بزرگان به اوست به عنوان مثال مرحوم کلینی در کافی که بنایش بر نقل از ثقات است، روایات فراوانی را از او نقل می‌کند).

سهل بن زیاد شیخ اجازه است.

شیخ طوسی در رجال خود (که تاریخ تألیفش متأخر از فهرست طوسی است) او را ثقه می‌داند.

سهل بن زیاد در اسناد کامل الزیارات واقع شده است.

سهل بن زیاد در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم واقع شده است.

سپس این گونه جمع‌بندی می‌کنند که دلایل وثاقت او قابل اعتماد نیست، بلکه ظن قوی وجود دارد که شیخ طوسی (در رجال) دچار سهو قلم شده است یا اینکه توثیق سهل بن زیاد در رجال طوسی توسط نسخ زیاد شده است؛ شاهد آن نیز خالی بودن نسخه ابن داود از توثیق است و نشانه موجه بودن این سخن را نیز این می‌دانند که «چگونه ممکن است شیخ طوسی او را توثیق کند در حالی که در مورد او گفته است: «ابوسعید آدمی (سهل بن زیاد) نزد نقادان اخبار جداً ضعیف است» و در پایان این گونه نتیجه می‌گیرند که سهل بن زیاد یا قطعاً ضعیف است یا وثاقت او ثابت نشده است^۱.

البته استاد نجم الدین طبری در نقد این سخن می‌فرمایند:

«ما فرمایش ایشان را نمی‌پذیریم چون از سهل بن زیاد در کتب

اربعه بیش از ۲۰۰۰ روایت نقل شده است و بعضی تعداد روایات او را ۶۰۰۰ گفته‌اند و ممکن نیست مرحوم کلینی در کتاب خود که می‌خواهد بفرماید که حجت است یا مرحوم صدوق در کتاب خود ۲۰۰۰ یا ۶۰۰۰ روایت از یک نفر ضعیف نقل کنند؛ کثرت روایات، اماره بروثاقت شخص است»^۱

شیخ طوسی نیز در رجال خود، سهل بن زیاد را توثیق کرده‌اند؛^۲ اگرچه در فهرست تضعیف نموده است،^۳ اما به دلیل تأخر تاریخ تألیف رجال نسبت به فهرست، توثیق در رجال به معنای تبدل مبنای شیخ طوسی است.

مرحوم مامقانی نیز می‌فرماید:

«اگر ما به دلیل توثیق شیخ طوسی نسبت به سهل بن زیاد که با وجوه ذکرشده نیز تأیید می‌شود، احادیث او را صحیحه ندانیم، ولی شبهه‌ای وجود ندارد که او امامیه و غیر غالی است و اگر این را با بقیه قرائن ذکرشده ضمیمه کنیم، احادیث او را جزء احادیث حسن و قابل اعتماد می‌شماریم نه ضعیف»^۴

به هر ترتیب درباره حال رجالی او گمانه‌هایی بیان شده، اما دانشمندان امروزی از راه تحقیق و بررسی بر این باورند که او ثقه است که

۱. رک: درس خارج مهدویت آیت‌الله ... نجم الدین طوسی، ۲۰/ ۶/ ۱۳۹۵ (موجود در مرکز تخصصی مهدویت).

۲. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، باب السین، ص ۳۸۷.

۳. همو، فهرست الطوسی، باب السین، باب الواحد، ص ۲۲۸.

۴. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳۴، صص ۱۹۴-۱۹۳.

این نوع وثاقت را که از طریق بررسی های روایی و توجه به قرائن به دست آید، «وثاقت اجتهادی و تحقیقی» می نامند.^۱

ج- محمد بن سلیمان بن عبدالله بصری یا دیلمی در مورد او بحث است به گونه ای که گاهی می گویند بصری است و گاه او را دیلمی دانسته اند؛ اما با توجه به دانش طبقات و بررسی اساتید و شاگردان راوی، معلوم می شود که دیلمی درست است؛ چراکه اوست که شاگردی با نام سهل بن زیاد و استادی به نام عیثم بن اسلم یا عثمان بن اشیم دارد.

شیخ طوسی محمد بن سلیمان را به هر دو عنوان نقل کرده^۲ ولی محقق خویی آن دورا یک شخص دانسته است.^۳

گاهی هم در مورد جد او بحث شده است؛ نجاشی نام او را «محمد بن سلیمان بن عبدالله» و ابن غضائری «محمد بن سلیمان بن زکریا» عنوان نموده اند و نام دوم در کتب رجال یافت نشده است؛ لذا محقق خویی محمد بن سلیمان بن زکریا را تصحیح نمی کنند؛ بنابراین محمد بن سلیمان بن عبدالله درست است.

محقق خویی در مورد ایشان می فرماید:

۱. نمازی شاهروزی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۷۶.
 ۲. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، باب أصحاب أبي عبد الله، باب المیم، ص ۲۸۵؛ طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، باب أصحاب أبي الحسن، باب المیم، ص ۳۴۳.
 ۳. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۲۶.

«ایشان در موارد متعددی در اسناد کامل الزیارات می باشد و

مرحوم جعفر بن محمد ابن قولویه ملتزم بوده که در این کتاب

فقط از ثقه نقل کند؛ اما اشکال آن این است که توثیق ابن قولویه

با تضعیف نجاشی و شیخ طوسی که با تضعیف ابن غضائری

تأیید شده ، معارض است پس به روایات ایشان عمل نمی شود.»^۱

شیخ طوسی او را به واسطه غلو مورد رمی و از راویان ضعیف

به حساب آورده است^۲ و نجاشی نیز در مورد او می فرماید: «او جدا

ضعیف است و در هیچ چیز به او تکیه نمی شود»^۳

او با عنوان محمد بن سلیمان دیلمی ۱۳۱ روایت - که ۱۳ مورد آن در

کتاب شریف کافی است - و با عنوان محمد بن سلیمان ۷۷ روایت دارد

- که ۳۴ مورد در کتاب شریف کافی است - و بنا بر مبنای کسانی که

کثرت روایت به خصوص کثرت روایت در کتب اربعه و بالأخص کتاب

کافی را دلیل بر توثیق می دانند ، شاید بتوان قائل به توثیق او شد؛ ولی

از آنجا که کتب رجالی او را تضعیف کرده اند و فقط ابن قولویه او را توثیق

نموده، اگر هم او را در نهایت امر ضعیف ندانیم ، محل اختلاف حتماً

۱. همان، ص ۱۲۹: «أن محمد بن سليمان هذا وإن وقع في أسناد كامل الزيارات، في عدة موارد وجعفر بن محمد بن قولويه قد التزم في كتابه هذا أن لا يروي إلا عن ثقة، إلا أن توثيقه، معارض بتضعيف النجاشي والشيخ المؤيد بتضعيف ابن الغضائري، فالرجل لا يعمل بروايته».

۲. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، باب المیم، ص ۳۶۳:

«بصري [ضعیف]»، همان، ص ۳۴۳: «له كتاب يرمى بالغلو»، همان، ص ۳۴۳.

۳. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، باب المیم، ص ۳۶۵.

هست؛ اما در مجموع به نظر می‌رسد می‌توان روایات او را با قرائنی دیگر همچون کثرت روایت در کافی و کتب اربعه معتبر دانست.

د- عیثم بن اشیم: محقق خویی در مورد او می‌فرماید که بعید نیست که او همان عیثم بن اسلم باشد که برقی در رجال خود در ذیل اصحاب امام صادق علیه‌السلام ذکر کرده است^۱؛ دلیلش هم این است که مروی عنه و راوی عنه در مورد آن دو متحد است.^۲

با نگاه به دانش طبقات نیز معلوم می‌شود که در سند روایت، عیثم بن اشیم صحیح نیست؛ چون چنین نامی در کتب رجالی ثبت نشده و در بین اساتید محمد بن سلیمان نیز فقط به نام عثمان بن اشیم و عیثم بن اسلم برمی‌خوریم؛ عنوان عثمان بن اشیم و عیثم بن اشیم نیز فقط در سند یک روایت یافت شد که با یک واسطه (معاویة بن عمار الدهنی) از امام صادق علیه‌السلام نقل روایت کرده است؛ عنوان عیثم بن اسلم نیز فقط در سند چهار روایت یافت شد که با یک واسطه (یحیی ابوبصیر الاسدی) از امام صادق نقل حدیث نموده است و از آنجا که در هر سه عنوان تنها یک شاگرد ثبت شده و آن هم محمد بن سلیمان دیلمی است به نظر می‌رسد که هر سه عنوان مربوط به یک راوی بوده و در نام او

۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد، رجال البرقی، باب اصحاب ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام، ص ۳۹.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال‌الحديث ج ۱۳ ص ۱۷۳: «أقول: لا یبعد اتحادہ مع سابقه و وقوع التحریف فی النسخة و ذلك من جهة الاتحاد فی الراوی والمروی عنه».

تحریف یا تصحیف رخ داده است.

اما در هر صورت توصیفی برای او در کتب رجالی ذکر نشده جز این که در رجال برقی او را از اصحاب امام صادق علیه السلام معرفی نموده است؛^۱ بنابراین دلیلی بر توثیق یا نفی توثیق او وجود ندارد؛ بنابراین این راوی مهمل است.

و- معاویة بن عمار

«معاویة بن عمار بن ابی معاویة الدهنی» از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است.

نجاشی در مورد او می گوید: «کان وجهافى اصحابنا و مقدّما کبیر الشان، عظیم المحلّ، ثقة».^۲

مرحوم کشی نیز در مورد معاویة بن عمار عبارتی آورده اند که علمای رجال از آن امامی بودن او را فهمیده اند و آن عبارت چنین است: «محمد بن الولید قال حضرت جنازة معاویة بن عمار و یونس بن یعقوب حاضر فصلی بأصحابنا و أذن و أقام هذا»^۳؛ علامه حلی نیز او را با همان عبارات نجاشی توثیق می کنند.^۴

۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد، رجال البرقی، باب أصحاب أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، ص ۳۹.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، باب المیم، ومن هذا الباب معاویة، ص ۴۱۱.

۳. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ص ۳۸۸.

۴. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۱۶۶.

نکته دیگر در مورد او این است که ابن اُبی عمیرو صفوان بن یحیی که هر دو از اصحاب اجماع هستند، از او نقل روایت کرده‌اند.^۱ بنابراین در وثاقت او تردیدی وجود ندارد.

در جمع‌بندی بررسی سند باید گفت که از آنجا که نتیجه تابع اخس مقدمین است و در سند این روایت یک راوی مهمل و یک راوی مختلف فیه وجود دارد - که البته می‌توان با قرائنی وثاقت او را پذیرفت - ، لذا از طریق سند نمی‌توان وثاقت مخبری آن را اثبات نمود؛ مگر طبق مبنایی که روایات کافی را - به استثناء مواردی که به دلیلی مانند تعارض اعتبارشان ساقط است - معتبر می‌داند؛^۲ ولی به نظر می‌رسد با توجه به قرائن دیگری همچون تواتر معنوی برخی بخش‌های متن از جمله اقتدای مورد نظرو نیز نقل در الکافی و ... می‌توان این روایت را دارای وثاقت صدوری دانست.

روایت دوم

این روایت که توسط ابن بن عیاش از کتاب سلیم بن قیس نقل شده، مربوط به سخنانی است که بین امیرالمؤمنین علیه‌السلام با مردی از نسل شمعون بن یوحنا وصی و یکی از برترین حواری عیسی بن مریم علیه‌السلام درباره کتابی که به املاء مبارک حضرت عیسی علیه‌السلام

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال‌الحديث، ج ۱۸، ص ۲۰۹.

۲. از جمله قائلین به این قول می‌توان به علامه محمد باقر مجلسی اشاره نمود؛ رک:

مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۱، ص ۲۲.

نوشته شده است، مطرح گردیده است؛ کتابی که درباره مسائل بسیاری از جمله بعثت پیامبر اسلام و محل تولد و هجرت، دشمنان و انصار و مدت زندگی ایشان و نیز اختلاف ها و فرقه هایی که در امت پس از ایشان رخ می دهد و امامان ضلال و امامان هدایت تا نزول حضرت عیسی علیه السلام خبرهایی می دهد؛ مطابق روایت، در فرازی از این کتاب چنین نقل شده است:

«حَتَّى يُنْزَلَ [الله] عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَى آخِرِهِمْ فَيُصَلِّيَ [عِيسَى] خَلْفَهُ وَ يَقُولُ إِنَّكُمْ أُمَّتٌ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَتَقَدَّمَكُمْ فَيَتَقَدَّمَ فَيُصَلِّيَ بِالنَّاسِ وَ عِيسَى خَلْفَهُ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ أَوْ هُمْ أَفْضَلُهُمْ...»^۱

سپس با ذکر نام و برخی خصوصیات پیامبر و امیرالمؤمنین صلی الله علیهما و آلهما چنین می فرماید:

«ثُمَّ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وَلَدِ أَوَّلِ الْإِسْنِيِّ عَشَرَ [اثنان] سَمِيًّا ابْنِي هَارُونَ شَبْرَوَ شَبِيرٍ وَ تِسْعَةً مِنْ وَلَدِ أَصْغَرِهِمَا [و هُوَ الْحُسَيْنُ] وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ آخِرُهُمُ الَّذِي يُصَلِّيَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ...»^۲

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، صص ۷۱۱-۷۰۵؛ ترجمه: «تا اینکه خداوند عیسی بن مریم علیه السلام را بر آخرین آنها (آخرین جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) نازل می کند؛ پس [عیسی] پشت سر او نمازی خواند و می گوید: همان شما امامانی هستید که تقدم بر شما برای هیچ کس سزاوار نیست؛ پس او [آخرین امام] جلورفته و برای مردم نمازی خواند در حالی که عیسی پشت سر او در صف اول ایستاده و افضل [مأمومین] است».

۲. همان؛ ترجمه: «سپس یازده امام از فرزندان اولین آن دوازده نفر که [دو تن] از آنها هم نام دو پسر هارون شَبْرَوَ شَبِيرٍ و نه نفر دیگر از فرزندان کوچکترین آن دو (حسین) یکی بعد از دیگری خواهند آمد و آخرین آنها کسی است که عیسی بن

در ادامه این روایت، نکات دیگری از این کتاب درباره جانشینان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ... طرح نموده و سپس بیان می‌دارد که این مرد دست خود را پیش برده و با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت می‌نماید. مطابق این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از این بیعت، کتابی را که خود به املاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشته‌اند خط به خط با کتاب آن مرد مطابقت می‌دهند و حتی به اندازه یک حرف نیز اختلاف یافت نمی‌شود؛ گویا که هر دو را یک نفر نوشته‌اند؛ در نتیجه حضرت حمد خدای را به جا آورده و فرمودند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ شَاءَ لَمْ يَخْتَلِفِ الْأُمَمُ وَلَمْ تَفْتَرِقْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَنْسِنِي وَلَمْ يَضَعْ أَمْرِي وَلَمْ يُخْمِلْ ذِكْرِي عِنْدَهُ وَعِنْدَ أَوْلِيَائِهِ إِذْ صَغُرُوا حَمَلْ ذِكْرُ أَوْلِيَائِ الشَّيْطَانِ وَحُزِبَ فَفَرِحَ بِذَلِكَ مَنْ حَضَرَ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع [مِنْ شِيعَتِهِ] وَشَكَرًا وَسَاءَ ذَلِكَ كَثِيرًا مِمَّنْ حَوْلَهُ حَتَّى عَرَفْنَا ذَلِكَ فِي وُجُوهِهِمْ وَالْوَأْنِهِمْ»^۱

بررسی دلالت روایت

همان گونه که بیان شد در دو فراز از این روایت بر اقتدای مسیح

مریم پشت سرش نماز می‌خواند».

۱. همان؛ ترجمه: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که اگر بخواهد امت دچار اختلاف و تفرقه نمی‌شوند و حمد و سپاس خدایی را که مرا فراموش نکرده و امر مرا وانگذاشته و یاد مرا نزد خودش و اولیائش پنهان ننموده است؛ چرا که یاد اولیاء شیطان و حزب او کوچک و پنهان است. پس شیعیانی که نزد حضرت بودند شادمان گشته و شکر به جای آوردند و بسیاری از کسانی که پیرامون ایشان بودند بدشان آمد به گونه ای که ما این حالت را در چهره ها و رنگهایشان شناختیم».

علیه السلام بر آخرین امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح شده است و طبق ادله روایی متواتر در جای خود اثبات شده است که آخرین امام همان امام مهدی علیه السلام است.

منابع روایت

۱. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۷۰۵

۲. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة للنعمانی، النص، صص ۷۴-۷۵

۳. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۲، ص ۲۹۸

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۳۶

۵. همان، ج ۱۶، ص ۸۴

۶. همان، ج ۳۶، ص ۲۱۰

کهن ترین منبعی که روایت فوق در آن یافت می شود، کتاب سلیم بن قیس است و بقیه منابع، روایت را از کتاب سلیم بن قیس نقل نموده اند. در ابتدای بررسی سند روایت، اشکالی ممکن است با توجه به متن روایت، به ذهن مخاطب خطور نماید که لازم است مورد بحث و بررسی قرار گیرد و آن این که سلسله نقل فوق به امام معصوم ختم نمی شود بلکه تنها سخنانی است که یکی از نوادگان حواری برتر حضرت عیسی علیه السلام آن را از نوشته های موجود جدش که به گفته او به املاء

حضرت عیسی علیه السلام بوده نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل می‌کند؛ بنابراین نمی‌توان آن را روایت نامید؛ ولی از آنجاکه علاوه بر سلیم بن قیس، مرحوم نعمانی و برخی دیگر از بزرگان حدیث نیز آن را در بین روایات منقول از معصومین علیهم السلام ذکر کرده و ایشان اهل دقت بوده‌اند، باید ببینیم آیا می‌توان راهی را برای روایت خواندن نقل فوق بیابیم یا باید آن را مسامحه بدانیم؟

به نظر می‌رسد دو راه می‌توان برای آن تصور کرد:

راه اول: چون این سخنان و نقل نوشته‌های موجود در کتب آن حواری بزرگ، در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شده و حضرت در قبال آن، سخنی در مخالفت با مضامین مطرح شده ابراز ننموده‌اند، بلکه او را مورد تأیید قرار می‌دهند و آن مرد نصرانی اسلام آورده و با امیرالمؤمنین به عنوان امام برحق و وصی برحق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیعت می‌کنند و سپس امام شخصی را مأمور استنساخ از آن کتاب کرده و سپس با نوشته خودشان که به املاء پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده مطابقت کامل می‌دهند و هیچ اختلافی با آن نمی‌یابند، لذا نه تنها تقریر امام و به نوعی تأیید این مضامین محسوب شود، بلکه با توجه به نسخه نوشته شده توسط امیرالمؤمنین علیه السلام به املاء پیامبر، عین حدیث می‌شود.

راه دوم نیز این است که قائل شویم نقل سخنان املاء شده توسط حضرت عیسی علیه السلام به عنوان پیامبر الهی معصوم تا وقتی که در

معارف اسلام نسخ نشده باشد، حجت است؛ ولی این راه برفرض پذیرش مبنا، این اشکال را دارد که سلسله سند آن از این نواده‌ی حواری تا خود حضرت عیسی علیه السلام نامعلوم است و برفرض که بگوییم این نوشته مربوط به خود حواری آن‌هم با املاء حضرت عیسی علیه السلام است که دست به دست تا زمان این نواده رسیده است، اما بازهم صحت انتساب این نوشته به آن حواری و پذیرش املاء بودن آن جای سؤال است.

البته این اشکال را نیز می‌توان از همان راه اول دفع نمود؛ یعنی چون نقل املاء حضرت عیسی علیه السلام در حضور امام معصوم علیه السلام مطرح شده و از طرفی نسخه‌برداری از آن با نسخه نوشته شده توسط حضرت علی علیه السلام به املاء پیامبر صلی الله علیه و آله مطابقت کامل داشته است، هم می‌تواند تقریر امام محسوب شود و هم خود عین حدیث محسوب گردد؛ لذا لازم است که اعتبار سندی آن را مورد بررسی قرار دهیم.

بررسی سند روایت

سند این روایت دو واسطه بیشتر ندارد؛ چراکه روایت از کتاب سلیم بن قیس است و واسطه نقل کتاب نیز ابان بن عیاش است.

اعتبار کتاب سلیم بن قیس الهلالی

بسیاری از علما از قدیم تا به حال درباره اعتبار این کتاب سخن گفته‌اند و نوشته‌اند که همگی حکایت از قبول محتوای این کتاب دارد

که در ذیل به برخی از این عبارات اشاره می‌شود:

مرحوم نعمانی این کتاب را از بزرگ‌ترین و پیش‌تازترین کتب اصول که اهل علم آن را از حاملان احادیث اهل بیت علیهم السلام روایت نموده‌اند، می‌داند و می‌گوید:

«هرآنچه این اصل شامل شده است همگی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و مقدار آن فارسی و ابوذر و... است و این کتاب از اصولی است که مورد مراجعه شیعه و مورد اعتماد آن‌هاست»^۱.

علامه محمدتقی مجلسی در کتاب شریف روضة المتقین می‌فرماید:

«إِنَّ الشَّيْخِينَ الْأَعْظَمَيْنِ حَكَمَا بَصَحَّةَ كِتَابِهِ، مَعَ أَنَّ مَتْنَ كِتَابِهِ دَالٌّ عَلَى صَحَّتِهِ»^۲.

علامه محمدباقر مجلسی نیز در بحار الأنوار چنین می‌فرماید:

«حق این است که با چنین [اشکالی] قدح در کتابی که بین محدثین شناخته شده است و کلینی و صدوق و دیگرانی از قدما به آن اعتماد نموده‌اند، ممکن نیست؛ و اکثر اخبار آن با روایاتی که با اسناد صحیح در اصول معتبر هستند، مطابقت دارد و از اصول متداول کم است کتابی که از آن خالی باشد»^۳.

شیخ یوسف بحرانی با عباراتی مشابه عبارت بحار الأنوار این کتاب را

۱. ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم، الغية للنعماني، صص ۱۰۲-۱۰۱.

۲. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین في شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۱۴، ص ۳۷۲.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۱۳۴.

توصیف می‌نماید.^۱

علامه سید مصطفی تفرشی می‌گوید: صدق در چهره احادیث این کتاب از ابتدا تا انتهای آن پیداست.^۲

حاج شیخ عباس قمی می‌فرماید: «این کتاب اولین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده و بین محدثین معروف است و شیخ کلینی و صدوق و دیگران از قدما -رضوان الله علیهم- بر آن اعتماد کرده‌اند».^۳

مرحوم مامقانی نیز در تنقیح المقال این کتاب را در غایت اعتبار می‌داند.^۴

در مقابل برخی از علما مانند شیخ طوسی و ابن غضائری نیز راوی کتاب یعنی ابان بن ابی عیاش را تابعی و ضعیف معرفی نموده‌اند^۵ و یا حتی این کتاب را موضوعه شمرده‌اند^۶ و برخی دیگر اشکالاتی به برخی مضامین موجود در کتاب گرفته‌اند و همه محتوای آن را تأیید نکرده‌اند؛ مثلاً شیخ مفید -رحمه الله- چنین می‌فرماید:

«معنی در آن صحیح است الا اینکه این کتاب غیر قابل اعتماد

۱. بحرانی، شیخ یوسف، الدرر النجفیة، ص ۲۸۱.

۲. تفرشی، سید مصطفی بن حسین حسینی، نقد الرجال، ص ۱۵۹.

۳. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۵۴.

۴. همان.

۵. ابن الغضائری، احمد بن حسین، الرجال لابن الغضائری، ص ۳۶؛ رجال الطوسی، أصحاب أبي جعفر عليه السلام، باب الهمزة، ص ۱۲۶.

۶. ابن الغضائری، احمد بن حسین، الرجال لابن الغضائری، الرجال لابن الغضائری، ص ۳۶.

است و عمل به اکثر آن جایز نیست و در آن تخلیط و تدلیس صورت گرفته است؛ پس برای متدین سزاوار است که از عمل به هر آنچه در آن است اجتناب نماید و به جمله ای از آن و تقلید از راویان آن تکیه نکند و در احادیث آن به علما مراجعه نماید تا ایشان او را بر صحیح و فاسدش آگاه نمایند و خداوند توفیق دهنده صواب است»^۱

با اینکه شأن و جایگاه سلیم بن قیس بر کسی پوشیده نیست، اما انتساب کتاب مذکور به ایشان مورد تردید برخی قرار گرفته است و بسیاری از محققین در این زمینه مکتوباتی در رد یا اثبات انتساب این کتاب ارائه داده اند؛ اما در مجموع به نظر می رسد ادله قائلین به صحت انتساب دارای قوت است و به جهت رعایت اختصار از ذکر و بررسی آن دلایل خودداری می کنیم.^۲

اما در مجموع به نظر می رسد اگرچه در مواردی همچنان که شیخ مفید رحمه الله فرموده، برخی مضامین این کتاب دارای اشکال است؛ ولی این به معنای آن نیست که بقیه کتاب نیز از نظر علما مردود باشد و درست به همین دلیل هم بوده که بسیاری از علما این کتاب را معتبر شمرده اند و محتوای آن را نیز تأیید کرده اند؛ لذا می توان گفت روایات موجود در آن از جهت انتساب به مؤلف قابل پذیرش است و از جهت سندی مقبول اکثر علما واقع شده است؛ به جز مواردی که متن روایت با دیگر ادله معتبر

۱. شیخ مفید، تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۱۵۰.

۲. رک: داوری، اصول علم الرجال، ج ۱، صص ۴۹۲-۴۸۵.

ناسازگار باشد که در آن موارد کاربرد علم اصول و تعادل و تراجیح ضروری می‌نماید؛ اما به هر صورت روایت مورد بحث قطعاً از نظر صحت متن در درجه‌ای از اعتبار قرار دارد که به جرئت می‌توان گفت نه تنها هیچ تعارضی با دیگر روایات و نیز آیات قرآن و ادله معتبر ندارد، بلکه مضمون آن با روایات متعدد دیگر تقویت می‌شود.

روایت سوم

فرازهایی از این روایت که روایتی نسبتاً طولانی با محوریت موضوع دجال و خصوصیات و حوادث مرتبط با اوست، چنین است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ أَزْقَمَ عَنْ أَبِي سَيَّارٍ الشَّيْبَانِيِّ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاهِمٍ عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: ... أَلَا وَإِنَّ أَكْثَرَ أَتْبَاعِهِ يَوْمَئِذٍ أَوْلَادُ الرِّثَا وَأَصْحَابُ الطَّيَالِسَةِ الْخُصَرِ يَقْتُلُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالشَّامِ عَلَى عَقَبَةٍ تُغْرَفُ بِعَقَبَةٍ أَفِيقٍ لثَلَاثِ سَاعَاتٍ مَضَتْ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَلَى يَدِ مَنْ يُصَلِّي الْمَسِيحَ عِيسَى. ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ ... قَالَ النَّزَّالُ بْنُ سَبْرَةَ فَقُلْتُ لِمَصْصَعَةٍ بِنِ صُوحَانَ يَا صَعْصَعَةُ مَا عَنَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ بِهَذَا فَقَالَ صَعْصَعَةُ يَا ابْنَ سَبْرَةَ إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعَشْرِ النَّاسِ مِنَ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ وَهُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَظْهَرُ عِنْدَ الرَّجُلِ وَالْمَقَامِ فَيُظْهِرُ الْأَرْضَ وَيَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا ...»^۱

۱. شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، صص ۵۲۸-۵۲۵، ح ۱؛ ترجمه: «آگاه باشید که اکثر پیروان دجال در این

بررسی دلالت روایت

در یک فراز از روایت فوق بر اقتدای مسیح علیه السلام بر امام مهدی علیه السلام این چنین تصریح شده است: «يَقْتُلُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِالشَّامِ... عَلَى يَدِ مَنْ يُصَلِّي الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ»؛ یعنی: «خداوند عزوجل او را در شام... به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند، به قتل می رساند» و در ادامه نزال بن سبره از راوی این حدیث در مورد مقتدای عیسی علیهما السلام سؤال می کند و چنین پاسخ می شنود: «إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعِثْرَةِ الثَّاسِعِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ وَهُوَ الشَّمْسُ الظَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يُظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَيُظْهِرُ الْأَرْضَ وَيَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يُظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا...»؛ یعنی: «همانا آن کسی که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش نماز می خواند، همان دوازدهمین از عترت و نهمین از فرزندان حسین بن علی است و او همان خورشیدی است که از مغربش طلوع می کند و نزد رکن و مقام ظهور می کند و زمین را پاک

روز ولد الزنا و اصحاب سبزیته هستند؛ خداوند عزوجل او را در شام بر روی عقبه ای که به عقبه افیق معروف است در سه ساعت از روز جمعه [و] به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند، به قتل می رساند؛ ... نزال بن سبره می گوید به صعصعه بن صوحان گفتم منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از این که بود؟ صعصعه گفت: ای ابن سبره! همانا آن کسی که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش نماز می خواند، همان دوازدهمین از عترت و نهمین از فرزندان حسین بن علی است و او همان خورشیدی است که از مغربش طلوع می کند و نزد رکن و مقام ظهور می کند و زمین را پاک می گرداند و ترازوی عدل را قرار می دهد [و در نتیجه] هیچ کس به دیگری ظلم نمی کند...».

می گرداند و ترازوی عدل را قرار می دهد و [در نتیجه] هیچ کس به دیگری ظلم نمی کند...»

منابع روایت

شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، صص ۵۲۸-۵۲۵

راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۳۷

حلی عاملی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، صص ۱۳۰-۱۲۵

سید بهاء الدین، علی بن عبدالکریم، منتخب الأنوار المضيئة في ذكر

القائم الحجة عليه السلام، النص، صص ۸۹-۸۵

مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، صص ۱۹۵-۱۹۲

بررسی سند روایت

اتصال سند: با توجه به وجود سه راوی مهمل در سند این روایت-که در ادامه بیان خواهیم نمود-، اتصال این سند قابل اثبات نیست.

راوی شناسی

محمد بن إبراهیم بن إسحاق: اگرچه نام او در کتب رجال ثمانیه ذکر نشده است، اما محقق خوبی اگرچه دلایل کافی برای وثاقت او نیافته است؛ اما از روایتی حسن عقیده و تشیع او را نتیجه گرفته است؛ علاوه بر اینکه ایشان را به عنوان یکی از مشایخ مورد ترصی مرحوم صدوق

رحمه الله معرفی می نماید^۱ و بسیاری از رجالیون بر این مبنا هستند که اعتماد شیخ صدوق به یک راوی، دلیل بر توثیق آن راوی است؛ علاوه بر این که برخی کارشناسان رجالی معاصر ایشان را امامی و ثقه معرفی می نمایند^۲.

عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی الجلودی معروف به عبدالعزیز بن یحیی الجلودی^۳: شیخ طوسی، ابن داود و علامه حلی ایشان را امامی و ثقه دانسته اند؛ نجاشی نیز او را شیخ البصره معرفی می نماید که نشان از مقبولیت عمومی او و جایگاه ویژه اش در بین بصریین دارد. نجاشی کتب فراوانی در موضوعات مختلف همچون تفسیر، فقه، کلام، تاریخ اهل بیت علیهم السلام، نجوم و ... نیز برای او نام می برد که برخی از آن ها عبارت اند از: کتاب التفسیر عن علی

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۲۱۹.

۲. منظور از «برخی کارشناسان رجالی معاصر»، کارشناسان رجالی نرم افزار درایة النور و اسناد شیخ صدوق است که بعد از پرسش از کارشناسان مربوطه در مرکز تحقیقات کامپیوتری نور روشن شد که نظرات رجالی استاد شبیری زنجانی پدر و پسر و گروه همراه در این برنامه اعمال شده است. بنابراین در تمام کتاب حاضر هرگاه عبارت «برخی کارشناسان معاصر» به کار می رود و به یکی از دو نرم افزار فوق ارجاع داده می شود، منظور افراد فوق الذکر می باشد.

۳. طوسی، محمد بن الحسن، فهرست الطوسی، باب العین، باب عبدالعزیز، ص ۵۳۶؛ طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، باب ذکر أسماء...، باب العین، ص ۴۳۵؛ حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، الجزء الأول من...، باب العین المهملة، ص ۲۲۵؛ حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، الفصل الثامن عشر، الباب السابع عبدالعزیز، ص ۱۱۶.

علیه السلام، کتاب مسند امیرالمؤمنین علیه السلام، کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب الخوارج^۱.

الْحُسَيْنِ بْنِ مُعَاذٍ: شیخ طوسی او را در زمره اصحاب امام صادق علیه السلام نام برده^۲ و مرحوم کشی در ترجمه پدر او معاذ بن مسلم در مورد او می گوید که ابن ابی عمیر از حسین بن معاذ روایت می کند و او نیز از پدرش معاذ نقل حدیث می کند.

ابن ابی عمیر از اصحاب اجماع است و عبارات رجالیه در مورد او فوق وثاقت را ثابت می کند؛ یکی از مبانی در بین برخی از علمای شیعه^۳ این است که از جمله توثیقات عام، توثیق به وسیله نقل اصحاب اجماع از یک راوی است و ابن ابی عمیر را نیز یکی از اصحاب اجماع نام می برند و سپس همه مروی عنه های آنان را نیز از طریق وثاقت فوق العاده اصحاب اجماع توثیق می نمایند؛ بنابراین طبق این مبنا حسین بن معاذ نیز ثقه است چراکه مروی عنه ابن ابی عمیر است؛ اما کسانی که این مبنا را قبول ندارند، ظاهراً راهی برای توثیق حسین بن معاذ در دسترس ندارند. به زعم نگارنده نیز مبنای فوق ارکان استدلالی محکمی ندارد.

قَيْسُ بْنُ حَفْصِ بْنِ قَعْقَاعٍ أَبُو مُحَمَّدٍ بَصْرِيٍّ: نام او در کتب رجالیه

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، باب العین، ص ۲۴۰.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، باب أصحاب أبي عبد الله، باب الحاء، ص ۱۸۳.

۳. رک: خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۶۳-۵۹؛ مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۱، ص ۲۲.

شیعه یافت نشد؛ بنابراین مهمل است؛ اما در بین اهل سنت، ابن معین، دارقطنی و ابن حبان او را از ثقات شمرده‌اند که این، احتمال عامی بودن او را تقویت می‌کند؛ اما از آنجا که متن روایت فوق شامل مطلبی بر ضرر مکتب شیعه یا به نفع اهل سنت نیست و به همین دلیل انگیزه‌ای برای جعل در آن وجود ندارد، حتی در صورت عامی بودن این راوی – که البته معلوم نیست – به نظر می‌رسد که ضرری به قبول روایت نمی‌زند؛ به خصوص که ما در این نوشتار در پی بررسی قطعه‌ای از روایت هستیم که در بین روایات متعدد تکرار شده است و هدف هم بررسی تطبیقی دلالت این دسته روایات با مبنای کلامی شیعه در امامت و نفی سازگاری دلالت آن‌ها با مبنای اهل سنت در خلافت می‌باشد.

يُونُسُ بْنُ أَزْقَمَ: نام او نیز در کتب رجال شیعه یافت نشد؛ بنابراین مهمل است.

أَبِي سَيَّارٍ أَوْ أَبِي سَنان الشَّيْبَانِي: در کتب رجال دو نام با کنیه ابوسّيار یافت می‌شود که نام یکی از آن‌ها مسمع بن عبد الملك بن مسمع و نام دیگری عبدالله بن سنان بن ظریف است؛ از طرفی برخی منابع این راوی را در سند روایت فوق «ابوسنان» ذکر کرده‌اند که کارشناسان نرم‌افزار دارية النور او را سعید بن سنان الشيباني الاصغر معرفی نموده‌اند و فقط در دو سند نام او موجود است و در کتب رجال شیعه مهمل است؛ لذا احتمال موجهی به نظر نمی‌رسد. البته در کتب رجال برای مسمع بن عبد الملك علاوه بر کنیه ابوسّيار کنیه ابوسنان را نیز ذکر کرده‌اند و این

نکته، این احتمال که راوی موجود در سند همان مسمع بن عبدالملک باشد را تقویت می‌نماید. اما در هر صورت، اشکالی از جهت او به اعتبار سند وارد نمی‌شود؛ چون منابع رجالی هر دو را ثقه و امامی شمرده‌اند^۱.

الضَّحَّاكُ بْنُ مُزَاحِمٍ: چنین نامی در بین کتب رجالی شیعه، فقط در رجال طوسی^۲ و معجم رجال الاحادیث وجود دارد که او را از اصحاب امام زین العابدین و تابعی شمرده است و در مورد توثیق او سکوت نموده است و کارشناسان رجالی معاصر او را عامی مشهور و مختلف فیه می‌دانند^۳. در بین اهل سنت نیز برخی او را ثقه دانسته‌اند؛ مثلاً عبدالله بن احمد بن حنبل به نقل از پدرش او را ثقه مأمون معرفی می‌کند و نیز ابوبکر بن ابی خيثمة به نقل از یحیی بن معین و ابوزرعة او را ثقه دانسته است؛ و در مقابل برخی نیز او را تضعیف نموده‌اند؛ مثلاً ابن جوزی او را در کتاب الضعفاء والمتروکین نام برده است^۴ و ابوجعفر عقیلی نیز از وی در الضعفاء الکبیر نام می‌برد^۵. هم‌چنین در المغنی فی الضعفاء آمده

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، باب العین، ص ۲۱۴؛ نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، باب المیم، ص ۴۲۰؛ کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، الجزء الأول، الجزء الرابع، ص ۳۱۰؛ طوسی، محمد بن الحسن، فهرست الطوسی، باب العین، ص ۲۹۱؛ نرم افزار اسناد شیخ صدوق.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، باب أصحاب أبي محمد، باب الضاد، ص ۱۱۶.

۳. نرم افزار درایة النور.

۴. ابن جوزی، الضعفاء والمتروکین، ج ۲، ص ۶۰، ش ۱۷۱۴.

۵. عقیلی، ابوجعفر، الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۱۱۸.

است.^۱

النَّزَالِ بْنِ سَبْرَةَ: این عنوان در کتب رجالی شیعه یافت نشد. بنابراین در مجموع سند این روایت، از منظر منابع رجالی شیعه سه راوی مهمل و یک راوی مختلف فیه وجود دارد؛ لذا از جهت وثاقت مخبری نمی‌توان قائل به اعتبار این حدیث شد؛ اما با قرآینی از جهت وثاقت خبری می‌توانیم قائل به اعتبار این روایت شویم؛ از جمله تواتر معنوی بخشی از روایت، عدم وجود انگیزه برای جعل، نقل روایت توسط راویان عامی با این که مضمون آن با عقاید شیعه سازگار است و ...

روایت چهارم

«حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ مَعَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ ع وَيَحْكُمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَاللَّهِ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِّشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّنِي إِذَا مَأَمَّكُمْ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَأَحَدُ سَيِّدِي شَبَابٍ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَنْصُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَيَّ قَالُوا بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخَضِرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ حِكْمَةً وَصَوَابًا أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ

۱. ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۳۱۲، ش ۲۹۱۲.

يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِّطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عِيسَى.
ابْنُ مَرْيَمَ ع خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُخْفِي وَلَدَتَهُ وَ يُعَيِّبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا
يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ ذَلِكَ النَّاسُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ
ابْنِ سَيِّدَةِ الْأَمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةٍ
شَابَ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

بررسی دلالت این روایت

فراز مورد نظر از روایت، آنجاست که امام مجتبی علیه السلام می فرماید: «مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِّطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ

۱. شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۵ و ۳۱۶، ح ۲: «زمانی که حسن بن علی علیه السلام با معاویه بن ابی سفیان صلح نمود، مردم نزد ایشان داخل شده و برخی از آنها ایشان را به خاطر بیعتشان ملامت می کردند. پس ایشان فرمودند: وای بر شما! چه می دانید که من چه کردم؟! به خدا قسم آنچه عمل کردم برای شیعه من از آنچه خورشید بر آن طلوع یا غروب کند بهتر است. آیا نمی دانید که من امام شمایم که اطاعتش بر شما واجب است و به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از دو سید جوانان اهل بهشت هستم؟! گفتند: آری. فرمود: آیا نمی دانید که خضر علیه السلام زمانی که کشتی را شکافت و دیوار را برپا کرد و غلام را کشت، موجب خشم موسی شد چون وجه حکمت در آن را نمی دانست و ذکر او از روی حکمت و صواب نزد خدای تعالی بود؟! آیا ندانسته اید که هیچ یک از ما نیست مگر اینکه بیعت طغیانگرمانش به گردن اوست به جز قائم که روح الله عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند؟! چون خداوند عزوجل ولادت او را پنهان می کند و شخص او را غایب می گرداند تا اینکه زمانی که نهمین از فرزندان برادرم حسین فرزند سیه ی کنیزان خروج می کند، هیچ بیعتی به گردنش نباشد. خداوند عمر او را در غیبتش طولانی می گرداند سپس با قدرت خود او را در چهره جوانی کمتر از چهل ساله ظاهر می نماید تا معلوم شود که همانا خداوند بر هر چیزی تواناست.»

الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَ خَلْفَهُ»؛ یعنی: «هیچ یک از ما نیست مگر اینکه بیعت طغیانگرزمانش به گردن اوست به جز قائم که روح الله عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند»؛ همان طور که پیداست این فراز به صراحت بر اقتدای مسیح علیه السلام بر حضرت قائم علیه السلام دلالت دارد.

منابع روایت

شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۶
الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۵۲۲
مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۲
همان، ج ۱۴، ص ۳۴۹

بررسی سند روایت

اتصال سند: در مواردی که راوی مهمل است و در کتب رجالی و مطابق دانش طبقات نمی توان رابطه استاد و شاگردی را اثبات نمود، اتصال سند هم قابل تأیید نیست و این سند نیز چنین است.

راوی شناسی

الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ: شیخ طوسی
اورا از مشایخ مورد ترضی (ذکر راوی همراه با توصیفات مثل

رضی الله عنه ، رضوان الله علیه) شیخ صدوق در روایت می‌شمرد^۱.
 محقق خوبی نیز همین مطلب را در مورد ایشان تأکید می‌کند^۲ بدون
 اینکه سخنی در توثیق یا نفی توثیقش مطرح نماید.

برخی همین ترّضی شیخ صدوق در مورد او را، دال بر توثیق او از
 جانب شیخ صدوق دانسته‌اند؛ ولی بزرگانی مثل محقق خوبی به این
 استدلال اشکال گرفته‌اند که ترّضی بر فاسق هم اشکال ندارد؛ بنابراین
 ترّضی دلیل بر توثیق نمی‌شود و نهایتاً – آن‌چنان که مرحوم مامقانی
 فرموده‌اند – مؤید است؛ لذا در نهایت امر می‌توان ترّضی شیخ صدوق
 برای ایشان را دال بر حسن این راوی دانست و نه توثیق او؛ ممکن است
 کسی چنین استدلال کند که شیخ صدوق شاگرد ایشان بوده و از او نقل
 روایت کرده و در عین نقل روایت برای او ترّضی ذکر کرده است؛ پس او را
 ثقّه می‌دانسته است؛ ولی اشکالی که بر این استدلال وجود دارد این
 است که شیخ صدوق برخلاف نجاشی هیچ‌جا تصریح نکرده که فقط
 از ثقات نقل می‌کند، علاوه بر اینکه خود تعبیر به ترّضی ممکن است
 نشانه وجود ضعفی در راوی باشد که لازم است برای او رضوان الهی
 درخواست شود.

به نظر می‌رسد هر دو اشکال فوق قابل دفع هستند:

۱. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، باب ذکر أسماء...، باب المیم، ص
 ۴۴۲.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۷۹.

پاسخ اشکال اول: می‌توان گفت اگرچه شیخ صدوق تصریح به نقل از ثقات نکرده است، اما تا وقتی در مورد یک راوی قدحی ذکر نکرده و از او روایت نقل می‌کند، ظهور در این دارد که به او در نقل روایتش اعتماد داشته است؛ به خصوص که آن راوی استاد وی نیز بوده و شیخ نزد او تلمذ نموده است.

پاسخ اشکال دوم: درست است که به کار بردن تعبیری مثل «رضی الله عنه» یا «رضوان الله علیه» این احتمال را به ذهن می‌آورد که از او خطاهایی سرزده که لازم است برایش رضوان الهی را درخواست کنیم؛ اما در عین حال وقتی که شخصیت باتقوایی مثل شیخ صدوق در کنار ترصّی، از او روایتی را نقل می‌کند، معلوم می‌شود که اگر هم برفرض خطایی از او سرزده، اما خطایی نبوده که باعث عدم اعتماد به صداقت راوی شود؛ علاوه بر این که برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را به دلیل کثرت نقل روایت شیخ صدوق از ایشان علی التحقیق امامی و ثقه دانسته‌اند؛^۱ بنابراین به نظر می‌رسد می‌توان از مجموع قراینی که ذکر شد وثاقت این راوی در این روایت را قبول نمود.

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ الْعِيَّاشِي: شیخ طوسی ایشان را با تعبیر فاضل توصیف می‌کند و جعفر بن محمد بن قولویه - که از اجلاء و بزرگان فقه و حدیث و از راویان فوق ثقه است - را از جمله کسانی می‌داند

۱. نرم افزار درایة النور.

که از او نقل روایت نموده‌اند؛^۱ ابن داود نیز ایشان را در باب مربوط به ممدوحین و کسانی که تضعیفی برایشان ذکر نشده، نام برده است؛^۲ برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را علی التحقیق امامی و ثقة دانسته‌اند.^۳

أبيه (أبي جعفر أبي محمد بن مسعود العياشي): محمد بن مسعود عياشي سمرقندی صاحب تفسیر معروف قرآن، و از بزرگان فقهای شیعه است که در ابتدا عامی بوده و سپس به مذهب تشیع درآمده است. او مردی جامع بوده و در رشته‌های فقه، ادب، حدیث و تفسیر متبحر بوده است؛ نجاشی ایشان را این گونه توصیف می‌کند:

«أبو النضر المعروف بالعياشي ثقة صدوق عين من عيون هذه الطائفة و كان يروي عن الضعفاء كثيرا. وكان في أول أمره عامي المذهب و سمع حديث العامة فأكثر منه ثم تبصر وعاد إلينا»^۴

شیخ طوسی نیز در مورد ایشان می‌گوید: «جليل القدر واسع الأخبار بصير بالرواية مطلع عليها. له كتب كثيرة تزيد على مائتي مصنف»^۵ و او را از جهت علم و فضل و ادب و فهم برترین اهل شرق در زمان خودش

۱. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسي، باب ذکر أسماء...، باب الجیم، ص ۴۱۸.

۲. حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، الجزء الأول من...، باب الجیم، ص ۸۹.

۳. نرم افزار درایة النور.

۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشي، باب الميم، ص ۳۵۰.

۵. طوسی، محمد بن الحسن، فهرست الطوسي، ص ۳۹۷.

می‌داند.^۱

جَبْرِئِلُ بْنُ أَحْمَدَ: با مراجعه به منابع روایی شیعه معلوم می‌شود که مرحوم کشی روایات زیادی را از ایشان نقل می‌کند و به او اعتماد کرده است و نیز روایتی را با دست خط وی از او نقل می‌کند. او روایات زیادی را از علمای عراق، قم و خراسان نقل نموده است. منابع رجالی ما به صراحت در مورد وثاقت او سخنی نگفته‌اند؛ لیکن محقق خویی در معجم رجال الاحادیث ابتدا مطلب فوق را نقل می‌کند و سپس اشکال می‌کند که همان طور که بارها گفته‌ایم اعتماد قدما بر یک راوی دلیل بر وثاقت یا حسن او نیست؛ چون ممکن است به دلیل بناء بر اصاله العدالة باشد^۲؛ ولی برخی کارشناسان معاصر رجالی او را علی التحقیق امامی و ثقه معرفی کرده‌اند و دلیل آن‌ها این است که در شأن او عبارت «کان مقيما بکثکثیر الروایة عن العلماء بالعراق و قم و خراسان» وارد شده است و دلیل دیگر ایشان نیز اعتماد و کثرت نقل روایت عیاشی از اوست.^۳

مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ: او نیز از مشایخ محمد بن قولویه است؛ منابع رجالی متقدمین در مورد توثیق او سکوت نموده‌اند؛ ولی برخی کارشناسان رجالی معاصر ایشان را به دلیل اینکه محمد بن احمد بن

۱. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، ص ۴۴۰.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۳.

۳. نرم افزار اسناد شیخ صدوق.

یحیی بن عمران از او نقل روایت نموده و ابن الولید او را از مشایخ خود استثنا نکرده است، علی التحقیق امامی و ثقه می دانند.^۱

الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ: منابع رجالی شیعه در مورد توثیق او سکوت نموده اند؛ بنابراین مهمل است.

حنان بن سدید: شیخ طوسی او را واقفی و ثقه معرفی می نماید^۲ و علامه حلی ابتدا نظر شیخ طوسی را در مورد او مطرح می نماید و سپس می گوید من در مورد روایت او توقف می کنم^۳؛ اما برخی کارشناسان رجالی معاصربه توثیق او در روایات مربوط به قبل از واقفی شدن او قائل شده اند.^۴

أبيه (سدیر بن حکیم الصیرفی): شیخ طوسی و نیز برقی ایشان را از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام شمرده اند.^۵ در کتب رجالی متقدمین عبارتی که صراحتاً از آن توثیق فهمیده شود، یافت نشد؛ اما محقق خوئی ابتدا برخی روایات را که ممکن است از آن ها توثیق فهمیده شود، نقل نموده و بعد از بررسی و نقد آن ها در پایان از راه

۱. همان.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، فهرست طوسی، ص ۱۶۴.

۳. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۲۱۸.

۴. نرم افزار درایة النور.

۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد، رجال البرقی، باب أصحاب أبي جعفر، ص ۱۵؛ طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسي، باب أصحاب أبي عبد الله، باب السین، ص

دیگری چنین به توثیق ایشان قائل شده‌اند: «فتحصل مما مرأنه لا يمكن الاستدلال بشيء من الروایات علی مدح سدید و لا علی قدحه لکنه مع ذلك یحکم بأنه ثقة من جهة شهادة جعفر بن محمد بن قولویه و علی بن ابراهیم فی تفسیره^۱؛ اما مرحوم کلینی نام او را در روایات زیادی از کتاب شریف الکافی در سلسله سند روایات ذکر نموده است و این می‌تواند قرینه‌ای براعتقاد مرحوم کلینی به این راوی باشد؛ برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را علی التحقیق امامی و ثقة می‌دانند؛ دلیل ایشان این است که فرزند او حنان قبل از واقفی شدن و در حالی که هنوز امامی و ثقة بوده، از او فراوان نقل روایت نموده است^۲.

أبیہ (حکیم بن صهیب الصیرفی): در کتب رجالی متقدمین نامی از او یافت نشد؛ اما محقق خوبی ایشان را به نقل از رجال شیخ طوسی پدر سدید بن حکیم الصیرفی و از اصحاب امام باقر علیه السلام معرفی می‌کند^۳؛ بیش از این مطلبی در مورد او که بتوان از آن توثیق یا تضعیف این راوی را فهمید یافت نشد. بنابراین این راوی مهمل است.

دینار أبی سعید عقیصا: شیخ طوسی او را از اصحاب امام حسین علیه السلام^۴ و برقی او را از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۷.

۲. نرم افزار اسناد شیخ صدوق.

۳. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۱۸۶.

۴. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسي، أصحاب أبي عبد الله، باب العين، ص

نام می برد^۱. اما هیچ یک از کتب رجالی متقدمین تصریحی در مورد وثاقت او مطرح ننموده اند و محقق خویی نیز بیش از معرفی و بیان همان مطالب طوسی و برقی، نکته ای نفرموده اند؛ بنابراین وثاقت او قابل اثبات نیست.

درمجموع از بین ده راوی که در سلسله سند این روایت حضور دارند، هفت راوی توثیق شده اند؛ اما سه نفر دیگر یعنی الحسن بن محمد الصیرفی، حکیم بن صهیب الصیرفی و نیز دینار ابی سعید عقیصا از جهت توثیق مهمل هستند.

بنابراین از جهت وثاقت مخبری نمی توان این روایت را معتبر دانست؛ اما به نظر می رسد با توجه به تکرار شدن برخی بندهای روایت در روایات متعدد دیگر (تواتر لفظی برخی فرازاها) و عدم انگیزه جعل و موثق بودن هفت واسطه و مهمل بودن تنها سه واسطه (که البته آن هم به هیچ وجه ملازمه با جعلی بودن روایت ندارد) و تواتر معنوی برخی فرازهای روایت، می توان این روایت را از جهت وثاقت خبری معتبر به حساب آورد.

روایت پنجم

«حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي أَتُنَا

۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد، رجال البرقي، باب أصحاب أمير المؤمنين، و أصحابه من...، ص ۵.

عَشْرَ أَوْهُمْ أَخِي وَآخِرُهُمْ وَلَدِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَخُوكَ قَالَ عَلِيٌّ
 بْنُ أَبِي طَالِبٍ قِيلَ فَهَنْ وَلَكَ قَالَ الْمُهَدِّيُّ الَّذِي يَتْلُوهَا قِسْطًا وَعَدْلًا
 كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا وَالَّذِي بَعَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبَقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا
 يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمُهَدِّيُّ فَيَنْزِلَ
 رُوحُ اللَّهِ عِيسَى-ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَتُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَيَبْلُغَ
 سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ»^۱

بررسی دلالت روایت

مطابق این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَالَّذِي
 بَعَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبَقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ
 حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمُهَدِّيُّ فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ
 خَلْفَهُ وَتُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَيَبْلُغَ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ»^۲؛

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷؛ ترجمه: «از عبدالله بن عباس نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خلفا و اوصیای من و حجت های خداوند بر خلق بعد از من دوازده [نفر] هستند که اولین آنها برادرم است و آخرینشان فرزند من است. گفته شد: ای رسول خدا! برادران کیست؟ فرمودند: علی بن ابی طالب. گفته شد: ای رسول خدا! فرزندان کیست؟ فرمودند: مهدی که زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود همان گونه که از ظلم و جور پر شده بود. قسم به کسی که مرا به حق به عنوان نبی مبعوث فرمود، اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، قطعاً خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا فرزندم مهدی در آن روز خروج کند، پس عیسی بن مریم نزول می فرماید و بلافاصله پشت سراو (فرزندم) نماز می خواند و زمین را با نورش روشن می کند و [قلمرو] سلطنتش به مشرق و مغرب خواهد رسید.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷؛ ترجمه: «قسم به کسی که مرا به حق به عنوان نبی مبعوث فرمود، اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، قطعاً خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا فرزندم مهدی در آن روز خروج کند، پس عیسی بن مریم نزول می فرماید و بلافاصله پشت سراو (فرزندم) نماز می خواند و زمین را با

در این فراز حضرت قطعیت ظهور فرزندش مهدی علیه السلام را همسان با قطعیت نزول عیسی علیه السلام و اقتدای او به امام مهدی علیه السلام قرارداده است؛ به عبارت دیگر طبق این روایت، همان گونه که اصل ظهور حضرت مهدی علیه السلام قطعی است به گونه ای که حتی اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را به قدری طولانی می نماید تا ظهور رخ دهد، نزول عیسی علیه السلام و اقتدا به امام مهدی علیه السلام نیز به همان بیان قطعی است؛ چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو مطلب را در یک سیاق بیان نموده و یکجا برای آن قسم یاد می نماید.

منابع روایت

- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷
اعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص ۳۹۱
كشف الغمة فی معرفة الائمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۵۰۷
اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۳۳۱
بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۱

بررسی سند روایت

اتصال سند: از منظر دانش طبقات و رابطه استاد و شاگردی، سند این روایت تا معصوم متصل است.

راوی شناسی

جعفر بن محمد بن مسرور: ایشان نزد علما بسیار شناخته شده است و احتیاجی به توثیق ندارد؛ چراکه تعبیر علمای رجال در مورد ایشان بسیار صریح بوده و فوق وثاقت را در مورد ایشان به اثبات می‌رساند؛ در عین حال برای اتقان علمی مطلب به چند مورد از این توصیفات اشاره می‌نماییم:

نجاشی و به تبع ایشان علامه حلی در مورد او می‌گویند: «کان أبو القاسم من ثقات أصحابنا وأجلّائهم في الحديث والفقه»^۱ و شیخ طوسی ایشان را این گونه توصیف می‌نمایند: «ثقة جلیل مصنف کل ما یوصف به الناس من جمیل وثقة وفقه فهو فوّه»^۲؛ برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را امامی و ثقة و جلیل دانسته‌اند.^۳

الحسین بن محمد بن عامر: محقق خویی می‌فرماید: «همان گونه که نجاشی تصریح نموده، ایشان از مشایخ کلینی و همان الحسین بن محمد بن عمران بن أبي بكر الأشعري القمي است که نجاشی^۴ و علامه حلی^۵ او را ثقة دانسته‌اند»؛^۱ برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۱۲۴؛ حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۳۱.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، فهرست الطوسی، ص ۱۰۹.

۳. نرم افزار درایة النور.

۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، باب الألف منه، باب الحسن والحسین، ص ۶۶.

۵. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، الفصل السادس في الحاء،

امامی و ثقه دانسته اند.^۲

المعلی بن محمد البصری: نجاشی ایشان را مضطرب الحدیث و المذهب و کتبش را قریب به مذهب معرفی می کند؟^۳ ابن غضائری در مورد او می گوید از ضعفاً نقل روایت می کند؟^۴ اما محقق خویی ضمن نقل نظر نجاشی و ابن غضائری، می فرماید که اضطراب او در مذهب ثابت نشده و بر فرض اثبات هم منافی وثاقت نیست و اضطراب در حدیث نیز با وثاقت منافات ندارد؛ چون معنایش چنین است که گاه روایتش شناخته شده و گاه انکار می شود؛ بنابراین ظاهراً او ثقه بوده و بر روایاتش اعتماد می شود، مگر اینکه از راوی ضعیف نقل کرده باشد که آن هم به معنای عدم وثاقت او نیست بلکه طریقی روایت ضعیف است.^۵

بنابراین همان گونه که برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز گفته اند، او به دلیل کثرت نقل روایت حسین محمد الاشعری از او علی التحقیق امامی المذهب و ثقه است.^۶

الباب الثاني في الحسين، ص ۵۲.

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۷۶.

۲. نرم افزار درایة النور.

۳. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۴۱۸.

۴. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، ابن الغضائری، ج ۱، ص ۹۶.

۵. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۵۸-۲۵۷.

۶. نرم افزار اسناد شیخ صدوق.

جعفر بن سلیمان: شیخ طوسی^۱، ابن داود^۲ و محقق خویی^۳ ایشان را ثقه دانسته‌اند و برخی کارشناسان رجالی معاصر^۴ نیز ایشان را امامی و ثقه دانسته‌اند.

عبدالله بن الحکم: نجاشی^۵ و ابن داود^۶ ایشان را ضعیف می‌دانند و ابن غضائری^۷ و علامه حلی در مورد او می‌گویند: «ضعیف مرتفع القول»^۸؛ برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز او را ضعیف و متهم به غلو دانسته‌اند.^۹

آبیه: طبق فرمایش محقق خویی طبق دانش طبقات و نیز به قرینه نیامدن صفت الارمنی برای او ظاهراً این است که پدر عبدالله بن الحکم، حکم بن عتیبه است نه الحکم الارمنی^{۱۰}؛ حکم بن عتیبه از روایانی است که درباره توثیق یا نفی اش به صراحت صحبت نشده ولی مرحوم

۱. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، باب أصحاب أبي عبد الله...، باب الجیم، ص ۱۷۶.

۲. حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، الجزء الأول من...، باب الجیم، ص ۸۵.

۳. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۶۹.

۴. نرم افزار درایة النور.

۵. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۲۲۵.

۶. حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، الجزء الثاني...، فصل في ذكر...، ص ۵۴۴.

۷. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، ابن الغضائري، ج ۱، ص ۷۶.

۸. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۲۳۸.

۹. نرم افزار درایة النور.

۱۰. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۷۳.

خویی پس از نقل عبارت رجالیون در مورد او و نقل برخی روایاتی که دال بر ذم اوست، در مورد او چنین می گوید: «شکی در مذموم بودن او و انحرافش از امام باقر علیه السلام وجود ندارد، ولی باین حال شیخ نوری به دلیل نقل روایت توسط بزرگان و اجلاء از او حکم به وثاقت او نموده است؛ ولی قبلاً گفته ایم که این دلالتی بر وثاقت راوی ندارد؛ پس به روایت او اعتنا نمی شود»^۱.

به نظر می رسد حتی بنا بر مبنایی که نقل بزرگان از یک راوی را دلیل بر وثاقت او بدانیم، نیز نمی توان او را ثقه دانست؛ چون علاوه بر کبرای این مبنا، صغرا نیز مورد اشکال است؛ زیرا تعداد بزرگانی که از او نقل نموده اند، چندان زیاد نیست و بیشتر آن نقل ها نیز با واسطه های زیاد است؛ علاوه بر این که روایاتی در مذمت او وارد شده است و حتی برخی از روایاتی که به واسطه خود او از امام معصوم نقل شده نیز دال بر ضعف اعتقادی در او می باشد؛ بنابراین نمی توان او را ثقه دانست؛ والله العالم.

سعید بن جبیر: کشی ایشان را از شیعیان امام زین العابدین علیه السلام و مورد ثنای علی علیه السلام معرفی می کند - که علت قتل او توسط حجاج بن یوسف ثقفی نیز همین بوده است - و از افراد با استقامت (دراهم حق) و جزء ۵ نفری می شمارد که در ابتدای امر (امامت) امام سجاد به ایشان ایمان داشته اند^۲؛ ابن داود و علامه حلی نیز تعابیر

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۷۴.

۲. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ص ۱۱۵ و ۱۲۰.

مشابهی در مورد او دارند؛^۱ برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را امامی، ثقة، جلیل و اهل تقیه معرفی نموده‌اند.^۲

عبدالله بن عباس: علامه حلی در مورد ایشان می‌گوید: «ایشان از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و محب و شاگرد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و جلالت و اخلاص ایشان نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام مشهورتر از آن است که پنهان بماند و کشی روایاتی را در قدح ایشان ذکر کرده که ایشان اجل از آن است و ما در کتاب بزرگ خود آن‌ها را جواب داده‌ایم»^۳.

ابن داود نیز ایشان را این‌گونه توصیف می‌نماید: «او در فضل و جلالت و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام و انقیاد نسبت به سخن ایشان بزرگ‌تر از آن است که نیاز به اشاره داشته باشد»^۴.

برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را این‌گونه معرفی نموده‌اند: «إمامي ثقة جلیل و ما ورد في قدحه وهم»^۵.

در مجموع سند این روایت، یک راوی ضعیف و یک راوی که توثیقش

۱. حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، ص ۱۶۹؛ حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۷۹.

۲. نرم افزار درایة النور.

۳. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۱۰۳.

۴. حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، ص ۲۰۸.

۵. نرم افزار درایة النور.

اثبات نشده وجود دارد و لذا از جهت وثاقت مخبری، نمی توان این روایت را معتبر دانست.

روایت ششم

در این روایت که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، حضرت پس از اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بهترین مردم از جهت جد و جده و پدر و مادر و عمو و عمه و دایی و خاله معرفی می کنند و نام همه آن ها را نیز ذکر می نمایند و برقاتلین آن دو لعن می فرستند، جملا تی را درباره امام مهدی علیه السلام و اقتدای عیسی بن مریم علیه السلام به ایشان می فرمایند که به همراه سند تقدیم می شود:

«حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالَوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي شَرِيكٌ عَنِ الرَّكَّانِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: ... إِنَّهُ لَيُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ أَبْرَارٌ أَمْثَاءُ مَعْصُومُونَ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ وَمِنَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ قُلْنَا مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ أَبْرَارٌ وَالتَّاسِعُ مَهْدِيٌّ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جُوراً وَظُلماً وَهَذَا زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ رَوَى عَنْهُ الْقَاسِمُ بْنُ حَسَّانَ وَ أَبُو الطَّفَيْلِ»^۱

۱ خراز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، صص ۹۹-۹۸: «همانا از صلب حسین امامانی نیکوکار، امانتدار، معصوم و برپا کننده ی قسط خارج می شوند و از ماست مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می

بررسی دلالت روایت

دلالت فراز پایانی روایت براقندای حضرت مسیح علیه السلام به امام مهدی علیه السلام روشن است؛ آنجا که طبق روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «وَمِنَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ قُلْنَا مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ ... وَالتَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا»؛ یعنی: واز ماست مهدیّ این امت که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند. گفتیم: یا رسول الله! چه کسی؟ فرمودند: او نهمین از صلب حسین است ... و نهمین [آن‌ها] مهدیّ آن‌هاست که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده بود.»

منابع روایت

خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی

عشر؛ صص ۹۹-۹۸

مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۱۹

بررسی سند روایت

اتصال سند: به علت ناشناس ماندن برخی از راویان اتصال سند

قابل اثبات نیست.

خواند. گفتیم یا رسول الله! چه کسی؟ فرمودند: او نهمین از صلب حسین است؛ نه تن از صلب حسین امامان نیکوکار هستند و نهمین مهدیّ آنهاست که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده بود.»

راوی شناسی

حسین بن علی الرازی: عنوان حسین بن علی با القاب مختلف در کتب رجالی فراوان است و قرینه‌ای همچون طبقه و رابطه استاد و شاگردی و ... که بتوان به کمک آن راوی موجود در این سند را بر آن تطبیق نمود، یافت نشد.

اسحاق بن محمد بن خالویه: این عنوان نیز در کتب رجالی یافت نشد و موارد مشابه نیز در طبقه‌ای جای نمی‌گیرند که بتوانند با چهار واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل روایت کنند. یزید بن سلیمان البصری: او مجهول است.

شریک: اگرچه این نام بین دو نفر مشترک است اما با توجه به اینکه او با سه واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نقل می‌کند و دیگر شریک بن الاعور از اصحاب امیرالمومنین است، به احتمال زیاد او همان شریک بن عبدالله النخعی است که محقق خویی پس از نقل اقوال رجال شناسان اهل سنت در او چنین نتیجه‌گیری می‌کند که او دوستدار علی علیه السلام و دشمن معاویه بوده ولی درباره توثیق او به جمع‌بندی نرسیده اند^۱.

الرکین بن الریبع: تنها مطلبی که در مورد او در کتب رجالی شیعه یافت شد، این است که شیخ طوسی او را در زمره اصحاب امام صادق

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۴.

علیه السلام نام برده است.^۱

القاسم بن حسان: در کتب رجال شیعه نامی از او یافت نشد؛ ولی در بین رجال شناسان اهل سنت ابن حجر او را مقبول و ذهبی وی را ثقه دانسته اند.^۲

زید بن ثابت: او عامی است و نزد شیعه وثاقت او ثابت نشده است و بلکه در مواردی در جرح او نیز مطالبی وارد شده است؛ مثلاً مرحوم کلینی روایتی را در مورد او نقل نموده است که مطابق این روایت امام باقر علیه السلام درباره وی می فرماید: «شاهد باشید بر زید بن ثابت که در فرایض به حکم جاهلیت حکم نمود».^۳

در نتیجه روایت فوق به دلیل مجهول بودن چندین راوی آن و ضعف برخی از آن ها ضعیف السند تلقی می گردد.

روایت هفتم

این روایت که از امام باقر علیه السلام نقل شده است در مقام توضیحی درباره معنای «خیرا» در آیه شریفه ۶ سوره مبارکه انعام بیان شده است که حضرت ذیل بیان مراد آیه، نکته ای را درباره آخر الزمان فرموده اند که همراه سند به آن اشاره می شود:

۱. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ش ۵۴۵۴؛ ص: رواة التهذیبین، ش ۵۴۵۴.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۷، ص ۴۰۷، ح ۲.

«فَرَأْتُ قَالاً حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَزَارِيُّ مُعْنَعًا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «... سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ [الله] مَا هُوَ [وَأ] التَّوْحِيدَ حَتَّى يَكُونَ خُرُوجُ الدَّجَالِ وَحَتَّى يَنْزِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ [ع] مِنَ السَّمَاءِ وَيَقْتُلَ اللهُ الدَّجَالَ عَلَى يَدَيْهِ [يَدِهِ] وَيُصَلِّيَ بِهِمْ رَجُلٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَلَا تَرَى أَنَّ عِيسَى - يُصَلِّيَ خَلْفَنَا وَهُوَ نَبِيٌّ إِلَّا وَخُنْ أَفْضَلُ مِنْهُ.»^۱

بررسی دلالت روایت

این روایت علاوه بر تصریح به اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به امام مهدی علیه السلام، بر دو نکته دیگر نیز تأکید دارد: یکی بر کشته شدن دجال به دست مبارک حضرت عیسی علیه السلام و دیگری افضلیت و برتری جایگاه اهل بیت عصمت علیهم السلام بر حضرت عیسی علیه السلام که این صراحت بیان امام باقر علیه السلام نشان می‌دهد که اقتدای عیسی علیه السلام به امام مهدی علیه السلام یک اقتدای عادی و معمولی نبوده و به وضوح بر برتری مقتدا بر مأموم دلالت دارد.

نکته‌ای که مناسب است در اینجا به آن اشاره نماییم این است که

۱. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۳۹-۱۳۸، ح ۱؛ ترجمه: «... زمانی بر مردم خواهد آمد که نمی‌شناسند خدا و توحید چیست تا اینکه خروج دجال رخ می‌دهد و عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نازل می‌شود و خداوند دجال را به دست او به قتل می‌رساند و مردی از ما اهل بیت برای آنان [مردم] نماز می‌خواند. آیا نمی‌بینی که عیسی که او پیامبر است پشت سر ما نماز می‌خواند [و اینچنین نیست] مگر [به خاطر این که] ما از او برتریم.»

مطابق برخی روایات دجال به دست امام زمان علیه السلام کشته می شود ولی در این روایت قاتل دجال، حضرت عیسی علیه السلام بیان شده است؛ اگرچه ممکن است در بدو نظر تعارض به ذهن بیاید اما با اندکی تأمل می توان آن را برطرف نمود؛ چراکه مطابق روایات حضرت عیسی علیه السلام تحت حکومت امام زمان علیه السلام به جنگ با دجال خواهد رفت و در یک جنگ بسیار طبیعی است که کشتن و شکست دشمن هم به فرد مباشر قتل قابل اسناد است هم به فرمانده آن جنگ؛ و این مطلب روشن است و نیاز به توضیح بیشتر وجود ندارد.

منابع روایت

تفسیر فرات کوفی، ص ۱۳۸

بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۸ و ۳۴۸

این روایت طبق منابع موجود، اولین بار در تفسیر فرات کوفی نقل شده و پس از آن، کتاب شریف بحار الانوار نیز یک بار تمام آن روایت را و یک بار هم بخش آخر آن را ذکر نموده ولی منبع هردو مورد همان تفسیر فرات کوفی است؛ بنابراین تنها منبع این روایت با این متن، همان تفسیر فرات کوفی است؛ اگرچه برخی از بخشهای آن از جمله بخش اصلی مورد بحث این نوشتار یعنی اقتدای حضرت مسیح علیه السلام به امام مهدی علیه السلام در روایات متعددی بیان شده است.

بررسی سند روایت

اتصال سند: با توجه به اینکه فرات کوفی در زمان غیبت صغرا

می زیسته و واسطه های بین او با امام باقر علیه السلام به طور کامل ذکر نشده است، اتصال سند قابل اثبات نیست.

راوی شناسی

فرات بن ابراهیم کوفی: ابوالقاسم، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی از شخصیت های دوران غیبت صغرا می باشد؛ وی روایات فراوانی از مشایخ بزرگ شیعه روایت کرده و از معاصران ثقة الاسلام کلینی است. علامه مجلسی درباره او فرموده: «اگرچه در کتاب های رجال نامی از فرات بن ابراهیم نیست، اما با توجه به کتاب تفسیر وی و موافقت آن با روایات معتبری که به دست ما رسیده است و دقت فراوانی که وی در نقل احادیث داشته برای انسان حسن ظن و اطمینان نسبت به وی ایجاد می شود.»^۱؛ صاحب ریاض العلماء نیز می فرماید: «شیخ فرات بن ابراهیم از قدمای اصحاب و از راویان شیعه به شمار می آید.»^۲

شیخ صدوق نیز روایات زیادی را از او یا به واسطه پدرش یا به واسطه استاد استادش حسن بن محمد ابن سعید الهاشمی نقل نموده است؛^۳ بنا بر مبنایی که اعتماد شیخ صدوق به یک راوی را برای توثیق کافی می داند و نیز به قرینه اتقان تفسیر او و مطابقتش با روایات و مبانی شیعی بعید نیست که وثاقت او را بپذیریم.

۱. نرم افزار جامع الاحادیث، کتابنامه تفسیر فرات کوفی.

۲. همان.

۳. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث ج ۱۳، ص ۲۵۳.

جعفر بن محمد بن مالک الفزاری: نجاشی او را ضعیف محسوب نموده است.^۱ ابن غضائری نیز او را کذاب و متروک الحدیث دانسته و در مورد او می گوید که از ضعفا و مجاهیل روایت می کند و همه عیوب ضعفا در او جمع است^۲؛ اما شیخ طوسی در رجال خود او را ثقه می داند، ولی یادآوری می کند که گروهی او را تضعیف نموده اند.^۳ علامه حلی نیز در جمع بندی خود از این اختلافات قائل به توقف در روایات او شده و می گوید من به روایات او عمل نمی کنم^۴؛ ولی برخی کارشناسان رجالی معاصر قائل شده اند که اگرچه امر او مورد اختلاف است، اما به این دلیل که شیخ جلیل القدر ابو غالب الرازی به او اعتماد نموده و در شأن او گفته است: «کان کالذی ربانی... وکان أحد فقهاء الشيعة وزهادهم» و نیز به دلیل توثیق شدن او توسط شیخ طوسی در رجال علی التحقیق امامی و ثقه است و از نظرایشان تضعیف های او به دلیل مبتنی بودن بر نقد متون و غلو مورد قبول نیست.^۵

در مجموع در مورد سند این روایت باید گفت که حتی اگر توثیق جعفر بن محمد بن مالک را قبول کنیم و تا این مرحله از سند را معتبر بدانیم، اما از آنجا که در سند گفته شده: «معننا عن ابي جعفر عليه السلام»

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۱۲۲.

۲. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، رجال ابن الغضائری، ج ۱، ص ۴۸.

۳. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، ص ۴۱۸.

۴. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، ص ۲۱۰.

۵. نرم افزار اسناد شیخ صدوق.

یعنی با منابع یا واسطه‌های مختلف از امام باقر علیه السلام روایت نموده بدون این که این واسطه‌ها را ذکر کند، بنابراین از جهت وثاقت مخبری، نمی‌توان قائل به اعتبار روایت شد؛

روایت هشتم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ دُكَيْنٍ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ ع يَقُولُ أَنِّي يَهُودِيٌّ النَّبِيُّ ص فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ يُحَدِّثُ النَّظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا يَهُودِيٌّ مَا حَاجَتُكَ قَالَ أَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّبِيُّ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ وَالْعَصَا وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَأَطْلَعَ بِالْغَمَامِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص إِنَّهُ يُكْرَهُ لِلْعَبْدِ أَنْ يُزَكِّي نَفْسَهُ وَلِكَيْتِي أَقُولُ إِنَّ آدَمَ ع لَمَّا أَصَابَ الْخَطِيئَةَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ أَنْ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي فَعَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ وَ إِنِّ نَوْحًا لَمَّا رَكِبَ فِي السَّفِينَةِ وَ خَافَ الْغَرَقَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أُنجِيتَنِي مِنَ الْغَرَقِ فَنجَّاهُ اللَّهُ عَنْهُ وَ إِنِّ إِبْرَاهِيمَ ع لَمَّا أُلْقِيَ فِي النَّارِ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أُنجِيتَنِي مِنْهَا فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَ إِنِّ مُوسَى ع لَمَّا أُلْقِيَ عَصَاهُ وَ أُوجِسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا آمَنَتَنِي فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ - لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى يَا يَهُودِيٌّ إِنَّ مُوسَى لَوَ أَذْرَكَنِي ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي وَبَيُّوتِي مَا نَفَعَهُ إِيْمَانُهُ شَيْئًا وَ لَا نَفَعَتْهُ التُّبُّوَّةُ يَا يَهُودِيٌّ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمُهْدِيُّ إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى - بْنُ مَرْيَمَ لِنَصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَ صَلَّى خَلْفَهُ. ١»

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی، ص ۲۱۸، ح ۴؛ ترجمه: «ابا عبدالله الصادق علیه السلام می‌فرماید: یک یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مقابل ایشان

بررسی دلالت روایت

درفراز پایانی این روایت شریف، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صراحت بر چند نکته تأکید نموده‌اند:

الف - مهدی از نسل من است (و من ذریتی المهدی)

ب - حضرت عیسی علیه السلام قطعاً نزول خواهد نمود چراکه از واژه «إذا» استفاده نموده‌اند که برای شرط‌های قطعی الوقوع در آینده به کار می‌رود (إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ)

ایستاد و نگاه خود را به حضرت محدود نمود؛ پس حضرت فرمودند: ای یهودی! حاجت چیست؟ او گفت: آیا تو برتری یا موسی بن عمران پیامبری که خداوند با او سخن گفت و تورات و عصا را بر او فرو فرستاد و دریا را برایش شکافت و با ابر برایش سایه قرار داد؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمودند: برای عبد مکروه است که خود را رشد یافته بشمارد ولی من می‌گویم: همانا آدم علیه السلام زمانی که به خطا اصابت نمود، توبه اش این بود که گفت: خدایا به حق محمد و آل محمد درخواست می‌کنم که مرا ببخشی پس خداوند او را بخشید؛ و همانا نوح علیه السلام هنگامی که بر کشتی سوار شد و از غرق شدن ترسید گفت: خدایا به حق محمد و آل محمد از تو درخواست می‌کنم که مرا از غرق شدن نجات دهی پس خداوند او را از غرق نجات داد؛ و همانا ابراهیم علیه السلام زمانی که در آتش انداخته شد گفت: خدایا به حق محمد و آل محمد از تومی خواهم که مرا از آتش نجات دهی پس خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد؛ و همانا موسی علیه السلام هنگامی که عصایش را انداخت و در دل خود ترسی را احساس نمود، گفت: خدایا به حق محمد و آل محمد از تومی خواهم که مرا امان دهی پس خداوند گفت: نترس چراکه تو برتر هستی. ای یهودی! اگر موسی مرا درک می‌کرد و به من و به نبوت من ایمان نمی‌آورد، نه ایمانش به او سودی می‌رساند و نه نبوتش. ای یهودی! از فرزندان من است مهدی که وقتی خروج نماید، عیسی بن مریم برای یاریش فرود می‌آید و او را مقدم داشته و پشت سرش نماز می‌خواند».

ج- حضرت عیسی به یاری حضرت مهدی خواهد پرداخت. (لنصرته)

د- حضرت مهدی بر حضرت عیسی تقدم دارد. (فقدّمه)

ه- حضرت عیسی به امام مهدی علیه السلام در نماز اقتدا خواهد نمود. (وصلّى خلفه)

منابع روایت:

شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، الامالی، ص

۲۱۸، ح ۴

شعیری، جامع الأخبار، صص ۸-۹

فتال نیشابوری، روضة الواعظین وبصيرة المتعظین (ط - القديمة)،

ج ۲، صص ۲۷۲-۲۷۳

مجلسی، بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۱۶، ص ۳۶۶

طبرسی، الاحتجاج، صص ۴۷-۴۸

بنابر این قدیمی ترین منبع این روایت، کتاب شریف امالی شیخ

صدوق رضوان الله تعالى علیه است و بقیه منابع همگی یا متأخرند، یا از

همان منبع نقل نموده اند و یا بدون ذکر منبع با همان سند آن را نقل

نموده اند.

اتصال سند: با توجه به دانش طبقات و بررسی رابطه استاد و شاگردی

، سند این روایت متصل به معصوم علیه السلام (امام صادق

علیه السلام) است.

بررسی سند روایت

شیخ صدوق: اگرچه ایشان به قدری شناخته شده هستند که توثیق او نیاز به بررسی ندارد، اما به جهت اتقان، نظربعضی از علمای رجال شیعه را در مورد ایشان یادآوری می‌نماییم:

شیخ طوسی ایشان را جلیل القدر و حافظ و بصیر به فقه و روایات و رجال می‌داند و می‌گوید در بین قمیین مثل او را در قدرت حفظ و کثرت علم ندیده است^۱؛ نجاشی ایشان را با عبارت «شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة بخراسان» توصیف می‌نماید و او را شیخ القمیین و جلودار و فقیه و ثقه آن‌ها می‌داند که به عراق رفته و با حسین بن روح نائب خاص امام زمان ارتباط برقرار نموده و از ایشان سؤالاتی را پرسیده است سپس با ایشان به واسطه علی بن جعفر الاسود مکاتبه نموده و درخواست داشته که رقعۀ ای را برای او به حضرت صاحب علیه السلام برساند^۲.

محمد بن علی ماجیلویه: علاوه بر احادیثی که در کتب دیگر شیخ صدوق به واسطه او نقل شده، در ۵۲ حدیث از کتاب الفقیه شیخ صدوق، نام این راوی در بین مشیخه صدوق موجود است^۳ که نشان از رضایت و اعتماد بالای شیخ صدوق به ایشان است و برخی از کارشناسان رجالی معاصر^۴ نیز علی الظاهر^۱ به همین دلیل یعنی کثرت نقل روایت

۱. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، ص ۴۳۹؛ فهرست الطوسی، ص ۴۴۴.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۳۹۰ و ۲۶۲.

۳. خویی. سید ابوالقاسم، معجم رجال الاحادیث، ج ۱۷، ص ۵۵.

۴. نرم افزار درایة النور.

صدوق از او ایشان را علی التحقیق ثقه و جلیل القدر دانسته‌اند.

محمد بن ابی القاسم: در سند فوق عنوان محمد بن قاسم به کاررفته است نه محمد بن ابی القاسم؛ از آنجایی که عنوان محمد بن قاسم عنوانی مشترک بین تعداد زیادی راوی است، باید از قرائن او را تشخیص داد؛ با توجه به دانش طبقات و بررسی رابطه استاد و شاگردی راویان، معلوم شد که در هیچ یک از آن‌ها محمد بن قاسم استادی به نام احمد بن هلال و شاگردی به نام محمد بن علی ماجیلویه وجود ندارد. با بررسی بیشتر در کتب رجالی به نام محمد بن ابی القاسم برخوردیم که هم استادی به نام احمد بن هلال دارد و هم شاگردی به نام محمد بن علی ماجیلویه دارد که برادرزاده محمد بن ابی القاسم است و شیخ صدوق هم روایات زیادی را به واسطه او نقل نموده است که این نشانگر آن است که ظاهراً در ذکر نام راوی موجود در سند اشتباهی رخ داده و او همان محمد بن ابی القاسم بوده نه محمد بن قاسم.

نجاشی و به تبع او علامه حلی ایشان را این گونه توصیف می‌کنند:
«سید من أصحابنا القمیین ثقة عالم فقیه عارف بالأدب والشعر والغریب»^۲

۱. در نرم افزار درایة النور علت توثیق را ذکر نکرده‌اند، اما به قرینه موارد دیگری که به دلیل کثرت نقل روایت صدوق از یک راوی او را توثیق نموده‌اند و محقق خوبی نیز روایات صدوق از او را زیاد دانسته است، می‌توان حدس زد که استدلال آنها در مورد این راوی نیز همین دلیل بوده است.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۳۵۴؛ حلی، حسن بن یوسف بن

برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را امامی، ثقه و جلیل القدر دانسته‌اند.

احمد بن هلال: شیخ طوسی او را این گونه توصیف می‌نماید: «كان غالیا متهما في دينه وقد روی أكثر أصول أصحابنا^۱؛ نجاشی در مورد او می‌گوید: «صالح الرواية يعرف منها وينكر وقد روی فيه ذموم من سيدنا أبي محمد العسكري عليه السلام^۲»؛ ابن داود با قائل شدن به توقف در حدیث او چنین می‌گوید: «أرى التوقف في حديثه إلا فيما رواه عن الحسن بن محبوب من كتاب المشيخة ومحمد بن أبي عمير من نوادره وقد سمع هذين الكتابين منه جلة أصحابنا واعتمدوه فيهما^۳»؛ علامه حلی نیز پس از نقل نظرات چنین نتیجه می‌گیرد: «وعندي أن روايته غير مقبولة^۴»

آنچه مسلم است احمد بن هلال از یک دوره‌ای دچار انحراف شد که علامه حلی به نقل از ابوعلی محمد بن همام آن ماجرا را نقل کرده^۵ و مضمون آن چنین است که احمد بن هلال از اصحاب امام عسگری

مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۱۵۷.

۱. طوسی، محمد بن الحسن، فهرست الطوسي، باب الهمزة، باب أحمد، ص ۸۳.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشي، باب الألف منه، ومن هذا...، ص ۸۳.

۳. حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، الجزء الثاني...، باب الهمزة، ص ۴۲۵.

۴. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، الفصل الأول في الهمزة، الباب الرابع أحمد، ص ۲۰۲.

۵. همان، الخاتمة، الفائدة السادسة، ص ۲۷۴.

علیه السلام بود تا زمانی که شیعه بروکالت ابی جعفر محمد بن عثمان العمری به دلیل تصریح امام عسگری در زمان حیات بروکالت او، اجتماع نمودند؛ اما پس از شهادت امام عسگری علیه السلام شنیدن مستقیم تصریح امام را انکار نمود و در مورد نقل دیگران هم گفت: «شما با شنیده هایتان باشید» و در نتیجه وکالت محمد بن عثمان را انکار نمود و مورد لعن و تبری قرار گرفت سپس توقیعی به دست حسین بن روح رسید که او را در زمره ملعونین و افراد مورد برائت نام برده بود.؛ اما از آنجا که تا قبل از این ماجرا او از اصحاب امام عسگری علیه السلام محسوب می شده و ظاهراً نقل روایت هم داشته، نمی توان اگر روایتی توسط او قبل از انحراف نقل شده به دلیل انحراف لاحقش، بی اعتبار محسوب نمود؛ شاید به همین دلیل هم باشد که برخی رجالیون مثل ابن داود قائل به توقف شده و صراحتاً او را انکار نکرده اند و یا برخی مثل نجاشی گفته اند: «برخی روایاتش انکار می شود و برخی دیگر نه»؛ برخی کارشناسان معاصر نیز او را فاسد المذهب ولی ثقة دانسته اند.^۱

روایت مورد بحث نیز به قرینه این که هیچ انحراف فکری و عقیدتی در او یافت نمی شود، بسیار بعید است که مربوط به دوره انحراف احمد بن هلال باشد و در نتیجه می توان آن را به دلایلی همچون قوت متن و نیز پذیرش نظر برخی رجالیون که او را فاسد المذهب ولی ثقة دانسته اند، معتبر شمرد.

۱. نرم افزار درایة النور.

الفضل بن دکین: در کتب رجالی متقدمین شیعه نامی از او یافت نمی‌شود و محقق خویی در معجم رجال الاحادیث^۱ نیز فقط نام او را ذکر کرده و اساتید و شاگردان او را معرفی می‌کند و در مورد توثیق یا نفی او سکوت نموده است؛ اما برخی از کارشناسان رجالی معاصر^۲ ایشان را با این عبارت معرفی نموده‌اند: «عامی مشهور ثقة إلا أن فيه ميلا إلى أهل البيت» که از این عبارت عامی و ثقة بودن و شهرت نزد اهل سنت و در عین حال تمایل قلبی او به اهل بیت علیهم السلام فهمیده می‌شود و به عبارت دیگر ممدوح بودن او قابل برداشت است.

معمر بن راشد الصنعانی (ابو عروۃ البصری): شیخ طوسی ایشان را در بین اصحاب امام صادق علیه السلام نام برده است؛ ولی در مورد توثیق یا نفی آن سکوت نموده است؛ از برخی عبارات کتب غیر رجالی مثل اسرار آل محمد علیهم السلام (ترجمه کتاب سلیم بن قیس) که او را با لقب حافظ نام برده و نیز پاورقی کتاب الغیبه نعمانی^۳ معلوم می‌شود که او عامی است و برخی از اهل سنت مانند ابن حجر نیز او را توثیق نموده‌اند و البته ابن حجر مواردی از روایات او از جمله روایات مربوط به بصره را استثنا کرده است؛^۴

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۲۸۶.

۲. نرم افزار درایة النور.

۳. ابن أبی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة للنعمانی، ص ۶۵.

۴. العسقلانی، ابن حجر، تقریب التهذیب، ش ۶۸۰۹: «ثقة ثبت فاضل إلا أن فی روايته عن ثابت والأعمش وهشام بن عروۃ شیئا وكذا فیما حدث به بالبصرة».

با توجه به این که این راوی و نیز راوی قبلی یعنی فضل بن دکین از نظر منابع رجالی شیعه مجهول محسوب می شوند، وثاقت مخبری را در مورد سند این روایت نیز نمی توان اثبات نمود؛ اما باز هم به نظر می رسد که با توجه به عدم انگیزه جعل در راویان عامی این روایت و نیز ممدوح بودن آن دو با عناوینی چون میل به اهل بیت علیهم السلام یا در زمره اصحاب امام صادق علیه السلام بودن، و نیز قوت متن و سازگاری آن با دیگر روایات و متون دینی شیعه، می توان وثاقت خبری این روایت را پذیرفت.

روایت نهم

این روایت را علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه شریفه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا»^۱ از امام باقر علیه اسلام نقل نموده است. این روایت شریفه چنین است:

«قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ شَهْرَبْنِ حَوْشِبٍ قَالَ: قَالَ لِي الْحَجَّاجُ بِأَنَّ آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْ أُعِينَنِي، فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ آيَةُ أَيِّ هِيَ فَقَالَ قَوْلُهُ «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» وَاللَّهِ إِنِّي لَأَمُرُّ بِالْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ فَيُضْرَبُ عُنُقُهُ ثُمَّ أَدْمُغُهُ بِعَيْنِي - فَمَا أَرَاهُ يُحَرِّكُ شَفْتَيْهِ حَتَّى يَخْمَدَ، فَقُلْتُ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ لَيْسَ عَلَيَّ مَا تَأَوَّلْتَ، قَالَ كَيْفَ هُوَ قُلْتُ إِنَّ عِيسَى - يَنْزِلُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَى الدُّنْيَا فَلَا يَبْقَى أَهْلٌ مِلَّةَ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ إِلَّا آمَنَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيُصَلِّيَ خَلْفَ الْمُتَّهِدِيِّ، قَالَ وَحُجَّكَ أَتَى لَكَ هَذَا وَ

۱. نساء، ۴، آیه ۱۵۹؛ ترجمه: «و هیچ يك از اهل كتاب نيست مگر اينكه پيش از مرگش به او [حضرت مسيح] ايمان مي آورد؛ و روز قيامت، بر آنها گواه خواهد بود».

مِنْ أَيْنَ جِئْتُ بِهِ، فَقُلْتُ حَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع، فَقَالَ جِئْتُ بِهَا وَاللَّهِ مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ^۱

بررسی دلالت روایت

مطابق این روایت امام باقر علیه السلام فرموده اند: «إِنَّ عِيسَى يَنْزِلُ قَبْلَ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَى الدُّنْيَا فَلَا يَبْقَى أَهْلٌ مِلَّةَ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ إِلَّا آمَنَ بِهِ
قَبْلَ مَوْتِهِ وَيُصَلِّي خَلْفَ الْمَهْدِيِّ»

این عبارت بر چند نکته دلالت دارد:

الف - قطعیت نزول حضرت عیسی علیه السلام به دنیا قبل از

قیامت

ب - ایمان آوردن همه یهودیان و مسیحیان به آن حضرت قبل از مرگ

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸؛ ترجمه: «از شهر بن حوشب نقل شده که می گوید: حجاج به من گفت: آیه ای در کتاب خدا مرا حقا عاجز و درمانده کرده است. [به او] گفتم: ای امیر! کدام آیه؟ پس او گفت: این سخنش [که فرمود: «و هیچ يك از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او [حضرت مسیح] ایمان می آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود»؛ والله همانا من از [کنارا] یهودی و نصرانی عبور می کنم پس گردن او زده می شود سپس او را با چشم خود زیر نظر می گیرم؛ [اما] نمی بینم که او دو لبش را حرکت دهد تا اینکه خاموش می شود. گفتم: خدا امیر را نیکو گرداند! آن طور که توتأویل نمودی نیست. گفت: [پس] آن چگونه است؟ گفتم: «همانا عیسی قبل از روز قیامت به دنیا فرود می آید پس هیچ اهل آیین یهودی یا نصرانی باقی نمی ماند مگر اینکه قبل از مرگش به او ایمان می آورد و او [عیسی علیه السلام] پشت سر مهدی نماز می خواند.» گفت: وای! این را از کجا آورده ای؟ پس گفتم: این [سخن] را محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب به من گفت. پس حجاج گفت: والله آن را از چشمه ای صاف و زلال آورده ای.»

ایشان

ج- نماز گزاردن حضرت عیسی علیه السلام پشت سر حضرت مهدی علیه السلام

منابع روایت

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸
مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۹۵
همان، ج ۱۴، ص ۳۴۹
همان، ج ۵۳، ص ۵۰
جزائری، نعمت الله بن عبدالله، النورالمبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ج ۱، ص ۴۲۲
العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۷۱
بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۹۷
قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۳، ص ۵۸۳

بررسی سند روایت

اتصال سند: این سند دارای افتادگی است؛ چراکه سلیمان بن داود المناری در روایات فراوانی از کافی و وسائل الشیعه به واسطه نضر بن اسماعیل از ابو حمزه ثمالی نقل حدیث نموده است. پس سند صحیح و متصل چنین است:

قَالَ (علی بن ابراهیم) حَدَّثَنِي أَبِي (ابراهیم بن هاشم) عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ نَضْرَبِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ (عن محمد بن علی الباقر علیه السلام)

راوی شناسی

علی بن ابراهیم القمی: ایشان یکی از راویان کثیرالروایه است؛ به گونه ای که محقق خوئی تعداد روایاتی که در سندشان نام ایشان وجود دارد را بالغ بر ۷۱۴ روایت می داند؛ ایشان توسط نجاشی، ابن داود و علامه حلی با عبارت مشابه زیر توصیف شده است: «ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب»^۱ علاوه بر اینکه برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را امامی، ثقة و جلیل معرفی نموده اند.^۲

ابراهیم بن هاشم القمی: ایشان که اصالتاً کوفی بوده و به قم مهاجرت نموده است، به تصریح نجاشی، طوسی و حلی اولین کسی بوده که احادیث کوفیین را در قم نشر داده است^۳ و بسیار کثیرالروایه است؛ به گونه ای که محقق خوئی^۴ تعداد روایات ایشان را بالغ بر ۶۴۱۴ روایت می داند و می فرماید در کثرت روایت نظیر او در بین راویان یافت

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۲۶۰؛ حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۱۰۰؛ حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، رجال ابن داود، الجزء الأول من...، باب العین المهملة، ۹۹۸۲۳۷.

۲. نرم افزار درباره النور.

۳. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۱۶؛ طوسی، محمد بن الحسن، فهرست الطوسی، ص ۱۲؛ حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۵.

۴. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث ج: ۱ ص: ۳۱۸.

نمی‌شود؛ علامه حلی در مورد ایشان می‌گوید: «هیچ‌یک از اصحاب ما سخنی دال بر قرح ایشان نگفته و سخنی دال بر تعدیل ایشان نیز به تصریح بیان نکرده‌اند و روایات با واسطه او زیاد است و ارجح قبول قول اوست.^۱»

محقق خویی نیز درباره ایشان این گونه به جمع‌بندی رسیده‌اند: «أقول: لا ينبغي الشك في وثاقة إبراهيم بن هاشم، ويدل على ذلك عدة أمور: ۱- أنه روى عنه ابنه علي في تفسيره كثيرا، وقد التزم في أول كتابه بأن ما يذكره فيه قد انتهى إليه بواسطة الثقات^۲»

برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را علی‌التحقیق امامی، ثقه و جلیل دانسته‌اند و دلیل ایشان اعتماد سعد بن عبدالله القمی، عبدالله بن جعفر الحمیری و محمد بن الحسن الصفار به این راوی و نیز کثرت نقل آن‌ها از او می‌باشد.^۳

القاسم بن محمد: این نام بین چندین راوی مشترک است و برای تشخیص هویت او باید از قرائنی مانند دانش طبقات استفاده نمود؛ با مراجعه به منابع رجالی و لحاظ رابطه استاد و شاگردی یا همان دانش طبقات متوجه می‌شویم که کسی که سلیمان بن داود المنقری از او نقل روایت کرده و یکی از مشایخ او ابراهیم بن هاشم قمی بوده، سه مورد

۱. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۵.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳. نرم افزا اسناد شیخ صدوق.

وجود دارد؛ یکی قاسم بن محمد الجوهري الكوفي است و دیگری القاسم بن محمد الاصفهانی و دیگری قاسم بن محمد الزیات. نرم افزار درایة النور نیز دو قاسم بن محمد الجوهري معرفی می کند، ولی ویژگی هایی که برای این دو راوی بیان شده همان ویژگی هایی است که محقق خویی برای قاسم بن محمد الجوهري الكوفي و قاسم بن محمد الاصفهانی بیان نموده اند. سومین عنوان در کتب رجالی توصیف نشده و مهمل است و از طرفی برای جوهری هم طبق کتب رجالی موجود شاگردی به نام سلیمان بن داود ثبت نشده است.

در هر صورت یکی از این سه، امامی اما غیر مرضی^۱ است که ابراهیم بن هاشم حدود ۱۲۸ روایت در کتب حدیثی معروف از او نقل نموده و دیگری بنابر نظر برخی کارشناسان رجالی معاصر، به دلیل کثرت نقل روایت حسین بن سعید اهوازی از او، علی التحقیق واقفی ولی ثقه است^۲ و ابراهیم بن هاشم ۲۲ روایت در کتب حدیثی معروف از او نقل کرده است و یکی نیز مهمل است و تنها یک روایت با عنوان مهمل الزیات داریم. بنابراین به احتمال زیاد بنا بر دلایلی که گفتیم او همان قاسم بن محمد اصبهانی یا اصفهانی است که امامی است ولی مورد رضایت نیست؛ اما اگر کسی این دلایل را کافی نداند باید بگوید در سند

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۴، صص ۴۳-۴۴؛ نرم افزار درایة النور.

۲. نرم افزار اسناد شیخ صدوق؛ خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث ج ۱۴، ص ۴۹.

این روایت قرینه‌ای یافت نشد که بتوان به کمک آن از بین این دو راوی یکی را انتخاب نمود؛ بنابراین این راوی مردد بین ثقه و غیرمرضی و مهمل است.

سلیمان بن داود المناری: اگرچه ابن غضائری ایشان را تضعیف کرده^۱ ولی در مقابل، نجاشی ایشان را ثقه دانسته است^۲ و محقق خویی به دلیل توثیق ایشان توسط نجاشی و نیز علی بن ابراهیم، می‌فرماید: «اشکال بروثاقت او سزاوار نیست»^۳ و تضعیف ابن غضائری را نیز نقد می‌کند^۴.

نضر بن اسماعیل: این راوی در منابع رجالی شیعه مهمل است. اُبی حمزه: اگرچه عنوان ابوحمزه نیز بین چند راوی مشترک است، ولی به قرینه اینکه شهر بن حوشب از او روایت کرده و مطابق دانش طبقات، ابوحمزه‌ای که در کتب رجالی از مشایخ شهر بن حوشب شمرده شده همان ثابت بن دینار ابوحمزه ثمالی معروف است؛ ابوحمزه ثمالی و شأن و جایگاه او شناخته شده تراز آن است که نیاز به توثیق داشته باشد و دعای نورانی اباحمزه نیز به واسطه ایشان نقل شده و به همین نام نیز معروف شده است؛ اما برای استحکام علمی بحث به چند مورد از توصیفات علمای رجال در مورد ایشان اشاره می‌کنیم:

۱. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، رجال ابن الغضائری، ج ۱، ص ۶۵.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۱۸۵.

۳. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۵۸.

۴. همان.

شیخ طوسی، کشی و علامه حلی ایشان را ثقة دانسته اند؛^۱ نجاشی نیز ایشان را این گونه توصیف می کند: «وكان من خيار أصحابنا وثقاتهم و معتمديهم في الرواية والحديث»^۲؛ برخی کارشناسان رجالی معاصر نیز ایشان را با تعبیر «امامی، ثقة جلیل» توثیق نموده اند.^۳

شهر بن حوشب: شیخ طوسی ایشان را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته^۴؛ ولی درباره توثیق او صحبتی به میان نیاورده اند. دیگر کتب رجالی نامی از او نبرده اند و تنها معجم رجال الاحادیث از او یاد کرده و نام واقعی او را شهر بن عبدالله بن حوشب عنوان کرده است^۵ ولی باز هم نسبت به توثیق یا جرح او سخنی به میان نیاورده اند؛ بنابراین، این راوی مهمل است.

در مجموع سند این روایت نیز اگرچه اکثر راویان آن ثقة هستند، ولی دو راوی مهمل (شهر بن حوشب و نضر بن اسماعیل) و یک راوی مردد بین ثقة و غیرمرضی و مهمل نیز وجود دارد؛ بنابراین نمی توان اعتبار این روایت را از جهت وثاقت مخبری پذیرفت. البته اگر در بین توثیقات عام توثیق روایات تفسیر علی بن ابراهیم را قائل شویم، آنگاه این سند معتبر

۱. طوسی، محمد بن الحسن، فهرست الطوسی، ص ۱۰۵؛ کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، ص ۴۰۶؛ حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۲۹.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳. نرم افزار درایة النور.

۴. طوسی، محمد بن الحسن، رجال طوسی، ص ۶۸.

۵. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۴۶.

خواهد بود.

اما باز هم به نظر می‌رسد اگرچه از جهت وثاقت مخبری نتوانیم آن را معتبر بدانیم، اما از جهت وثاقت خبری، به کمک نقل در منابع معتبری همچون تفسیر علی بن ابراهیم القمی، عدم وجود راوی ضعیف در سند و جلالت و وثاقت اکثر راویان و سازگاری با دیگر ادله و از همه مهم تر تواتر معنوی برخی بخشهای آن، می‌توان اعتبار آن را پذیرفت.

روایت دهم

«مِنْ كِتَابِ كِفَايَةِ الطَّالِبِ عَنِ الدَّارِقُطِيِّ عَنْ رَجَالِهِ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ شَهِدْتَ بَدْرًا فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ أَلَا تُحَدِّثُنِي بِشَيْءٍ مِمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي عَلِيٍّ وَ فَضْلِهِ فَقَالَ بَلَى أَخْبِرُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَرِضٌ مَرَضَةً نَفَقَهُ مِنْهَا فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ ع تَعُوذُهُ وَأَنَا جَالِسٌ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنَ الضَّعْفِ خَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّى بَدَتْ دُمُوعُهَا عَلَى خَدَّيْهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مَا يُبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ أَخْشَى- الضَّيْعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا ثُمَّ أَطْلَعَ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأُنْكَحْتُهُ وَاتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا أَمَا عَلِمْتِ أَنَّكَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ إِلَيَّ زَوَّجَكَ أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَ أَكْثَرَهُمْ حِلْمًا وَأَقْدَمَهُمْ سِلْمًا فَضَحِكْتُ وَ اسْتَنْشَرْتُ فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَزِيدَهَا مَزِيدَ الْحُبْرِ كُلِّهِ الَّذِي قَسَمَهُ اللَّهُ لِلْحَمْدِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ وَ لِعَلِّي ثَمَانِيَةُ أَضْرَاسٍ يَعْغِي مَنَاقِبَ إِيْمَانٍ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ حِكْمَتُهُ وَ رُوحَانُهُ وَ سِنِّطَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ يَا فَاطِمَةُ إِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ أُعْطِينَا سِتَّ خِصَالٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ لَمْ يُدْرِكْهَا أَحَدٌ مِنَ

الْآخِرِينَ غَيْرَنَا نَبِيُّنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ أَبُوكَ وَصَيُّنَا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ
 بَعْلُكَ وَشَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَهُوَ حَمَزَةُ عَمِّ أَبِيكَ وَمِنَّا سَبْطُ هَذِهِ الْأُمَّةِ
 وَهُمَا ابْنَاكَ وَمِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى. ثُمَّ ضَرَبَ
 عَلَى مَنْكِبِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ مِنْ هَذَا مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ
 مُحَمَّدٍ الْكَنْجِيِّ الشَّافِعِيِّ هَكَذَا أَخْرَجَهُ الدَّارَقُطْنِيُّ صَاحِبَ الْجَرْحِ وَ
 التَّعْدِيلِ^۱

۱. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۳؛ ترجمه:
 « در کتاب کفایة الطالب از دارقطنی روایت میکند و او از رجال خود از ابی هارون
 العبدی که گفت: من رفتم نزد ابی سعید خدری و گفتم که در بدر حاضر بودی؟ گفت:
 بله، گفتم آیا برای من سخنی از آنچه از رسول الله درباره علی و فضل او شنیده ای نمی
 گویی؟ گفت: بلی، خبر می دهم به تو و خبر آنست که حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله در ایام نقاهت از بیماری بود که فاطمه (ع) به عیادت آن حضرت آمد و من
 طرف راست رسول الله (ص) نشسته بودم؛ چون حضرت فاطمه ضعف آن حضرت را
 مشاهده فرمود، بغض گلوی او را فشرد و اشک بر رخسار مبارک فرو می بارید، آن
 حضرت فرمود: ای فاطمه! چه چیزی تو را به گریه انداخته؟ گفت از فوت و از دست
 دادن می ترسم یا رسول الله، فرمود که: ای فاطمه آیا میدانی که حق جل و علا نظر
 انداخت بر زمین و پدرت را از آنجا اختیار کرد، بار دوم باز نظر کرد شوهر تو را از اهل زمین
 اختیار فرمود، و وحی فرستاد بسوی من و من تو را به [عقد] ازدواج علی در آوردم و او را به
 عنوان وصی اتخاذ نمودم، آیا دانستی که خداوند به واسطه گرامیداشت تو، تو را از روی
 علم به تزویج داناترین آنها و بردبارترین آنها و أقدم ایشان در سلم در آورد. حضرت فاطمه
 خندید و شادمان گشت. پس آن حضرت خواست که این خبر را و خیر و مزیتی که
 حضرت حق جل و علا میان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم قسمت فرموده زیاد
 فرماید، فرمود: ای فاطمه علی را هشت دندان است یعنی مناقب مخصوص؛ ایمان به
 خدا و رسول او، حکمت او، همسرا و که به او کرامت فرموده، دو سبطش حسن و
 حسین است، و دیگر امر به معروف، و نهی از منکر. ای فاطمه! خداوند به ما اهل بیت
 شش خصلت کرامت کرده که به هیچ یک از اولین نداده و هیچ کدام از آخرین غیر از ما
 درک نکرده است؛ پیغمبر ما بهترین پیغمبران است که پدرتوست، و وصی ما بهترین
 اوصیاست که شوهرتوست، و شهید ما بهترین شهداست که حمزه عموی توست، و از

بررسی دلالت روایت

این روایت نیز علاوه بر تأکید بر اینکه امام مهدی علیه السلام از نسل پیامبر و از نسل امام حسین علیه السلام است، تصریح می نماید که حضرت عیسی علیه السلام به ایشان اقتدا خواهد نمود.

منابع روایت

اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الاثمة، ج ۱، ص ۱۵۳
همان، ج ۲، ص ۴۸۱
حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، کشف الیقین فی فضائل
امیرالمؤمنین، ص ۲۶۹
بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، بهجة النظر فی إثبات الوصاية و
الإمامة للأئمة الإثني عشر، ص ۱۸۳
مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۰
مطابق منابع موجود، قدیمی ترین منبعی که این روایت در آن یافت
شد، کتاب شریف کشف الغمه است که مؤلف آن متوفای ۶۹۲ ق
است و بقیه منابع همگی متأخر از آن بوده و منبعشان نیز یا همین کتاب
است یا بدون ذکر منبع ولی با همان سند آن را نقل نموده اند؛ البته در
برخی منابع دیگر^۱ نیز همین روایت به صورت ناقص ولی با سند مشخص

ما است دو سبط این امت که دو پسر توست، و از ما است مهدی این امت که عیسی
پشت سرو نمازگزارد و بعد از آن دست مبارک را بردوش امام حسین (ع) زده و فرمود: از
این خواهد بود مهدی این امت».

۱. مثل: ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام

نقل شده‌اند؛ ولی چون قطعه مورد بحث در قسمت حذف شده روایت است، با قاطعیت نمی‌توان آن را به عنوان سند همین روایت دانست. بنابراین می‌توان گفت روایت فوق با این متن در بین منابع موجود از منابع مربوط به قبل از قرن هفتم هجری یافت نشده است؛ البته قسمت مورد بحث از روایت فوق یعنی اقتدای مسیح علیه السلام به امام مهدی علیه السلام در منابع کهن و روایات متعددی ذکر شده است.

بررسی سند روایت

اتصال سند: این روایت مطابق منابع شیعی اتصال سندی ندارد؛ چراکه علی بن عیسی اربلی مؤلف کتاب شریف کشف الغمة آن را از دارقطنی نقل می‌نماید و او نیز آن را از رجال خود از ابوهارون العبدی از ابوسعید الخدری از پیامبر نقل نموده است و واسطه‌های بین دارقطنی با ابوهارون نقل نشده است.

راوی شناسی

علی بن عیسی الاربلی: جایگاه مؤلف کتاب شریف کشف الغمة (علی بن عیسی الاربلی): محقق خویی به نقل از شیخ حرعاملی در کتاب تذکرة المتبحرین او را عالم، فاضل، محدث، ثقة، شاعر، ادیب و جامع فضائل و محاسن معرفی می‌نماید که علاوه بر این کتاب، صاحب رساله الطیف و دیوان شعرو چند رساله دیگر می‌باشد^۱.

الابرار، ص ۲۶۷؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷.

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۰۷.

علمای شیعه جز ثناگویی هیچ درباره آن بزرگ مرد ندارند و حتی عالمی متعصب از اهل تسنن چون «فضل بن روزبهان» که در رد علامه حلی کتاب نوشته، وقتی به نام اربلی می‌رسد می‌گوید: «امامیه متفق‌اند که علی بن عیسی اربلی از بزرگ‌ترین علمای آن‌ها است و آثارش هیچ‌گاه کهنه و پوسیده نمی‌شود. او قابل اعتماد و مورد وثوق در نقل است»^۱

الدارقطنی: ابوالحسن علی بن عمر بن أحمد بغدادی دارقطنی (۳۰۶-۳۸۵ ق) از علما و ادبای شافعی مذهب است. دارقطنی پس از این‌که از علمای سرزمینش استفاده نمود، به بصره و کوفه و دیگر مناطق عراق و نیز شام، مصر و حجاز سفر نمود و از علمای این بلاد نیز استفاده نمود. او از «ابوالقاسم البغوی» و «ابوبکر بن دعامه انباری» و دیگران روایت شنید. همچنین «محمد بن حسن شیبانی» و «صعصعة بن سلام» و «معاویة الضریر» و بسیاری دیگر از وی علم آموخته‌اند. او از علمای اهل تسنن است و در کتب رجالی شیعه نامی با مشخصات او یافت نشد؛ بنابراین از نظر منابع شیعی هیچ توثیقی ندارد و مهمل است. ابوهارون العبدی: در دو مورد با نام «ابوهارون عبدی» و در یک مورد نیز با عنوان «ابوهارون عمار بن حریر العبدی» (که به نظر می‌رسد همان عماره بن جوین است که تصحیف شده است) از امام صادق علیه السلام نقل روایت شده است.

ابوهارون عبدی به هر دو عنوان همان عماره بن جوین، شیعی و از

۱. به نقل از کتابنامه نرم افزار نور در معرفی مؤلف کتاب کشف الغمه.

تابعان مشهور و نام‌آشناست. بخاری در کتاب «خلق افعال العباد» از وی روایت نقل کرده است. ترمذی و ابن ماجه نیز از وی روایت نقل کرده‌اند؛ علاوه بر این، راویان زیادی از اهل سنت نیز از او نقل روایت کرده‌اند؛ اگرچه در کتب ثمانیه رجالی نامی از ایشان یافت نشد؛ اما او از اساتید ثوری، حمادین و دیگر بزرگان حدیث‌شناس اهل سنت بوده است... ولی متأسفانه حجاب تعصب فاقد منطق، باعث شده که بسیاری از نظریه پردازان رجالی عامه بر او خرده بگیرند و به اتهام شیعه بودن او را ضعیف و متروک الحدیث بدانند؛^۱ با توجه به مضمون روایاتی که او در مورد فضیلت غدیر، پاسخ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به دانشمند یهودی، و نیز امام عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و... نقل کرده، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که بنا بر حدس قوی، تضعیف‌های عامه نسبت به او از روی تعصب و لجاجت با مذهب او یعنی تشیع بوده است و اگرچه نامی از او در کتب ثمانیه رجالی شیعی، یافت نمی‌شود؛ ولی از آنجاکه مضمون روایاتی که توسط او نقل شده، غالباً دارای تواتر معنوی هستند، می‌شود به نقل‌های او اعتماد نموده و ایشان را تقه دانست و تضعیف او توسط عامه را نیز نه تنها نقطه ضعفی در او بلکه نقطه قوتی برای او دانست.

ابوسعید خدری: او از راویان بزرگ و مشهور صدر اسلام و دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و از یاران ایشان در

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۴۹.

جنگ‌های صفین و نهروان و نیز از انصار است. همچنین او از راویان حدیث شریف غدیر می‌باشد؛ کشی در رجال خود در مورد او می‌گوید: «من السابقین الذین رجعوا الی امیرالمؤمنین علیه السلام»^۱ و علامه حلی نیز دقیقاً با همین عبارت او را مدح می‌کند^۲؛ کشی همچنین او را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که دارای استقامت بوده‌اند، معرفی می‌کند.^۳ ابن داود نیز در رجال خود او را از اصفیاء معرفی می‌نماید.^۴ بنابراین او از راویان امامی و ممدوح است ولی وثاقت او مورد تصریح رجالیون نیست.

در مجموع با توجه به این که اتصال سند تا معصوم رعایت نشده است، نمی‌توان آن را از جهت وثاقت مخبری معتبر دانست. اما عدم تعارض آن با ادله معتبر و نیز تأیید محتوای آن در روایات متعدد دیگر و تواتر معنوی برخی بخشهای روایت و... باعث می‌شود که ظن قوی یا همان اطمینان به صدور آن از معصوم و در نتیجه وثاقت خبری حاصل آید.

علاوه بر روایات فوق، روایات دیگری نیز در منابع شیعه موجود است که اغلب راویان آن‌ها عامی هستند و به همین دلیل، این دسته از

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، ص ۳۸.

۲. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، ص ۱۱۹.

۳. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، ص ۴۰.

۴. حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، الجزء الأول من...، باب السین المهملة، ص ۱۶۶.

روایات را نیز در فصل مربوط به روایات اهل سنت خواهیم آورد ،
ان شاء الله .

در جمع بندی روایاتی که از منابع شیعی نقل شد ، می توان گفت تنها دو روایت از مجموع ده روایت بنا بر برخی مبانی در توثیقات عامه از جهت وثاقت مخبری معتبرند که یکی روایت اول در کافی است و دیگری روایت نهم در تفسیر علی بن ابراهیم قمی می باشد؛ اما در سند دیگر روایات یک یا دو یا چند راوی مهمل و در موارد نادری راوی ضعیف وجود دارد - که البته این مطلب در بسیاری از موارد ملازمه ای با جعل ندارد؛ بنابراین اگر هر یک از این روایات را از جهت وثاقت مخبری به تنهایی بررسی نماییم تعداد روایات معتبر اقتدای مسیح علیه السلام به امام مهدی علیه السلام در کتب شیعه نادر خواهد بود؛ اما اگر به مجموعه این روایت باهم نظریفکنیم ، حق این است که انسان منصف نمی تواند آن ها را نادیده بگیرد؛ به خصوص که محتوای این روایات در برخی موارد به ویژه در باب اقتدای مورد نظر، هم در منابع شیعه وارد شده و هم در منابع اهل سنت تکرار شده است؛ حداقل شش روایت از طرق مختلف در منابع اهل سنت از جمله صحیح مسلم و صحیح بخاری ، مسند احمد و ... ذکر شده و ده روایت نیز در منابع شیعی از جمله کافی ، کمال الدین ، تفسیر قمی و ... ذکر شده و موضوعات محوری این روایات بسیار باهم متفاوت هستند و زمان و شرایط صدور نیز بسیار مختلف بوده و راویان این روایات نیز از نظر مذهب ، بازه زمانی زندگی ، دیدگاه ها و

علاقه سیاسی و اجتماعی و ... بسیار متفاوت هستند و در عین حال همگی براقندای مذکور تأکید نموده‌اند. لذا به نظر می‌رسد که با توجه به اینکه رکن اساسی تواتر، عدم امکان توطئه و توافق بر کذب است، اصل اقتدای مذکور نیز دارای تواتر معنوی است و امکان توطئه بر کذب در این مسئله با آن حجم روایات و اوصافی که در مورد شرایط صدور و ... ذکر شد، وجود ندارد.

گفتار دوم: بررسی روایات اقتدای مسیح به مهدی علیهما السلام از منظر منابع اهل سنت

با بررسی منابع اصلی و متون حدیثی کهن اهل سنت، درمی یابیم که موضوع نزول حضرت عیسی علیه السلام و اقتدا به امام مهدی علیه السلام در روایات متعددی ذکر شده است، به گونه ای که این موضوع حداقل با شش بیان مختلف و با اسناد متعدد و منابع متنوع در روایات اهل سنت ذکر شده است و هیچ حدیث شناس منصفی از اهل سنت، نمی تواند آن را انکار کند.

به نظر نگارنده روایات اقتدای مورد بحث، اگر در هر یک از منابع روایی شیعه و اهل سنت مورد بررسی قرار گیرند، مستفیض و در صورت بررسی در مجموع روایات شیعه و اهل سنت متواتر معنوی است؛ ولی برای اتقان بحث لازم است که با جزئیات بیشتری روایات مربوط را ذکر و بررسی نماییم.

به جهت نظم منطقی بهتر، روایات مذکور را که از جهت سند دارای سلسله سندهای متعدد هستند، بر اساس متن آن ها به شش روایت تقسیم می کنیم:

روایت اول

اولین حدیث، روایتی است که با سندهای مختلف اما عباراتی بسیار

مشابه و با تفاوت های جزئی^۱، همگی از جابر نقل می کنند که می گوید:

«أَنَّ سَمْعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَقُولُ لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَيَنْزِلُ عِيسَى -ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ تَعَالَى صَلِّ بِنَا فَيَقُولُ لَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أَمِيرٌ لِيُكْرِمَ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ»^۲

بررسی سند این روایت

منابع و اسناد این روایت بدین شرح است:

مسند احمد حنبل، باب مسند جابر بن عبدالله رضی الله عنه، ج ۳،

ص ۳۴۵، ح ۱۴۷۶۲:

«حدثنا عبدالله حدثني أبي حدثنا موسى حدثنا بن لهيعة عن أبي الزبير

عن جابر أنه سمع النبي صلى الله عليه يقول ...»

بررسی راویان این سند

الف - عبدالله:

در بین اساتید احمد بن حنبل سه عبدالله وجود دارد و به قرینه این که

۱. مثلاً در برخی به جای عبارت «صلِّ بنا»، عبارت «صلِّ لنا» آمده یا به جای عبارت «ليكرم الله هذه الامة»، عبارت «تُكْرِمَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ» و ... آمده است و پس از بررسی اسناد نقل مشهور این روایت، به بررسی آن ها نیز خواهیم پرداخت ان شاء الله.

۲. احمد حنبل، مسند احمد حنبل، باب مسند جابر بن عبدالله رضی الله عنه، ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۱۴۷۶۲؛ ترجمه: «از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: دائماً تا روز قیامت گروهی از امت من آشکارا بر سر حق می جنگند، فرمود: پس عیسی ابن مریم علیه السلام نزول می کند، پس امیرشان می گوید بیا برای ما نماز بخوان؛ پس [عیسی علیه السلام] می گوید نه، همانا بعض شما بر بعض دیگر امیر هستید چون خداوند این امت را گرامی داشته است.»

عبدالله در این سند از پدرش نقل حدیث کرده و به عبارت دیگر شاگرد پدرش بوده، با مراجعه به دانش طبقات معلوم می‌شود که او همان عبدالله بن بکر بن حبیب السهمی الباهلی ابو وهب البصری است که نام پدرش بکر بن حبیب نیز در بین اساتید او به چشم می‌خورد. ابن حجر و ذهبی هر دو او را ثقه دانسته‌اند.^۱ ذهبی او را با تعبیری چون حافظ و حجت توصیف نموده و یکی از فقها و اصحاب حدیث معرفی می‌نماید و توثیق عبدالله بن بکر توسط احمد بن حنبل و گروهی دیگر را نیز نقل می‌نماید.^۲

ب- بکر بن حبیب السهمی (پدر عبدالله بن بکر که در سند از او به ابی تعبیر شده است):

توثیق یا ردی برای او در کتب مشهور رجالی یافت نشد؛ اما أبو الفداء زین الدین قاسم الجمالی الحنفی او را ثقه دانسته است.^۳

ج- موسی:

او همان موسی بن داود الضبی ابو عبدالله طرطوسی است؛ ابن حجر او را صدوق دانسته و ذهبی او را مورد توثیق عده‌ای زیاد و مورد احتجاج مسلم می‌داند و بعد از ذکر توثیق موسی بن داود از زبان محمد بن عبدالله

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۲۹۷؛ رواة التهذیبین، ش ۳۲۳۴.

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۵۱-۴۵۰، ش ۱۷۰.

۳. ابوالفداء، زین الدین الجمالی الحنفی، الثقات ممن لم یقع فی الکتب السنة، ج ۳، ص ۷۷.

بن عمار و ابن سعد خود نیز حکم به ثقہ بودن او می‌کند.^۱

د- ابن لهیعة:

او ابو عبد الرحمن عبدالله بن لهیعة بن عقبه الحضرمی از بزرگان اتباع تابعین است.

توثیق او مورد اختلاف است؛ به گونه‌ای که ابن حجر در مورد او می‌گوید: «صدوق است و بعد از سوختن کتبش خلط دارد و روایت ابن مبارک و ابن وهب از او اعدل از بقیه موارد است»، ولی ذهبی او را دارای ضعف دانسته است.^۲ ابن حنبل در مورد او چنین گفته است: «در مصر چه کسی در کثرت حدیث و ضبط و اتقان آن مانند ابن لهیعة است؟»^۳ و روح بن صلاح می‌گوید: «او هفتاد و دو نفر از تابعین را ملاقات نموده است»^۴، ذهبی همچنین می‌گوید: «همان طور که مالک، عالم آن عصر در مدینه بوده و اوزاعی عالم شام بوده و ...، ابن لهیعة نیز همراه لیث عالم مصر بوده‌اند؛ ولی ابن لهیعة در اتقان حدیث سستی دارد و روایات مناگیری را نقل نموده است و به همین دلیل نزد آنان از رتبه انحطاط یافته است»^۵.

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۵۵۰؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج

۱۰، ص ۱۳۶؛ رواة التهذیبین، ش ۶۹۵۹.

۲. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۳۱۹؛ رواة التهذیبین، ش ۳۵۶۳.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۳.

۴. همان.

۵. همان.

بنابراین نمی‌توان به روشنی در مورد او نظر داد و به نظر می‌رسد روایات او در مجموع چندان قابل استناد نباشند؛ مگر این که از قرآنی بتوان در مورد خاصی صحت اسناد را ثابت نمود.

شعیب الازنوط در مورد خصوص این حدیث می‌گوید: «این حدیث صحیح است و این اسناد به دلیل سوء حفظ ابن لهیعة ضعیف است و [در عین حال] متابعت شده است»^۱.

این سخن نشانگر آن است که در این حدیث از نظر او قرینه‌ای وجود دارد که باعث می‌شود با وجود ضعف در اسناد، حدیث صحیح باشد؛ قرینه‌ای مانند روایات متعدد دیگری که مضمون آن را تکرار می‌کنند و

هـ- ابوالزبیر:

او ابوالزبیر المکی محمد بن مسلم بن تدرس است و بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه روایات او را نقل نموده‌اند؛ ذهبی او را حافظ وثقه و مدلس واسع العلم دانسته و ابن حجر نیز وی را صدوق ولی دچار تدلیس به حساب می‌آورد^۲. یحیی بن معین، نسائی و گروهی دیگر نیز وی را توثیق نموده‌اند؛ اما ابوزرعة، ابوحاتم و بخاری او را [به تنهایی] قابل احتجاج نمی‌دانند و بخاری روایات او را مقرون با روایت غیر او نقل

۱. احمد حنبل، مسند احمد حنبل، باب مسند جابر بن عبد الله رضی الله عنه، ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۱۴۷۶۲، ذیل همین حدیث، تعلیق شعیب الازنوط: «حدیث صحیح و هذا إسناد ضعيف لسوء حفظ ابن لهیعة وقد توبع».

۲. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۵۰۶؛ رواة التهذیبین، ش ۶۲۹۱.

می‌کند^۱ که این نشانگر عدم اعتماد کامل به او از جانب بخاری است؛ بنابراین می‌توان گفت در مورد روایات او باید با احتیاط بیشتری حکم نمود ولی در صورت وجود قرائنی بر صحت نقل او، اشکالی در پذیرش روایت او وجود ندارد.

و- جابر:

او همان جابر بن عبدالله انصاری صحابی مشهور است که یکی از بیعت‌کنندگان در بیعت رضوان بوده و بخاری و مسلم روایت فراوانی را از او نقل نموده‌اند؛ و ۱۵۴۰ حدیث مسند از او نقل شده و ذهبی او را با تعابیری همچون امام کبیر، مجتهد، حافظ و صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله توصیف می‌نماید که علم زیادی را از علی علیه السلام، عمر، ابابکر، ابوعبیده، معاذ بن جبل، زبیر و گروهی دیگر نقل نموده است.^۲ ابن حجر نیز ایشان را یکی از صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند.^۳ تعابیر درباره او فوق وثاقت است و شهرت او به قدری زیاد است که ما را از بیان توصیفاتش بی‌نیاز می‌کند. در سند فوق اتصال راویان رعایت شده ولی در جمع‌بندی درباره اعتبار آن، با توجه به نکاتی که در مورد ابن لهیعة گفته شد، می‌توان گفت سند فوق خالی از اشکال نیست؛ ولی به کمک قرائنی همچون

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۸۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۸۹.

۳. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۱۳۶؛ رواة التهذیبین، ش ۸۷۱.

نقل‌های دیگر این حدیث و احادیث دیگری که معنایی مشابه معنای این حدیث را بیان داشته‌اند و نیز تأیید صحت این حدیث توسط شعیب الارنؤوط می‌توان آن را پذیرفت.

مسند احمد حنبل، مسند جابر بن عبدالله رضی الله عنه، ج ۳، ص ۳۸۴، ح ۱۵۱۶۷:

«حدثنا عبدالله حدثني أبي حدثني حجاج قال بن جريج أخبرني أبو الزبير أنه سمع جابر بن عبدالله يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول
...»

بررسی راویان این سند

الف- عبدالله [بن بکر بن حبیب السهمی]: در ذیل سند اول، وثاقت او روشن شد.

ب- ابی (بکر بن حبیب السهمی): در مورد او نیز در ذیل سند اول بحث نمودیم و از تکرار خودداری می‌کنیم.

ج- حجاج:

او همان ابو محمد حجاج بن محمد المصیصی است که بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه روایات او را نقل نموده‌اند؛ ابن حجر می‌گوید: «او ثقه و ثبت است اما در پایان عمرش زمانی که قبل از مرگ پای به بغداد نهاد دچار تخلیط شد.»^۱ و ذهبی او را حافظ دانسته و

۱ ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۱۵۳؛ رواة التهذیبین، ش ۱۱۳۵.

از قوت ضبط او اظهار تعجب می‌کند.^۱ ابن سعد در مورد او می‌گوید: «او ثقه و صدوق است ان شاء الله و گاه دچار تغیر می‌شد»^۲؛ یحیی بن معین او را اثبت اصحاب ابن جریج می‌داند و ابراهیم بن عبدالله سلمی و ثقات، حجاج بن محمد را حتی در حالت خواب بالاتر از عبدالرزاق می‌داند.^۳

د- ابن جریج:

ابن سعد به نقل از محمد بن عمر، او را ثقه و کثیر الحديث دانسته^۴ و ابن حنبل او را صحیح الحديث به شمار آورده است.^۵ ابن حبان او را جزو ۱۲ نفر محدثی به شمار آورده که از ثقات شش گانه که مدار حدیث بر آنان قرار داشته است، حدیث نقل کرده‌اند.^۶ ابن حجر نیز او را ثقه، فقیه و فاضل و در عین حال دچار تدلیس و ارسال می‌داند.^۷

د- ابوالزبیر: در سند اول درباره او سخن گفتیم و از تکرار پرهیز

می‌نماییم.

ه- جابر بن عبدالله:

در مورد او نیز در سند اول همین حدیث سخن گفتیم و نیازی به تکرار

۱. همان.

۲. محمد بن احمد بن یوسف، الکواکب النیرات، ج ۴، ص ۴۵۶.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء ط الرسالة، ج ۹، ص ۴۴۷.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۹۲.

۵. ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۵۷.

۶. ابن حبان، المجروحین، ج ۱، ص ۵۵.

۷. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۳۶۳؛ رواة التهذیبین، ش ۴۱۹۳.

نیست.

اسناد این حدیث را نیز شعیب الارنؤوط بنا بر شرط مسلم صحیح دانسته است.^۱

سند فوق دارای اتصال است؛ درباره اعتبار سند نیز می توان گفت اگرچه درباره برخی روایانش نکاتی از قبیل تدلیس بیان شده، اما در عین حال بروثاقت آنها نیز تأکید شده است و در مجموع نکات مذکور به گونه ای است که از نظر رجال شناسان اهل سنت نمی تواند ضرری به صحت اسناد این حدیث وارد کند؛ لذا به نظر می رسد که همان گونه که شعیب الارنؤوط نیز بیان نموده است، سند این روایت از منظر اهل سنت خالی از قوت نیست و می توان این حدیث را از منظر آنان صحیح دانست.

مسند احمد مخرجا، باب مسند جابر بن عبدالله رضی الله عنه، ج ۲۳، ص ۳۳۴، ح ۱۵۱۲۷:

«حَدَّثَنِي حَجَّاجٌ، قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ [ص: ۳۳۵]، أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَقُولُ...»

همان طور که ملاحظه می شود، تنها تفاوت این سند با سند قبلی این است که در سند اول قبل از حججاج، می گوید: «حدثنا عبدالله حدثني أبي» یعنی قبل از او دو واسطه وجود دارد، یکی عبدالله و دیگری پدر او،

۱. احمد حنبل، مسند احمد حنبل، مسند جابر بن عبدالله رضی الله عنه، با تعلیقه شعیب الارنؤوط، ج ۳، ص ۳۸۴، ح ۱۵۱۶۷، ذیل همین حدیث: «إسناده صحيح على شرط مسلم».

ولی در این سند بدون ذکر واسطه از حجاج نقل حدیث می‌نماید. در مورد حجاج نیز در سندهای قبلی سخنانی مطرح شد و وثاقت او روشن گردید؛ لذا نیازی به بیان مجدد وجود ندارد.

بنابراین سند فوق که دارای اتصال نیز هست، خالی از قوت نیست و می‌توان به صحت آن از نظر اهل سنت حکم نمود.

معجم ابن عساکر، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۱۴۱۱:

أخبرنا المبارك بن علي بن عبد الباقي بن علي أبو عبد الله البغدادي الحيايط سبط أبي الحسين أحمد بن عبد القادر بن يوسف بقراءتي عليه بدمشق قال أخبرنا أبو سعد محمد بن عبد الملك بن عبد القاهر بن أسد الأسدي ببغداد ثنا أبو القاسم عبد الملك بن محمد بن عبد الله بن بشران إملاء قال أبنا أبو بكر محمد بن عبد الله الشافعي حدثنا محمد بن الفرج الأزرقي حدثنا حجاج بن محمد قال قال ابن جريج أخبرني أبو الزبير أنه سمع جابر بن عبد الله يقول قال رسول الله صلى الله عليه...

این سند نیز در قسمت پایانی مشابه سند مسند احمد است؛ با این تفاوت که ابن عساکر واسطه‌های بین خود تا حجاج را نیز بیان نموده است؛ لذا به نظر می‌رسد که بررسی سندی مستقلاً احتیاج ندارد. او سپس سند صحیح مسلم را نیز چنین ذکر می‌کند:

«أخرجه مسلم عن أبي همام الوليد بن شجاع وهارون بن عبد الله الحمال وحجاج بن الشاعر عن حجاج بن محمد» که ما این سند را در شماره بعدی (سند پنجم) ذکر و بررسی نموده‌ایم.

صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۵، باب نزول عیسی بن مریم حاکما

بشریعة نبینا، ح ۴۱۲:

«حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ شُجَاعٍ وَهَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَحَجَّاجُ بْنُ الشَّاعِرِ قَالُوا حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ - وَهُوَ ابْنُ مُحَمَّدٍ - عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - يَقُولُ ...»

در این سند نیز سه نفر دیگر که حدیث را از حجاج بن محمد شنیده اند، اضافه گردیده و بقیه سند، همان است که احمد حنبل در دومین اسنادش ذکر کرد و ما در سند شماره ۲ به آن پرداختیم؛ بنابراین نیازی به بررسی سندی مستقل احساس نمی شود و فقط به اختصار سه راوی ابتدای سند را بررسی می نماییم.

الف - الولید بن شجاع: ذهبی او را ثقة دانسته است.^۱ ابن شاهین نیز او را در زمره ثقات نام برده است.^۲ ابن معین و نسائی نیز او را بلا اشکال می دانند.^۳

ب - هارون بن عبدالله: ابن حجر و ذهبی او را توثیق نموده اند.^۴ ابو حاتم او را صدوق معرفی نموده و نسائی نیز او را ثقة می داند.^۵

ج - حجاج بن [یوسف] الشاعر: ابن حجر او را حافظ و ثقة دانسته است.^۶ ابن ابی حاتم نیز او را ثقة می داند و ابوداود او را بهتراز صد نفر

۱. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۳۹.

۲. ابوعبدالله، علاء الدین، اکمال تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۲۳۵.

۳. ذهبی، تاریخ الاسلام ت بشار، ج ۵، ص ۱۲۷۹.

۴. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۵۶۹؛ رواة التهذیبین، ش ۷۲۳۵.

۵. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۱۱۶.

۶. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۱۵۳؛ رواة التهذیبین، ش ۱۱۴۰.

همچون الرمادی می‌داند.^۱

بنابراین سند فوق نیز بلا اشکال است و می‌توان از این طریق نیز صحت سند و حدیث را پذیرفت.

السنن الكبرى للبيهقي، باب اظهار دين النبي صلى الله عليه وآله ،
جزء ۹ ص ۳۰۴، ح ۱۸۶۱۵:

«أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، وَأَبُو صَادِقٍ الصَّيْدَلَانِيُّ قَالَا: ثنا أَبُو
الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الصَّغَانِيُّ، ثنا حَجَّاجُ بْنُ
مُحَمَّدٍ، قَالَ: قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ، أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَقُولُ: ...»

طبق این سند نیز ابوعبدالله الحافظ و ابوصادق الصیدلانی هردواز
ابوالعباس محمد بن یعقوب از ابن اسحاق صغانی و او نیز از حجاج نقل
حدیث می‌کند و بقیه سند مشابه همان سند دوم مسند احمد حنبل
است؛ پس مانند دو سند قبلی بررسی سندی مستقل ضرورت ندارد و
فقط چند راوی ابتدای سند را به اختصار بررسی می‌نماییم:

ابوعبدالله الحافظ: او همان محمد بن عبدالله ابوعبدالله الحافظ
حاکم نیشابوری است. در کتب تراجم اهل سنت توثیقی برای او یافت
نشد اما برخی او را به دلایلی مانند:

ابوصادق الصیدلانی: تقی الدین ابواسحاق او را دین مدار و ثقه

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۳۰۱.

۲. «ثنا» مخفف «حدثنا» است.

می‌داند.^۱ صریفینی او را دین مدار و ثقه و مشهور دانسته و ذهبی نیز او را فقیه و امام می‌داند.^۲

ابوالعباس محمد بن یعقوب: ابن اثیر او را ثقه می‌داند.^۳ از ابونعیم بن عدی و نیز ابوحاتم نیز وثاقت او نقل شده است.^۴

محمد بن اسحاق الصغانی (الصاغانی):

ابن حجر او را ثقه و ثبت و ذهبی حافظ، ثقه و مأمون می‌دانند.^۵ این سند از طریق ابوعبدالله الحافظ قابل تشخیص نبود ولی از طریق صیدلانی صحیح است و می‌توان صحت حدیث را از نظر اهل سنت تأیید نمود.

صحیح ابن حبان - محققا، ج ۱۵، ص ۲۳۱، ح ۶۸۱۹، باب ذِکْرِ الْبَيَانِ بِأَنَّ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ عِنْدَ نَزُولِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ يَكُونُ مِنْهُمْ دُونَ أَنْ يَكُونَ عِيسَى إِمَامُهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ سَعِيدٍ بْنِ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ ابْنِ جُرَيْجٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَقُولُ...»

در این سند هم ابن حبان از محمد بن المنذر بن سعید از یوسف بن

۱. ابواسحاق، تقی الدین، المنتخب من کتاب السیاق لتاریخ نيسابور، ص ۲۴.

۲. محمود بن عبد الفتاح، اتحاف المرتقى بتراجم شیوخ البیهقی، ص ۴۰۹.

۳. زرکلی، الاعلام، ج ۷، ص ۱۴۵.

۴. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۴۵۷.

۵. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۴۶۷؛ رواة التهذیبین، ش ۵۷۲۱.

سعید بن مسلم و او نیز از حجاج نقل حدیث می‌کند و بقیه سند مشابه سند احمد بن حنبل است.

ابن حبان سپس در تعلیقه خود بر این حدیث چنین می‌گوید:
«اسناد این حدیث صحیح است و رجال آن [راویان آن]، همگی رجال صحیح هستند به جز یوسف بن سعید بن مسلم المصیصی که او نیز ثقه حافظ است...»^۱

و سپس منابع این حدیث را چنین نقل می‌کند:

و أخرجه أحمد ۳/۳۸۴، ومسلم «۱۵۶» في الإيمان: باب نزول عيسى. ابن مريم حاكما بشريعة نبينا محمد صلى الله عليه، وابن منده في الإيمان «۴۱۸» من طرق عن حجاج بن محمد الأعور، بهذا الإسناد.

و أخرجه أحمد ۳/۳۴۵ عن موسى، عن ابن لهيعة، عن أبي الزبير، به.

و أخرجه بنحوه أبو يعلى «۲۰۷۸» عن حفص الحلواني، عن بهلول بن مروق الشامي، عن موسى بن عبيدة، عن أخيه، عن جابر وموسى بن عبيدة ضعيف..»

در کتاب صحیح ابن حبان مخرجا، ج ۱۵، ص ۲۳۱ نیز همین حدیث با همین سند ذکر شده و در پاورقی آن، از تعلیقه الالبانی و شعیب الارنؤوط صحیح بودن اسناد آن نقل شده است.

لذا با توجه به مهر تأیید ابن حبان، الالبانی و شعیب الارنؤوط بر

۱. ابن حبان، صحیح ابن حبان - محققا، ج ۱۵، ص ۲۳۱، ح ۶۸۱۹: «إسناده صحيح. رجاله ثقات رجال الصحيح. غير يوسف بن سعيد بن مسلم المصيصي وهو ثقة حافظ روى له النسائي. حجاج: وابن محمد المصيصي الأعور».

صحت اسناد آن نیازی به بررسی بیشتر وجود ندارد.

بنابراین می‌توان صحت این حدیث را از نظر اهل سنت پذیرفت. در مجموع این حدیث در هفت طریق آن صحیح شمرده می‌شود. البته این هفت سند را به اعتبار اشتراک در عمده طریق آن‌ها می‌توان به دودسته تقسیم نمود و به این اعتبار که همگی از طریق جابر حدیث پیامبر صلی‌الله علیه و آله را نقل نموده‌اند، می‌توان همه آن‌ها را یک طریق محسوب نمود؛ اما به هر حال این حدیث از جهت سندی صحیح است.

بررسی دلالت این روایت

ظهور این روایت بر موضوع کتاب روشن است؛ چرا که بین تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی مسلم است که نزول حضرت عیسی علیه‌السلام در آخر الزمان و در زمان حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام است و نیز مسلم است که امیر و فرمانده مورد نظر روایت، حضرت مهدی علیه‌السلام است. مطابق این روایت حضرت عیسی علیه‌السلام امامت جماعت نماز را نمی‌پذیرند و دلیل آن را هم چنین می‌فرمایند: «بعض این امت بر بعض دیگر امیر و فرمانده است تا اینکه خداوند این امت را اکرام کند.» و از این استدلال معلوم می‌شود که فرمانده و امیر مسلمین بر نبی خدا مقدم است و لذا او نباید به عنوان امام بایستد. نکته دیگر این که این استدلال از جانب حضرت عیسی علیه‌السلام عام است و بر مورد نماز جماعت تطبیق شده است.

روایت دوم

روایت دوم روایتی است کوتاه که ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده است که ایشان فرمود: «کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم و إمامکم منکم؟»^۱

قبل از ذکر منابع و بررسی اسناد آن‌ها لازم است نکته مهمی درباره بررسی اسناد یادآوری شود و آن این که اگر طرق متعدد یک روایت در بخش پایانی سند مشترک باشند و تفاوت فقط در راویان ابتدایی سند باشد، صحیح بودن یکی از این طرق و اثبات اسناد صحیح در یکی از آن‌ها، به خودی خود اثبات کننده اسناد دیگر موارد نیز هست؛ چراکه در واقع همه یک حدیث را نقل نموده‌اند و همه نیز از واسطه‌های مشترکی آن حدیث را از پیامبر نقل کرده‌اند؛ البته این بدان معنی نیست که ثقه بودن راویان دیگر طرق نیز اثبات شود، بلکه نشان دهنده صدق نقل آن‌ها در این حدیث خاص می‌باشد.

حال با توجه به این نکته به سراغ ذکر منابع و اسناد این حدیث

۱. بخاری، صحیح بخاری، باب نزول عیسی بن مریم علیهما السلام، ج ۳، ص ۱۲۷۲، ح ۳۲۶۵: «چگونه اید وقتی که [عیسی] بن مریم نزول کند در حالیکه امامتان از شماست؟»؛ البته در برخی نقلهای این روایت برخی کلمات لفظاً متفاوت اند مثل اینکه به جای «کیف انتم»، «کیف بکم» آمده یا به جای «امامکم منکم»، «أمکم منکم» آمده است، ولی معنی همان است که گفته شد. در برخی از نقلهای شاذ هم سعی شده به گونه ای روایت شود که امامت در نماز به عیسی علیه السلام تعلق باید و به جای «امامکم منکم»، «أمکم» آورده اند که در انتهای روایت دوم به آن موارد نیز خواهیم پرداخت.

می‌رویم:

بررسی سند این روایت

این روایت نیز در منابع مختلفی ذکر شده است که در ادامه به همراه
سندهای آن ذکر می‌شوند:

صحیح بخاری، باب نزول عیسی بن مریم علیهما السلام، ج ۳، ص
۱۲۷۲، ح ۳۲۶۵:

«حدثنا ابن بکیر حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب عن نافع
مولى أبي قتادة الأنصاري أن أبا هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه
كيف أنتم إذا نزل ابن مریم فيکم وإمامکم منکم). تابعه عقيل و
الأوزاعي»

بررسی راویان این سند

الف - ابن بکیر:

با توجه به دانش طبقات و در نظر گرفتن رابطه استاد و شاگردی معلوم
می‌شود که او در واقع یحیی بن عبدالله بن بکیر است که استاد بخاری و
شاگرد لیث بن سعد است.

ابن حبان او را ثقه به شمار آورده است^۱ و ذهبی نیز او را محدث،
حافظ و صدوق مورد احتجاج شیخین دانسته است. او پس از نقل نظر
ابوحاتم که او را غیر قابل احتجاج دانسته و نسائی که او را ضعیف
شمرد، این دو نظر را نقد می‌کند و معتقد است با توجه به احتجاج

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۶۱۳.

شیخین به او و نیز یافت نشدن حدیث منکراز او، نمی توان نظرنسائی و ابوحاتم را پذیرفت.^۱

ب- اللیث: او همان ابوالحارث اللیث بن سعد بن عبد الرحمن الفهمی است که صحاح سته همگی روایات او را نقل نموده اند. ابن حجر او را ثقة، ثبت، فقیه و امام می داند.^۲ ابن وهب می گوید: «اگر مالک ولیث نبودند مردم گمراه می شدند»^۳ دارقطنی نیز او را ثقة و متقن می داند.^۴

ج- یونس:

نام کامل او یونس بن یزید بن ابی النجاد مشکان الأیلی است. ذهبی او را امام، محدث و ثقة دانسته و ابن حنبل و برخی دیگر نیز او را توثیق نموده اند.^۵ احمد بن صالح نیز می گوید: «در روایات زهری ما کسی را بر یونس مقدم نمی کنیم»^۶؛ اما ابن حجر می گوید: «او ثقة است مگر در روایات زهری»^۷

د- ابن شهاب:

۱. همان.

۲. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۴۶۴؛ رواة التهذیبین، ش ۵۶۸۴.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۴۸.

۴. مجموعة من المؤلفین، موسوعة اقوال ابی الحسن الدارقطنی فی رجال الحديث و علله، ج ۲، ص ۵۳۵.

۵. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۳۳۶.

۶. همان.

۷. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۶۱۴؛ رواة التهذیبین، ش ۷۹۱۹.

او همان ابوبکر محمد بن مسلم بن شهاب الزهري است. او در زمان خود به کثرت کتابت و تدوین مشهور بوده و مورد احترام بزرگان اهل سنت بوده است. اگرچه به صراحت توثیقی از او در کتب تراجم اهل سنت یافت نمی شود، اما خلیفه وقت عمر بن عبدالعزیز هنگامی که دستور به جمع آوری احادیث داد در نامه ای به سایر اقلیم ها نوشت: «بر شما باد [بهره بردن] از ابن شهاب؛ چرا که در مورد سنت گذشته هیچ کس را عالم تر از او نخواهید یافت.»^۱ و وقتی از مکحول دمشق سه بار پرسیده شد «به نظر توجه کسی اعلم است؟»، در هر سه بار در پاسخ، ابن شهاب را به عنوان اعلم معرفی نمود.^۲ ابن خلکان او را یکی از فقها و محدثین از اعلام تابعین در مدینه می داند که ده تن از صحابه را دیده است.^۳ از این گونه عبارات علوم می شود که او نزد اهل سنت از جایگاهی ویژه برخوردار بوده است؛ بنابراین از دیدگاه اهل سنت نمی توان به خاطر عدم توثیق صریح او در کتب تراجم، سندی را بی اعتبار دانست و شاید بتوان طبق مبانی آن ها او را حسن دانست اگرچه وثاقتش ثابت نشود.

هـ- نافع مولی ابی قتادة:

ابو محمد نافع بن عباس که گاه از او به ابن عیاش نیز تعبیر می شود و از طبقه وسط تابعین محسوب می شود و همه صحاح سته روایاتی را از او

۱. عبد الشافی، محمد عبداللطیف، السیرة النبویة والتاریخ الاسلامی، ص ۲۶.

۲. همان.

۳. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۷.

نقل نموده‌اند، توسط ابن حجر و ذهبی توثیق شده است.^۱ مالک بن انس نیز از نسائی و ثقات او را نقل نموده است.^۲ ابن حبان نیز او را ثقه می‌داند.^۳

و- ابوهریرة:

او همان صحابی مشهوری است که همه صحاح سته روایات فراوانی را از او نقل نموده‌اند و از طبق اول صحابه به حساب می‌آید. ابن حجر و ذهبی نیز او را صحابی می‌دانند^۴ و نزد اهل سنت دارای شأنی فوق وثاقت است؛ بنابراین از منظر اهل سنت روایات او حمل بر صحت می‌شوند. در نتیجه در سند فوق اشکال جدی وجود ندارد و تنها اشکال عدم تصریح به وثاقت ابن شهاب است که پاسخ آن را گفتیم و اشکال دیگری هم که ممکن است مطرح شود نظر ابن حجر در مورد روایات یونس از زهری است که این اشکال نیز با توجه به تعارض با نظر احمد بن صالح که در روایات زهری او را بر دیگران مقدم می‌داند و نیز با توجه به اطلاق توثیق او در کلام ذهبی، اشکال ضعیف و قابل دفع خواهد بود؛ لذا می‌توان صحت این سند را از دیدگاه اهل سنت تأیید نمود.

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۵۵۸؛ رواة التهذیبین، ش ۷۰۷۴.

۲. مالک بن انس، موطأ مالک ت الاعظمی، ج ۶، ص ۱۰۲.

۳. أبو الفداء إسماعیل بن عمر، التَّكْمِيلُ فِي الْجَزْءِ وَالْتَّعْدِيلُ وَمَعْرِفَةُ الثَّقَاتِ وَالضُّعَفَاءِ وَالْمَجَاهِيلِ، ج ۱، ص ۳۲۱.

۴. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۶۸۰؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۷۸.

صحیح مسلم، باب نزول عیسی بن مریم حاکما بشریعة نبینا، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۲۴۴:

«حدثني حرملة بن يحيى أخبرنا ابن وهب أخبرني يونس عن ابن شهاب قال أخبرني نافع مولى أبي قتادة الأنصاري أن أبا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه: كيف أنتم إذا نزل ابن مریم فيکم وإمامکم منکم؟»
تنها تفاوت سند مسلم با سند قبلی یعنی سند بخاری، در ابتدای سند است که بخاری می گوید: «حدثنا ابن بکیر حدثنا الليث عن يونس»، ولی ابتدای سند مسلم چنین است: «حدثني حرملة بن يحيى أخبرنا ابن وهب أخبرني يونس» و واسطه های بعد از یونس در هر دو سند مشترک است؛ بنابراین در اینجا تنها راویان ابتدای این سند را به اختصار بررسی می نماییم:

الف- حرملة بن يحيى: ابن حجر و ذهبی هر دو او را صدوق دانسته اند^۱ و نسائی نیز اشکالی در مورد او نیافته است^۲ و تنها ابوحاتم درباره او می گوید: «نمی توان به او احتجاج نمود»^۳
ب- ابن وهب:

عبدالله بن وهب بن مسلم توسط ابن حجر با عبارت «ثقة حافظ عابد» توصیف شده و ذهبی او را یکی از اعلام می داند^۴. ابوحاتم رازی او

۱. همان، ص ۱۵۶؛ رواة التهذيبين، ش ۱۱۷۵.

۲. النسائی، مشيخة النسائی، ص ۷۲، ش ۱۷۵.

۳. ابن حجر، العسقلانی، تقريب التهذيب، ص ۱۵۶؛ رواة التهذيبين، ش ۱۱۷۵.

۴. همان، ص ۳۲۸؛ رواة التهذيبين، ش ۳۶۹۴.

را صدوق و صالح الحدیث دانسته و ابوالاحمد بن عدی و یحیی بن معین نیز او را توثیق نموده‌اند.^۱

بنابراین می‌توان صحت این سند از منظر اهل سنت را نیز مانند سند بخاری تأیید نمود.

صحیح ابن حبان، باب اخباره صلی الله علیه و آله عما یکون فی ...، ج ۱۵، ص ۲۱۳، ح ۶۸۰۲:

أخبرنا عبدالله بن محمد بن سلم قال: حدثنا عبد الرحمن بن إبراهيم قال: حدثنا الوليد بن مسلم قال: حدثنا الأوزاعي عن ابن شهاب أن نافع بن أبي نافع مولى أبي قتادة أخبره: أن أبا هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه: (كيف أتم إذا نزل ابن مريم فيكم وإمامكم منكم)

قال شعيب الأرناؤوط: إسناده صحيح على شرط البخاری»

بررسی راویان این سند

الف - عبدالله بن محمد بن سلم:

ذهبی او را امام، محدث، عابد و ثقه می‌داند و از ابوحاتم بن حبان نیز توثیق این راوی را نقل می‌نماید.^۲ ابن مقرئ و الالبانی نیز او را ثقه دانسته‌اند.^۳

ب - عبدالرحمن بن ابراهیم:

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ط الرسالة، ج ۹، ص ۲۲۶.

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۰۶.

۳. ابوالطیب، نایف بن صلاح، ارشاد القاضی والدانی الی تراجم شیوخ الطبرانی، ص ۳۸۸.

ابن حجر، ذهبی، نسائی، ابن ابی حاتم و احمد العجلی او را توثیق نموده اند و ابوداود او را حجت بی مانند در زمان خودش معرفی می کند.^۱

ج- الولید بن مسلم:

ابن حجر او را ثقه ولی کثیر التذلیس دانسته و ذهبی از ابن مدینی درباره او چنین نقل می کند: «از اهل شام مثل او را ندیده ام.» می کند؛ اما خودش او را مدلس می داند و به همین دلیل معتقد است که از احادیثی که او با عن نقل باید پرهیز نمود^۲. محمد بن سعد او را ثقه و کثیر الحدیث و العلم دانسته و ابوحاتم او را صالح الحدیث معرفی می نماید و ابواحمد بن عدی نیز او را ثقه می داند^۳.

د- الأوزاعی:

او عبدالرحمن بن عمرو بن ابی عمرو الاوزاعی است که امام اهل شام در فقه و حدیث در زمان خود محسوب می شده است. ابن حجر او را ثقه، جلیل و فقیه می داند^۴ و ذهبی نیز او را ثقه می داند^۵.

هـ- ابن شهاب، نافع مولی ابی قتادة و ابوهریره:

وثاقت این سه را در سند دوم روایت دوم بررسی نمودیم و از تکرار

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۳۳۵؛ مشیخة النسائی، ص ۷۰؛

ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ط الرسالة، ج ۱۱، ص ۵۱۶.

۲. همان، ص ۵۸۴؛ رواة التهذیبین، ش ۷۴۵۶.

۳. ذهبی، تاریخ الاسلام، ت بشار، ج ۴، ص ۱۲۴۰.

۴. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۳۴۷؛ رواة التهذیبین، ش ۳۹۶۷.

۵. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۱۰۹.

خودداری می‌کنیم.

این سند نیز در بخش انتهایی سند، یعنی از ابن شهاب به بعد با سند بخاری و مسلم مشترک است و در نتیجه نیاز به بررسی دوباره نیست. ابن حبان به نقل از شعيب الأرنؤوط اسناد این حدیث را بنا بر شرط بخاری صحیح می‌داند.

در کتاب صحیح ابن حبان مخرجا نیز ذیل همین حدیث، از تعلیقه الالبانی صحیح بودن این حدیث نقل شده است.^۱

حال با توجه به نکته‌ای که در ابتدای بررسی روایت دوم ذکر نمودیم، روشن است که چهار سند فوق همگی در بخش پایانی مشترک هستند و همگی از ابن شهاب از نافع از ابوهریره نقل نموده‌اند؛ بنابراین با توجه به صحیح بودن دو سند قبلی از نظر اهل سنت و نیز نظر الالبانی و شعيب الأرنؤوط و ابن حبان مبنی بر صحت این اسناد و نیز با توجه به اعتبار دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم نزد اهل سنت صحت دیگر اسنادها نیز روشن می‌گردد؛ در نتیجه این سند را نیز با توجه به مبانی اهل سنت صحیح می‌دانیم.

مسند احمد، ت شاکر، باب صحیفة همام بن منبه، ج ۸، ص ۳۱۲،

ح ۸۴۱۲:

حدثنا عثمان بن عمر، ثنا ابن أبي ذئب، عن الزهري، عن نافع مولى

۱. ابن حبان، صحیح ابن حبان مخرجا، باب ذکر الخبر الدال علی ان الدجال لا یفتن به، ج ۱۵، ص ۲۱۳، ح ۶۸۰۲.

أبي قتادة عن أبي هريرة أن النبي -صلي الله عليه- قال: «كيف بكم إذا نزل فيكم عيسى ابن مريم وإمامكم منكم» .

این سند نیز در آخرین واسطه یعنی ابوهریره با بقیه سندها مشترک است ولی به جهت اتقان بحث بقیه راویان این سند را نیز به دلیل اینکه فقط در راوی پایانی مشترک بود، جداگانه بررسی می نماییم:

بررسی راویان این سند

الف- عثمان بن عمر بن فارس لقیط العبدی:

ابن حجر و ذهبی او را ثقه دانسته اند.^۱ ابن معین، احمد العجلی و نیز او را توثیق نموده اند. ابو حاتم نیز او را صدوق می داند.^۲

ب- محمد بن عبدالرحمن ابن ابی ذئب:

ذهبی او را از ظروف علم، ثقه، فاضل، بسیار حق گو و باهویت معرفی می نماید و احمد او را اورع و حق گوتر از مالک می داند و ابن مریم از یحیی بن معین هم وثاقت خود ابن ابی ذئب را و هم وثاقت هرآن کس که وی از او روایت کرده را نقل می نماید.^۳

ج- [ابن شهاب] الزهري و نافع مولی ابی قتادة و ابوهریره: در مورد این سه در سندهای قبلی سخن گفتیم و از تکرار پرهیز می کنیم.

بنابراین این سند نیز با توجه به منابع رجالی اهل سنت بی اشکال

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۳۸۵؛ رواة التهذیبین، ش ۴۵۴.

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۵۸.

۳. همان، ج ۷، ص ۱۴۸-۱۴۰.

است.

درنتیجه روایت فوق که از چهار طریق به ابی هریره و از او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسد، از دیدگاه اهل سنت صحیح است.

بررسی دلالت این روایت

دلالت این روایت بر موضوع اقتدای حضرت مسیح علیه السلام به حضرت مهدی علیه السلام از باب تطبیق عام بر خاص یا تطبیق مطلق بر مقید است؛ چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «چگونه‌اید وقتی که [عیسی] بن مریم نزول کند درحالی که امامتان از شماست؟» و مطابق این روایت، هنگام نزول حضرت عیسی علیه السلام، امام به طور عام یا مطلق، از بین امت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود و یکی از عرصه‌های امامت، امامت جماعت است که به موضوع کتاب مربوط می‌شود و اگر کسی بپرسد که «از کجا معلوم است که این امام حضرت مهدی علیه السلام است؟» در جواب خواهیم گفت: «همه مسلمین در اینکه حضرت مهدی علیه السلام که از نسل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، این نقش را هنگام نزول حضرت عیسی علیه السلام به عهده خواهد داشت اتفاق نظر دارند^۱ و هیچ فرقه‌ای از فرق اسلامی ادعایی برخلاف آن ندارند»؛ بنابراین ظهور روایت در اقتدای حضرت

۱. به جز عده معدود و نادری که براساس یک روایت جعلی تلاش کرده‌اند حضرت عیسی علیه السلام را همان مهدی موعود معرفی نمایند که این دیدگاه را ان شاء الله در فصل چهارم بررسی خواهیم نمود.

عیسی علیه السلام به حضرت مهدی در همه امور از جمله نماز روشن است.

تحریف روایت

اما برخی نقل ها همین روایت را با عبارت «کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وأمکم» نقل نموده اند که نتیجه دلالتی آن متفاوت خواهد شد و لذا لازم است که ابتدا منابع و اسناد آن ها را بررسی نماییم:

بررسی سند روایت محرف

صحیح مسلم، باب نزول عیسی بن مریم حاکما بشریعة نبینا، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۲۴۵:

«وحدثني محمد بن حاتم حدثنا يعقوب بن إبراهيم حدثنا ابن أخي ابن شهاب عن عمه قال أخبرني نافع مولى أبي قتادة الأنصاري أنه سمع أبا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه: كيف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وأمکم؟»

بررسی راویان این سند

الف - محمد بن حاتم بن میمون:

ابن حجر او را صدوق دانسته و ذهبی، ابن حبان، ابن عدی و دارقطنی او را توثیق نموده اند^۱.

ب - یعقوب بن ابراهیم:

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۴۷۲؛ ذهبی، تاریخ الاسلام ت بشار، ج ۵، ص ۹۱۲؛ عادل نویهض، معجم المفسرین من صدر الاسلام وحتى المعاصرین، ج ۲، ص ۵۱۰.

ابن حجر او را ثقه و فاضل می‌داند و ذهبی نیز او را حجت و ورع معرفی نموده است.^۱ یحیی و عجللی نیز او را توثیق نموده‌اند و ابوحاتم از لفظ صدوق برای توصیف او بهره برده و ابن سعد وی را ثقه و مأمون دانسته است.^۲

ج- ابن شهاب: در اسناد قبلی وی را بررسی نموده‌ایم.

د- عمه (عموی ابن شهاب):

با بررسی منابع موجود نتوانستیم هویت او را کشف نماییم.

ه- نافع مولی ابی قتادة: قبلاً او را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

و- ابوهريرة: او نیز در اسناد قبلی مورد بررسی قرار گرفته است.

با توجه به عدم کشف هویت عموی ابن شهاب نمی‌توان طریق این سند را صحیح دانست؛ در سندهای قبلی نیز اگرچه ابن شهاب حدیث را به طور مستقیم از نافع و بدون واسطه عمویش نقل نموده است؛ ولی در آن سند، نقل مشهور روایت با تعبیر «وامامکم منکم» آمده است نه تعبیر «وامکم».

مسند المستخرج علی صحیح الامام مسلم لأبی نعیم، باب الدین

النصيحة، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۳۹۵:

«حدثنا إبراهيم بن عبدالله ثنا محمد بن إسحاق ثنا محمد بن يحيى نا

يعقوب ابن إبراهيم نا ابن أخي ابن شهاب عن عمه قال أخبرني نافع

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۶۰۷؛ رواة التهذيبين، ش ۷۸۱۱.

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۹۲-۴۹۱.

مولیٰ اٰبی قتادة أنه سمع ابا هريرة يقول قال رسول الله (صلى الله عليه)
 (كيف أنتم إذا نزل ابن مريم فيكم فأمكم) صحيح وإسناده ضعيف»

بررسی راویان این سند

الف- ابراهیم بن عبدالله: او مجهول است.

ب- محمد بن اسحاق:

از نظر دانش طبقات سه نفر با این نام در بین شاگردان محمد بن یحیی ثبت شده و آن سه عبارت اند از محمد بن اسحاق الصاغانی و محمد بن اسحاق الثقفی و محمد بن اسحاق بن خزیمه؛ اما اشکالی که وجود دارد این است که محمد بن اسحاق الثقفی و محمد بن اسحاق بن خزیمه در تراجم توصیف نشده اند و محمد بن اسحاق الصاغانی اگرچه توسط ابن حجر و ذهبی توثیق شده اند^۱، اما شاگردی به نام ابراهیم بن عبدالله برای او ثبت نشده است و رابطه او با ابراهیم بن عبدالله مشخص نیست.

ج- یعقوب بن ابراهیم: از اینجا به بعد تکرار سند قبلی است.

از عبارت ابونعیم مؤلف این کتاب در انتهای سند مذکور، معلوم شد که از نظر او اسناد این حدیث ضعیف و در عین حال حدیث صحیح است؛ ولی وجه صحت حدیث در بیان او روشن نیست.

در نتیجه، با توجه به مجهول بودن ابتدای سند، اسناد این حدیث ضعیف است و همان طور که گفته شد وجه تصحیح حدیث در بیان مؤلف نیز روشن نیست و نمی توان به روایات معتبر دیگر نیز استناد نمود؛

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۴۷۶؛ رواة التهذیبین، ش ۵۷۲۱.

چراکه چنین موردی وجود ندارد؛ بنابراین نمی توان صحت این حدیث را پذیرفت.

مسند الصحابة فی الكتب التسعة، باب مسند عبدالرحمن بن صخر (ابوهریه)، ج ۳، ص ۳۸۲، ح ۲۷۰: «وَحَاتَمُ ابْنُ أَخِي عَنْ عَمِّهِ قَالَ نَافِعٌ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَأَمَّكُمْ وَصَحَّحَ مُسْلِمٌ: ۱۵۵ عَنْ ...»

اتصال این سند بین مؤلف تا اولین راوی مشخص نیست.

درنتیجه این سند ضعیف است.

مسند احمد، ط الرسالة، باب مسند ابی هریره، ج ۱۳، ص ۱۱۸، ح

۷۶۸۰:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: كَيْفَ بِكُمْ إِذَا نَزَلَ بِكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ فَأَمَّكُمْ أَوْ قَالَ: إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ»

بررسی راویان این سند

الف - عبدالرزاق [بن همام بن نافع الحمیری]:

ذهبی او را ثقه و یکی از اعلام دانسته و ابن حجر او را ثقه و حافظ

می داند.^۱ دارقطنی او را ثقه ای می داند که در روایت از معمر دچار خطا

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۳۵۴؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۶۴.

می‌شود و ابوحاتم رازی او را غیرقابل احتجاج می‌داند.^۱

ب- معمر [بن راشد الأزدي]:

ابن حجر او را در غیرروایاتی که از ثابت، اعمش، هشام بن عروة و اهل بصره باشد توثیق می‌نماید.^۲ زرکلی و ذهبی نیز او را توثیق نموده‌اند.^۳

ج- الزهری و نافع مولی ابی قتادة و ابوهریره در اسناد قبلی بررسی شدند.

شعیب الانزوط ذیل همین حدیث در تعلیقه اش^۴، اسناد این حدیث را بنا بر شرط شیخین صحیح می‌داند و سپس با ذکر دیگر منابع این حدیث، بیان می‌دارد که چهار سند مختلف از زهری همین حدیث را نقل نموده‌اند و در همه آن‌ها به جزیک مورد بدون شک و تردید «و امامکم منکم» نقل شده است و تنها یک مورد «فأَمَکُم» نقل کرده است. به نظر می‌رسد با توجه به سخن ابوحاتم درباره عبدالرزاق که او را غیرقابل احتجاج دانست و سخن دارقطنی که در روایت از معمر وی را دچار خطا دانست و نیز با توجه به تعارض این نقل با نقل مشهور روایت و دیگر روایات در این باب، سخن شعیب در تصحیح این حدیث اشتباه

۱. ذهبی، ذکر اسماء من تکلم فیه و هو موثق، ص ۱۲۱، ش ۲۱۵.

۲. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۵۴۱؛ رواة التهذیبین، ش ۶۸۰۹.

۳. زرکلی، الاعلام للزرکلی، ج ۷، ص ۲۷۲؛ ذهبی، ذکر اسماء من تکلم فیه و هو موثق، ص ۱۷۹.

۴. احمد حنبل، مسند احمد، ط الرسالة، باب مسند ابی هریره، ج ۱۳، ص ۱۱۸، ح ۷۶۸۰، تعلیقه شعیب الانزوط.

است.

در جمع‌بندی بررسی اسناد فوق در نقل دوم می‌توان گفت با توجه به اینکه اولاً این نقل با نقل مشهور در تعارض است و ثانیاً با روایات دیگر (از جمله روایت اول و روایاتی که پس‌از این ذکر خواهیم کرد) نیز تعارض دارد و ثالثاً این نقل در صحیح بخاری و صحیح ابن حبان اساساً ذکر نشده، می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که در این نقل تحریف صورت گرفته و متن صحیح حدیث همان نقل مشهور است که در صحیح بخاری و مسلم و ابن حبان ذکر شده است.

این روایت علاوه بر نقل محرف مذکور، در منبع دیگری^۱ نیز با تحریفی متفاوت و با عبارت «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَإِمَائِكُمْ مِنْكُمْ ...» و با همان سندهایی که در نقل مشهور حدیث ذکر نمودیم، نقل شده است؛ اما با توجه به این که این منبع دست‌دوم بوده و منبع اصلی نقل او همان مسند احمد، صحیح مسلم و صحیح بخاری است و در این منابع، عبارت «وإمامكم منكم» وجود دارد نه «وإمائكم منكم»، معلوم می‌شود که این نقل محرف است. علاوه بر این که طبق نقل، حدیث معنای روشنی نخواهد داشت.

بررسی دلالت روایت محرف

در صورت نادیده انگاشتن ضعف سند، دلالت روایت چنین خواهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

۱. السید ابوالمعالی النوری، ابوالفضل، المسند الجامع، ج ۱۸، ص ۱۴۳.

«[حال] شما چگونه خواهد بود وقتی که عیسی بن مریم نزول کند و امام شما شود؟» بنابراین پس از نزول حضرت عیسی علیه السلام، دیگر امامت با حضرت مهدی علیه السلام نبوده و حضرت عیسی علیه السلام پیشوایی این امت را عهده دار خواهد شد. مضمون این روایت با روایات فراوان دیگری که امامت را حتی پس از نزول عیسی علیه السلام بر عهده امام مهدی می‌داند در تعارض است و حتی اگر سند آن نیز صحیح بود، نمی‌توانست در مقابل آن دسته از روایات تاب بیاورد و حال آنکه ما در بررسی سندی ضعف آن را نیز بیان نمودیم.

روایت سوم

روایت سوم، روایتی کوتاه از پیامبر صلی الله علیه و آله است که با این متن نقل شده است:

«مِنَّا الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ خَلْفَهُ»^۱

بررسی سند این روایت

این روایت در منابع زیر نقل شده است:

الجامع الصحيح للسنن و المسانيد، ج ۲، ص ۴۳۳:

(أَبُونُعَيْمٍ فِي كِتَابِ الْمَهْدِيِّ)، وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - «مِنَّا الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ

۱. صهيب، عبد الجبار، الجامع الصحيح للسنن و المسانيد، ج ۲، ص ۴۳۳:

ترجمه: «از ماست آن که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند».

خَلْفُهُ»

کنز العمال، باب خروج المهدی، ج ۱۴، ص ۳۲۴، ح ۳۸۶۷۳:
مَنْ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ خَلْفَهُ (أَبُو نَعِيمٍ فِي كِتَابِ الْمَهْدِيِّ -
عَنْ أَبِي سَعِيدٍ)

سند این روایت به طور کامل ذکر نشده و ابونعیم تنها به ذکر آخرین واسطه بین خود و پیامبر یعنی ابوسعید [الخدری] بسنده نموده است؛ لذا مقطوعه است و نمی توان در مورد صحت سند آن حکم نمود. منبع دوم نیز از ابونعیم نقل کرده است و لذا سند مستقلى محسوب نمی گردد.

بررسی دلالت این روایت

مطابق این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: «از ماست آن که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند»؛ بنابراین قطعاً عیسی علیه السلام برفردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خواند و از طرفی مسلم است که چنین ادعایی از طرف هیچ فرد و گروهی برای غیر حضرت مهدی علیه السلام مطرح نشده است و روایات دیگر نیز مؤید این مطلب است؛ پس می توان گفت که آن کسی که طبق این روایت، عیسی علیه السلام پشت سرش نماز خواهد خواند، کسی جز حضرت مهدی علیه السلام نیست.

در نتیجه این روایت از جهت دلالت بر اقتدای مسیح علیه السلام به حضرت مهدی علیه السلام بلا اشکال است و اشکال آن تنها در ناحیه

سند است.

روایت چهارم

چهارمین روایت، حدیثی است نسبتاً طولانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بخش هایی از آن چنین است:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْمُحَارِبِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَافِعٍ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ السَّيْبَانِيِّ يَحْيَى بْنِ أَبِي عَمْرٍو عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ قَالَ خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه- - فَكَانَ أَكْثَرَ خُطْبَتِهِ حَدِيثًا حَدَّثَنَا عَنْ الدَّجَالِ وَحَدَّثَنَا فَكَانَ مِنْ قَوْلِهِ أَنْ قَالَ «إِنَّهُ لَمْ تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ مِنْذُ ذَرَأَ اللَّهُ ذُرِّيَّةَ آدَمَ أَعْظَمَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا حَدَّرَ أُمَّتَهُ الدَّجَالَ وَأَنَا آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ وَهُوَ خَارِجٌ فِيكُمْ لَا مَحَالَةَ ... وَإِنَّ مِنْ فِتْنَتِهِ أَنْ يَأْمُرَ السَّمَاءَ أَنْ تُمَطِّرَ فَتُمْطِرُوا بِأَمْرِ الْأَرْضِ أَنْ تُنْبِتَ فَتُنْبِتَ ... وَإِنَّهُ لَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا وَطْنُهُ وَظَهَرَ عَلَيْهِ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَا يَأْتِيَهُمَا مِنْ نَقَبٍ مِنْ نِقَابِهِمَا إِلَّا لَقِيَتْهُ الْمَلَائِكَةُ بِالسُّيُوفِ صَلْتَةً حَتَّى يَنْزِلَ عِنْدَ الظَّرِيبِ الْأَحْمَرِ عِنْدَ مُنْقَطِعِ السَّبْحَةِ فَتَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ فَلَا يَبْقَى مُنَافِقٌ وَلَا مُنَافِقَةٌ إِلَّا خَرَجَ إِلَيْهِ ... وَيُدْعَى ذَلِكَ الْيَوْمَ الْخُلَاصُ». فَقَالَتْ أُمُّ شَرِيكِ بِنْتُ أَبِي الْعُكْرِيَاءِ رَسُولُ اللَّهِ فَأَيُّنَ الْعَرَبِ يَوْمَئِذٍ قَالَ «هُمْ يَوْمَئِذٍ قَلِيلٌ وَجُلُّهُمْ بَيْتُ الْمَقْدِسِ وَإِمَامُهُمْ رَجُلٌ صَالِحٌ فَبَيْنَمَا إِمَامُهُمْ قَدْ تَقَدَّمَ يُصَلِّي بِهِمُ الصُّبْحَ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الصُّبْحَ فَرَجَعَ ذَلِكَ الْإِمَامُ يَنْكُصُ يَمْشِي الْفُهْقَرَى لِيَتَقَدَّمَ عِيسَى. يُصَلِّي بِالنَّاسِ فَيَضَعُ عِيسَى يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ تَقَدَّمَ فَاصْلِحْ فَإِنَّمَا لَكَ أَقِيمَتْ. فَيُصَلِّي بِهِمْ إِمَامُهُمْ فَإِذَا انْصَرَفَ قَالَ عِيسَى -عليه السلام- افْتَحُوا الْبَابَ. فَيُفْتَحُ وَوَرَاءَهُ الدَّجَالُ مَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ يَهُودِي ...

وَيَقُولُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِي فِيكَ صَرْبَةٌ لَنْ تَسْبِقَنِي بِهَا. فَيُذَكِّرُهُ
عِنْدَ بَابِ اللَّدِّ الشَّرْقِيِّ فَيَقْتُلُهُ فَيَهْرِمُ اللَّهُ الْيَهُودَ...»^۱

۱. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، باب فتنة الدجال و خروج عيسى بن مريم عليه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵۹، ح ۴۰۷۷: ترجمه: «... از ابی امامة الباهلی نقل کرده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وآله ما را خطاب قرار داد - واین خطبه طولانی ترین خطبه ای بود که ایشان درباره دجال می فرمودند و ما را از او بر حذر می داشتند - پس از سخن ایشان این بود که فرمودند: «از زمانی که خداوند فرزندان آدم را آفرید، فتنه ای بزرگتر از فتنه دجال در زمین نبوده است و همانا خداوند هیچ نبی ای را مبعوث نکرده است مگر اینکه امت او را از دجال بر حذر داشته است و من آخرین انبیاء هستم و شما آخرین امت ها هستید و او ناگزیر در بین شما خروج خواهد کرد... و همانا از فتنه های او این است که به اسمان فرمان می دهد که ببارد پس می بارد و به زمین فرمان می دهد که برویاند پس می رویاند... و قطعاً چیزی از زمین باقی نمی ماند مگر این که او آن را زیر پا می گذارد و بر آن غلبه می کند به جز مکه و مدینه که او از هیچ روزنه ای [قصد] نفوذ به آن دو نمی کند مگر این که فرشتگان با شمشیرهای از نیام کشیده آنها را ملاقات می کنند تا اینکه بر تپه سرخ نزد قطعه شوره زاری فرود می آید، پس مدینه سه بار اهلش را به لرزه در می آورد، پس هیچ مرد و زن منافقی باقی نمی ماند مگر این که به سوی او خروج می کند... و آن روز روز رهایی خوانده می شود» پس ام شریک بنت ابی العکر گفت: «یا رسول الله! پس در این روز عرب کجایند؟» حضرت فرمودند: آنها در آن روز کم هستند و بیشتر آنها در بیت المقدس هستند در حالی که امامشان مردی صالح است پس در حالی که امام آنان جلو می رود تا نماز صبح را به جا بیاورد، ناگهان عیسی بن مریم بر آنها صبحگاهان نزول می کند؛ پس امام روی برگردانده و قدم به عقب می گذارد تا عیسی را برای نماز خواندن با مردم مقدم کند، پس عیسی دستش را بین دو کتف امام می گذارد سپس می گوید: جلو بروید و نماز بگزارید چرا که برای شما برپاشده است. پس امامشان با آنها نماز می گزارد و زمانی که تمام می شود عیسی علیه السلام می گوید درب را باز کنید. پس درب باز می شود در حالی که دجال با هفتاد هزار یهودی پشت درب هستند که ... و عیسی علیه السلام می گوید برای من در تویک ضربه است که هرگز نتوانی بر آن ضربه سبقت گیری پس او را نزد درب اللد الشرقي می یابد و او را به قتل می رساند و خداوند یهود را شکست می

بررسی سند این روایت

سنن ابن ماجه، باب فتنۃ الدجال و خروج عیسی بن مریم
علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵۹، ح ۴۰۷۷:

«حدثنا علي بن محمد. حدثنا عبد الرحمن المحاربي عن إسماعيل بن رافع
أبي رافع عن أبي زرعة الشيباني يحيى بن أبي عمرو عن أبي أمامة الباهلي
قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه فكان أكثر خطبته حديثا عن
الدجال. وحذرناه. فكان من قوله أن قال ...»

بررسی راویان این سند

الف - علی بن محمد:

او همان علی بن محمد بن اسحاق الطنافسی است که ابن حجر و
ذهبی او را توثیق نموده اند؛^۱ و ابوحاتم او را صدوق، ثقه دانسته است.^۲
ب - عبد الرحمن المحاربی:

ابن حجر او را بلا اشکال دانسته و ذهبی وی را حافظ و ثقه می داند.^۳
ابوحاتم و یحیی بن معین نیز او را توثیق نموده اند؛ البته یحیی بن معین
معتقد است که او احادیث منکر از راویان مجهول نیز دارد.^۴

ج - اسماعیل بن رافع ابی رافع:

ابن حجر او را ضعیف الحفظ می داند و ذهبی نیز او را ضعیف معرفی

دهد...».

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۴۰۵؛ رواة التهذیبین، ش ۴۷۹۱.

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۶۰.

۳. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۳۴۹؛ رواة التهذیبین، ش ۳۹۹۹.

۴. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ط الرسالة، ج ۹، ص ۱۳۷.

نموده است.^۱

د- ابی زرعة السیبانی یحیی بن ابی عمرو:
ابن حجر او را ثقه و درعین حال روایات او از صحابه را مرسله دانسته
است. ذهبی نیز او را ثقه می‌داند.^۲ دُحیم، احمد بن حنبل و العجلی نیز
او را توثیق نموده‌اند.^۳

و- ابی أمانة الباهلی
او همان صدی بن عجلان بن وهب است و ابن حجر او را صحابی
مشهور دانسته و ذهبی نیز او را صحابی معرفی نموده است.^۴
در این سند دواشکال وجود دارد: یکی ضعف اسماعیل بن رافع و
دیگری هم عدم اتصال سند به دلیل این که ابی زرعة السیبانی شاگرد
ابی أمانة نبوده است و از او سماع حدیث ننموده است.
شعیب الارنؤوط نیز به خاطر همین دو دلیل، اسناد آن را ضعیف
می‌داند.^۵

بنابراین این حدیث از جهت سندی ضعیف شمرده می‌شود.

-
۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۱۰۷؛ رواة التهذیبین، ش ۴۴۲.
 ۲. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۵۹۵؛ رواة التهذیبین، ش ۷۶۱۶.
 ۳. ذهبی، تاریخ الاسلام، ت بشار، ج ۳، ص ۱۰۱۲.
 ۴. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۲۷۶؛ رواة التهذیبین، ش ۲۹۲۳.
 ۵. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ت الارنؤوط، ج ۵، ص ۲۰۱: «إسناده ضعيف لائقطاعه فإن السَّيباني لم يسمع من أبي أمانة، بينهما في الإسناد عمرو بن عبد الله السَّيباني الحضرمي...».

المسند الموضوعی الجامع للکتب العشرة، باب الاشياء التي یفتن بها الدجال الناس، ج ۲، ص ۲۸۴
 مسند الصحابة فی الکتب التسعة، باب مسند صدی بن عجلان (ابی امامة)، ج ۳۶، ص ۴۱۰
 کنز العمال، باب خروج الدجال، ج ۱۴، ص ۲۹۴، ح ۳۸۷۴۲
 این سه منبع نیز این حدیث را با همان سند ذکر نموده‌اند و سند جدیدی برای آن ارائه نکرده‌اند.

بررسی دلالت این روایت

مطابق این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «زمانی که امام آن‌ها (مسلمین) جلو می‌رود تا نماز صبح را اقامه نماید، ناگهان عیسی بن مریم هنگام صبح بر آن‌ها نازل می‌شود؛ پس آن امام روی برگردانده و قدم به عقب برمی‌دارد تا عیسی جلورفته و برای مردم نماز بگذارد، عیسی دستش را بین دو کتف او قرار می‌دهد و سپس می‌گوید جلو بروید و نماز را بخوانید؛ چراکه آن برای شما برپاشده است؛ پس امامشان برای آن‌ها نماز می‌گذارد.»
 بنابراین بیان، پس از نزول عیسی علیه السلام قطعاً امام مسلمین نماز را اقامه می‌نماید.

اشکال: ممکن است کسی بگوید این روایت نهایتاً ثابت می‌کند که در حضور حضرت عیسی علیه السلام، باز هم امام مسلمین نماز را اقامه می‌کند ولی معلوم نمی‌شود که حضرت عیسی نیز به او اقتدا خواهد

کرد.

جواب: اگر بپذیریم که حضرت عیسی درحالی که نماز برپاشده، اقتدا نکرده لازمه اش این است که یا نعوذ بالله ایشان نماز نخوانند که در این صورت برخلاف تکلیف شرعی عمل نموده و با عصمت ایشان سازگار نیست؛ و یا باید نماز را فرادا بخواند که این نیز طبق احکام دین مبین اسلام باعث وهن نماز جماعت یا وهن امام جماعت مسلمین می شود و با شأن و عصمت حضرت عیسی علیه السلام سازگار نیست و اصلاً با حکمت الهی نیز ناسازگار است که نبی خود را هنگام برپایی نماز جماعت به عنوان یکی از بزرگ ترین شعائر دینی نازل نماید و او با رفتار خود این شعائر را تخریب نماید. علاوه براین که با روایات دیگر نیز ناسازگار خواهد بود.

درنتیجه روایت فوق از جهت دلالت، ظهور در اقتدای عیسی علیه السلام به امام مسلمین دارد و اگر کسی این امام را غیر از امام مهدی علیه السلام بداند، هم برخلاف اتفاق مسلمین سخن رانده و هم اینکه در این صورت ادعای نویسنده کتاب حاضر به طریق اولی ثابت خواهد شد که شرح آن را در فصل چهارم بیان خواهیم نمود ان شاء الله؛ اما اشکال سندی این روایت پابرجاست.

روایت پنجم

این روایت نیز روایتی نسبتاً طولانی است که با توجه به متن آن به حدس قوی می توان گفت بیانی دیگر از همان سخنانی باشد که در

روایت قبل نقل شد؛ چراکه هر دو در مورد سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد دجال و خروج و حوادث مربوط به آن می باشند و بخش هایی از متن نیز مشترک یا مشابه است، با این تفاوت که این بار جابر آن را از حضرت نقل می کند.

متن این روایت چنین است:

«عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ:

يُخْرِجُ الدَّجَالَ فِي حَقْفَةٍ مِنَ الدِّينِ، وَإِذَا بَارٍ مِنَ الْعِلْمِ، فَلَهُ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً يَسِيحُهَا فِي الْأَرْضِ ... يَرِدُ كُلَّ مَاءٍ وَمَهْلٍ إِلَّا الْمَدِينَةَ وَمَكَّةَ، حَرَّمَاهُمَا اللَّهُ عَلَيْهِ، وَقَامَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَبْوَابِهَا ... قَالَ: وَيَبْعَثُ اللَّهُ مَعَهُ شَيَاطِينَ تُكَلِّمُ النَّاسَ، وَمَعَهُ فِتْنَةٌ عَظِيمَةٌ، يَأْمُرُ السَّمَاءَ فَتَنْطَرِفُ فِيمَا يَرَى النَّاسَ، وَيَقْتُلُ نَفْسًا ثُمَّ يُحْيِيهَا فِيمَا يَرَى النَّاسَ ... وَيَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ، هَلْ يَفْعَلُ مِثْلَ هَذَا إِلَّا الرَّبُّ، عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: فَيَفْتَرُ الْمُسْلِمُونَ إِلَى جَبَلِ الدُّخَانِ بِالشَّامِ، فَيَأْتِيهِمْ فَيَحَاصِرُهُمْ، فَيَسْتَدُّ حِصَارَهُمْ، وَيُجَاهِدُهُمْ جَهْدًا شَدِيدًا، ثُمَّ يَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيَنَادِي مِنَ السَّمَاءِ: فَيَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَا يَمْنَعُكُمْ أَنْ تَخْرُجُوا إِلَى الْكَذَّابِ الْخَبِيثِ؟ فَيَقُولُونَ: هَذَا رَجُلٌ جَبِّي، فَيَنْطَلِقُونَ، فَإِذَا هُمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَتَقَامُ الصَّلَاةُ، فَيَقَالُ لَهُ: تَقَدَّمْ يَا رُوحَ اللَّهِ، فَيَقُولُ: لَيْتَقَدَّمَ إِمَامُكُمْ فَلْيُصَلِّ بِكُمْ، فَإِذَا صَلَّى صَلَاةَ الصُّبْحِ خَرَجُوا إِلَيْهِ ...»^۱

۱. احمد حنبل، مسند احمد، باب مسند جابر بن رضی الله عنه، ج ۲۹، ص ۴۷۵، ح ۱۴۴۲۶؛ ترجمه: از ابی الزبیر از جابر بن عبد الله نقل شده که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دجال در [دوره] خفقان و اضطراب دین و پشت کردن علم خروج می کند، پس برای او چهل شب هست که در آن شبها در زمین سیاحت می کند و ...»

بررسی سند این روایت

این روایت همان سند فوق را داراست که احمد حنبل آن را از ابوالزبیر از جابر بن عبدالله نقل نموده است و منابع دست اول و منابع بعدی، همگی آن را با همان سند نقل کرده اند. منابع آن عبارت اند از:

مسند احمد، باب مسند جابر بن رضی الله عنه، ج ۲۹، ص ۴۷۵، ح

۱۴۴۲۶

المسند الجامع، ج ۴، ص ۱۹۷

مسند الصحابة في الكتب التسعة، مسند جابر بن عبدالله، ج ۲۴،

ص ۱۲۴

المسند الموضوعي الجامع للكتب العشرة، باب ترك الدجال حصار

او به هر آب و خشکی وارد می شود به جز مکه و مدینه که خداوند آن دورا بر او حرام کرده و ملائکه بردرب آن ها ایستاده اند... فرمود: خداوند همراه او شیاطینی را مبعوث می کند که با مردم سخن می گویند و همراه او فتنه عظیمی است و به آسمان فرمان می دهد و آسمان می بارد در [جلوی] دیدگان مردم و شخصی را می کشد و سپس او را زنده می کند در [پیش] چشمان مردم و می گوید ای مردم! آیا چنین کاری را غیر پروردگار انجام می دهد؟ پس مسلمانان به سوی کوه دخان در شام فرار می کنند پس به سوی آنان آمده و آنها را محاصره می کند و این محاصره را شدیدتر می کند و آنها را به تکاپوی شدید می اندازد، سپس عیسی بن مریم نزول می کند و از سحر ندامی دهد، پس می گوید ای مردم چه چیزی مانع شما شده از خروج به سوی آن کذاب خبیث شده؟ می گویند این مردی جَنّی است پس باشتاب می روند، پس هنگامی که آنها با عیسی این مریم هستند نماز برپا می شود؛ پس گفته می شود جلو بروید ای روح الله! پس ایشان می گوید: امام شما باید جلو برود و نماز را همراه شما بخواند. پس هنگامی که نماز صبح را به جا می آورد به سوی او خروج می نمایند...».

المدينة وتوجهه نحو الشام، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱
کنز العمال، باب الکمال من خروج الدجال، ج ۱۴، ص ۳۷۵
سند فوق به دلیل عدم ذکر واسطه های بین احمد حنبل (۲۴۱-۱۶۴
ه.ق) با ابوالزبیر (متوفای ۱۲۶ ه.ق) اتصال سندی ندارد و لذا نمی توان در
مورد صحت آن حکم نمود.

بررسی دلالت این روایت

مطابق این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: «... پس نماز
برپا می شود، پس به او (عیسی بن مریم علیه السلام) گفته می شود: جلو
بروید ای روح الله! پس ایشان می فرمایند: باید امامتان جلو برود و برای
شما نماز بگزارد...»

دلالت این روایت بر اقتدای مسیح علیه السلام به امام مسلمین
حضرت مهدی علیه السلام نیز با بیانی مشابه روایت قبلی روشن است؛
اما این روایت نیز مانند روایت قبلی از اشکال ضعف سندی برخوردار
است.

روایت ششم

ششمین روایت، حدیثی است که عثمان بن ابی العاص از پیامبر
صلی الله علیه و آله نقل نموده است و متن آن چنین است:

«... ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ بْنُ أَبِي الْعَاصِ، فَقُمْنَا إِلَيْهِ فَجَلَسْنَا، فَقَالَ سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَكُونُ لِلْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةُ أَمْصَارٍ: مِصْرٌ
عَلَى الْبَحْرَيْنِ، وَمِصْرٌ بِالْحِيرَةِ، وَمِصْرٌ بِالشَّامِ، فَيَفْرَعُ النَّاسُ ثَلَاثَ

فَرَعَاتٍ، فَيَخْرُجُ الدَّجَالُ فِي أَعْرَاضِ النَّاسِ، فَيَمُهِزُهُمْ مِّنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، فَأَوَّلُ مَصْرٍ يَرِدُهُ الْمَصْرُ الَّذِي بِلُتَقَى الْبَحْرَيْنِ، فَيَصِيرُ أَهْلُهُ ثَلَاثَ فِرَقٍ: فِرْقَةٌ تَقُولُ: نُشَامُهُ، نَنْظُرُ مَا هُوَ، وَفِرْقَةٌ تَلْحَقُ بِالْأَعْرَابِ، وَفِرْقَةٌ تَلْحَقُ بِالْمَصْرِ الَّذِي يَلِيهِمْ، وَمَعَ الدَّجَالِ سَبْعُونَ أَلْفًا عَلَيْهِمُ السَّيِّجَانُ، وَأَكْثَرُ تَبَعِهِ الْيَهُودُ وَالنِّسَاءُ، ثُمَّ يَأْتِي الْمَصْرَ الَّذِي يَلِيهِ فَيَصِيرُ أَهْلُهُ ثَلَاثَ فِرَقٍ: فِرْقَةٌ تَقُولُ: نُشَامُهُ وَنَنْظُرُ مَا هُوَ، وَفِرْقَةٌ تَلْحَقُ بِالْأَعْرَابِ، وَفِرْقَةٌ تَلْحَقُ بِالْمَصْرِ الَّذِي يَلِيهِمْ بِغَرْبِ الشَّامِ، وَيَنْحَازُ الْمُسْلِمُونَ إِلَى عَقَبَةِ أَفِيقٍ، فَيَبْعَثُونَ سَرَحًا لَهُمْ، فَيُصَابُ سَرَحُهُمْ، فَيَسْتَدْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَتُصِيبُهُمْ مَخَاعَةٌ شَدِيدَةٌ، وَجَهْدٌ شَدِيدٌ، حَتَّى إِنْ أَحَدَهُمْ لَيُحْرِقُ وَتَسْرَقُ نَفْسُهُ فَيَأْكُلُهُ، فَيَبِينَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ نَادَى مُنَادٍ مِّنَ السَّحْرِ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتَاكُمْ الْعَوْتُ، ثَلَاثًا، فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: إِنَّ هَذَا لَصَوْتُ رَجُلٍ سَبْعَانَ، وَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عِنْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ، فَيَقُولُ لَهُ أَمِيرُهُمْ: يَا رُوحَ اللَّهِ، تَقَدَّمْ صَلِّ، فَيَقُولُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أُمَرَاءُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَيَتَقَدَّمُ أَمِيرُهُمْ فَيَصَلِّي، فَإِذَا قَضَى صَلَاتَهُ، أَخَذَ عِيسَى -حَرْبَتَهُ، فَيَذْهَبُ نَحْوَ الدَّجَالِ، فَإِذَا رَأَاهُ الدَّجَالُ، ذَابَ، كَمَا يَذُوبُ الرِّصَاصُ، فَيَضَعُ حَرْبَتَهُ بَيْنَ شَنْدَوَتِهِ، فَيَقْتُلُهُ وَيَمُهِزُهُ أَصْحَابُهُ، فَلَيْسَ يَوْمُئِذٍ شَيْءٌ يُؤَارِي مِنْهُمْ أَحَدًا، حَتَّى إِنْ الشَّجَرَةَ لَتَقُولَ يَا مُؤْمِنُ، هَذَا كَافِرٌ وَيَقُولُ الْحَجَرُ يَا مُؤْمِنُ هَذَا كَافِرٌ»^۱

۱. احمد حنبل، مسند احمد بن حنبل، باب حديث عثمان بن ابى العاص عن النبى صلى الله عليه وآله، ج ۴، ص ۲۱۶، ح ۱۷۹۳۱؛ ترجمه: «... سپس عثمان بن ابى العاص آمد و ما به [پای] اوقیام نموده و نشستیم. پس او گفت از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می فرماید: برای مسلمانان سه شهر هست که یکی در محل تلاقی دو دریا و یکی در حیره و دیگری در شام است؛ پس مردم سه بار دچار فرع و ترس می شوند، پس دجال از نواحی مردم خروج می کند، پس از جانب مشرق شکست می دهد. پس اولین شهری که او واردش می گردد، شهری است که در محل تلاقی دو

بررسی سند این روایت

مسند احمد بن حنبل، باب حدیث عثمان بن ابی العاص عن النبی
صلی الله علیه و آله، ج ۴، ص ۲۱۶، ح ۱۷۹۳۱:

«حدثنا عبدالله حدثني أبي ثنا يزيد بن هارون ثنا حماد بن سلمة عن
علي بن زيد عن أبي نضرة قال: أتينا عثمان بن أبي العاص في يوم جمعة
لنعرض عليه مصحفا لنا على مصحفه فلما حضرت الجمعة أمرنا
فاغتسلنا ثم أتينا بطيب فتطينا ثم جئنا المسجد فجلسنا إلى رجل

دریاست که مردمش سه دسته می شوند. گروهی می گویند: او را می بوییم ببینیم
چیست؟ گروهی به اعراب ملحق می شوند و گروهی نیز به شهری که او به سویشان
می آید می روند و همراه دجال هفتاد هزار نفر است که با جبهه هایی سبز و گشاد
پوشیده شده اند و اکثر پیروان او یهود و زنان هستند. سپس به سوی شهر بعدی می آید
و مردم آن [نیز] سه دسته می شوند. گروهی می گویند او را می بوییم ببینیم چیست؟
گروهی به اعراب ملحق می شوند و گروهی نیز به شهری که او به سویشان می آید در
غرب شام می روند و مسلمانان به عقبه افیق جابجا می شوند. پس چهارپایی را
برایشان می فرستند پس مورد اصابت قرار می گیرد پس آن [حالت] بر آنان تشدید می
شود و گرسنگی شدیدی به آنها می رسد تا اینکه یکی از آنها چوبه کمانش را می
سوزاند و آن را می خورد. در این حال منادی از سحرندا می دهد و سه مرتبه می گوید:
ای مردم! کمک به سوی شما آمد. پس بعضی به بعض دیگر می گویند این صدای
مردی سیراست و عیسی بن مریم هنگام نماز فجر نزول می کند، پس فرمانده آنان به او
می گوید: ای روح الله! پیش برو و نماز را بخوان. پس او می گوید: بعض این امت بر
بعض دیگر امیر هستند. پس فرمانده آنان جلورفته و نماز می گزارد. پس هنگامی که
نماز را به جا می آورد، عیسی سلاحش را برداشته و به سوی دجال می رود. هنگامی
که دجال او را می بیند مانند سربی که ذوب می شود، ذوب می گردد پس سلاحش را
بین سینه قرار می دهد و دجال را می کشد و یازان دجال شکست می خورند. در این
روز چیزی نیست که احدی از آنان را بپوشاند؛ حتی درخت می گوید: ای مؤمن! این
کافر است و سنگ نیز می گوید: ای مؤمن! این کافر است».

فحدثنا عن الدجال ثم جاء عثمان بن أبي العاص فقمنّا إليه فجلسنا فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول ...»

بررسی راویان این سند

الف - يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ

ابن حجر او را ثقه، متقن و عابد می داند و ذهبی او را یکی از اعلام معرفی می نماید و عجلّی وی را ثقه، ثبت و متعبد دانسته و احمد حافظ و متقنش خوانده است. ابن معین او را ثقه دانسته و ابوحاتم او را با الفاظ ثقه، امام و صدوق توصیف نموده و ابن سعد نیز وی را ثقه و کثیرالحدیث می داند.^۱

ب - حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ

ابن حجر او را ثقه و عابد می داند ولی معتقد است که قدرت حفظ او در اواخر تغییر کرده بود و ذهبی او را امام، یکی از اعلام، ثقه و صدوق و دارای اشتباه می داند و قوت او را پایین تر از مالک دانسته است.

ج - عَلِيُّ بْنُ زَيْدٍ:

ابوزرعة و ابوحاتم و عجلّی معتقدند او قوی نیست و ابن خزيمة بر این باور است که وی به دلیل سوء حفظ قابل احتجاج نیست. بخاری و برخی دیگر نیز وی را قابل احتجاج نمی دانند. احمد حنبل نیز او را ضعیف شمرده است و عجلّی او را اهل شیعه گری می داند و تنها ترمذی

۱. ابن حجر، العسقلانی، تقریب التهذیب، ص ۶۰۶؛ ذهبی؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۷۰-۳۵۸.

او را صدوق دانسته است.^۱

د- أَبِي نَضْرَةَ

او همان منذر بن مالک ابونضرة العبدی است. ذهبی او را از ثقات تابعین محسوب نموده است.^۲ یحیی بن معین و ابوزرعة او را ثقه می دانند و ابن سعد در عین تأیید وثاقت او بر این باور است که هر کسی به او احتجاج نمی کند. عقیلی و نیز صاحب الکامل او را از ضعفا دانسته اند ولی وجه درستی برای آن بیان ننموده اند؛ اما در عین حال بخاری نیز به او احتجاج نکرده است.^۳

ه- عُثْمَانُ بْنُ أَبِي الْعَاصِ

وی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل عقل و حرص او بر خیر و دین به عنوان فرمانده برتقیف قرارداد شده و از جانب ابوبکر کارگزار در طائف بود و پس از آن از جانب عمر بر عمان و بحرین نهاده شد. شعیب الانزوط در تعلیق خود ذیل این حدیث به دلیل ضعف علی بن زید، اسناد این حدیث را ضعیف می شمرد.

علاوه بر اشکال شعیب، اشکال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه رابطه بین عثمان بن ابی العاص با ابی نضرة روشن نیست؛ بنابراین سند فوق ضعیف محسوب می گردد.

المستدرک علی الصحیحین للحاکم، باب «اما حدیث ابی عوانه»،

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۰۶.

۲. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۸۱.

۳. همو؛ تاریخ الاسلام ت بشار، ج ۳، ص ۱۹۸.

ج ۱۹، ص ۳۷۰، ح ۸۶۱۰:

«أخبرني الحسن بن حليم المروزي، ثنا أحمد بن إبراهيم الشذوري، ثنا سعيد بن هبيرة، ثنا حماد بن زيد، عن أيوب السختياني، وعلي بن زيد بن جدعان، عن أبي نضرة، قال: أتينا عثمان بن أبي العاص يوم الجمعة لنعارض مصحفنا بمصحفه، فلما حضرت الجمعة أمرنا فاعتسلنا وتطيبنا، ورحنا إلى المسجد، فجلسنا إلى رجل يحدث ثم جاء عثمان بن أبي العاص فتحولنا إليه، فقال عثمان رضي الله عنه: سمعت رسول الله صلى الله عليه، يقول: ...»

بررسی راویان این سند

أخبرني الحسن بن حليم المروزي، ثنا أحمد بن إبراهيم الشذوري، ثنا سعيد بن هبيرة، ثنا حماد بن زيد، عن أيوب السختياني، وعلي بن زيد بن جدعان، عن أبي نضرة الحسن بن حليم المروزي:

الف- ابوالطيب نايف بن صلاح، اورا ثقه دانسته واز حاكم ابو عبدالله نیز وثاقت اورا نقل نموده است^۱؛ اما در دیگر کتب تراجم یافت نشد.

ب- احمد بن ابراهيم الشذوری: ناشناخته است.

ج- سعيد بن هبيرة: ابن حبان اورا به نقل روایات جعلی از ثقات

۱. ابوالطيب، نايف بن صلاح، الروض الباسم فی تراجم شیوخ الحاکم، ج ۱، ص ۴۲۳.

متهم نموده است^۱ و ابوحاتم نیز معتقد به عدم قوت اوست^۲.

د- حماد بن زید: عجلای او را ثقه می‌داند. احمد حنبل وی را ازائمه مسلمین و از اهل دین و محبوب تراز حماد بن سلمه معرفی نموده است. عبدالرحمن بن خراش براین باور بوده است که حماد بن زید در هیچ حدیثی خطا ننموده است و عبدالرحمن بن مهدی معتقد بوده است که در بصره هیچ کس فقیه تراز او نمی‌شناسد^۳.

ه- ایوب السختیانی: محمد بن سعد او را ثقه، ثبت در حدیث، جامع، کثیرالعلم و حجت و عدل دانسته و ابوحاتم نیز وی را ثقه معرفی نموده است. شعبه او را سید الفقها نامیده و هشام بن عروه می‌گوید مثل او را در بصره ندیده است^۴.

و- علی بن زید بن جدعان: در سند قبلی گذشت.

ی- ابی نصره: در سند قبلی گذشت.

این سند نیز به دلیل ضعف علی بن زید و مجهول بودن احمد بن ابراهیم الشذوری ضعیف محسوب می‌گردد.

المسند الجامع، ج ۱۲، ص ۱۴۶:

«عَنْ أَبِي نَضْرَةَ، قَالَ: أَتَيْنَا عُثْمَانَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ، لِنَعْرِضَ عَلَيْهِ مَصْحَفًا لَنَا عَلَى مُصْحَفِهِ، فَلَمَّا حَضَرَتِ الْجُمُعَةُ أَمَرَنَا

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام ت بشار، ج ۵، ص ۸۱.

۲. همو، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۶۲.

۳. همو، سیر اعلام النبلاء، ط الرسالة، ج ۷، ص ۴۵۹-۴۵۸.

۴. همو، تاریخ الاسلام ت بشار، ج ۳، ص ۶۱۸.

فَاعْتَسَلْنَا، ثُمَّ أَتَيْنَا بِطَيْبٍ فَطَطَّيَبْنَا، ثُمَّ جِئْنَا الْمَسْجِدَ، فَجَلَسْنَا إِلَى رَجُلٍ، فَحَدَّثَنَا عَنِ الدَّجَالِ، ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ بْنُ أَبِي الْعَاصِ، فَقُمْنَا إِلَيْهِ، فَجَلَسْنَا، فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «...»

این سند نیز به دلیل عدم اتصال از اعتبار ساقط است.

مسند الصحابة في الكتب التسعة، باب عبادة بن قرظ، ج ۴۸، ص

۶۷، این حدیث را با همان سند مسند احمد حنبل نقل نموده است.

المسند الموضوعی الجامع للكتب العشرة، باب ترك الدجال حصار

المدينة وتوجه الى الشام، ج ۲، ص ۳۰۰، نیز حدیث فوق را با همان

سند مسند احمد بن حنبل نقل نموده است.

در نتیجه هیچ یک از طرق نقل این حدیث از دیدگاه اهل سنت

صحیح محسوب نمی شود.

بررسی دلالت این روایت

مطابق این روایت نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ضمن خطبه ای

که در مورد خروج دجال و حوادث پیرامون آن ایراد فرموده اند، می فرمایند:

«عیسی بن مریم هنگام نماز صبح نزول می کند، پس فرمانده آنان

(مسلمین) به او می گوید: ای روح الله! جلو بروید و نماز بخوانید. پس او

می گوید: همانا بعض این امت فرمانده بعض دیگرند؛ پس فرمانده

مسلمین به پیش می رود و نماز می خواند.»

فراز مذکور از این روایت، عبارتی مشابه روایت اول و روایت پنجم دارد

و تبیین دلالت آن بر اقتدای مسیح علیه السلام بر حضرت مهدی

علیه السلام نیز مانند همان دوروایت است؛ اما این روایت نیز اشکال

سندی دارد و از نظر سند ضعیف محسوب می‌شود.

در جمع‌بندی روایات اقتدا در منابع اهل سنت می‌توان گفت که از بین شش روایت مذکور، دو روایت اول و دوم که به ترتیب از مسند احمد حنبل و صحیح بخاری نقل شده بودند، از نظر منابع رجالی اهل سنت صحیح محسوب شدند و دیگر موارد یا از اشکال عدم اتصال رنج می‌بردند یا راویان آن‌ها در برخی موارد ضعیف شمرده می‌شدند؛ اما همان‌گونه که پیش از این در جمع‌بندی روایات شیعه نیز بیان نمودیم، به نظر می‌رسد با توجه به تعداد روایات شیعه و اهل سنت در باب اقتدای حضرت مسیح به امام مهدی علیه‌السلام، این مطلب دارای تواتر معنوی است و نمی‌توان به بهانه ضعف سند، این حجم از روایات موجود در منابع معتبر شیعه و اهل سنت را نادیده گرفت.

فصل دوم:

بن مایه‌های کلامی شیعه و اهل سنت مرتبط با بحث اقتدا

گفتار اول: بن مایه‌های کلامی شیعه

جایگاه شناسی مقام نبوت و امامت

همه اندیشمندان مسلمان و حتی پیروان ادیان الهی دیگر، معتقدند که نبوت مقامی است الهی که از جانب خداوند به افراد برگزیده اعطا می‌گردد تا به هدایت بشر پردازد و در این باور اتفاق نظر وجود دارد؛ اما همان گونه که پیش از این نیز بیان شد، کتاب حاضر به دنبال آن است که اقتدای حضرت مسیح به امام مهدی علیهما السلام و ارتباط آن با بن مایه‌های کلامی شیعه و اهل سنت را مورد کنکاش و دقت علمی قرار دهد؛ بنابراین باید اشکالات و سؤالاتی که در این زمینه مطرح یا فرض می‌شود را نیز پاسخ دهد. از جمله سؤالاتی که درباره این موضوع ممکن است مطرح گردد این است که «حضرت عیسی علیه السلام که دارای مقام نبوت به عنوان عهدی الهی و آسمانی است و منصوب از طرف خداوند بوده و دارای اوصافی همچون عصمت، علم الهی و ... است، چگونه می‌تواند به کسی که دارای جایگاه باعظمت نبوت نیست

اقتدا نماید؟». در این فصل درصدد هستیم تا نشان دهیم که مطابق آیات الهی، علاوه بر مقام نبوت، مقام امامت نیز عهدی الهی و آسمانی است و امام نیز مانند نبی باید منصوب از جانب خداوند باشد؛ همان گونه که باید مانند نبی از صفاتی همچون عصمت، علم کامل و افضلیت برخوردار باشد.

یکی از مباحثی که از دیرباز بین متکلمین مطرح بوده و آراء مختلفی در مورد آن ارائه شده است، تفاوت ها و تشابهات مفاهیم نبی، رسول و امام و نسبت منطقی بین آن ها بوده است.

از آنجاکه کتاب حاضر نیز درصدد تبیین چرایی اقتدای حضرت مسیح علیه السلام به عنوان یکی از انبیای اولوالعزم الهی بر امام مهدی علیه السلام به عنوان آخرین امام و جانشین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است، ضروری به نظر می رسد که جایگاه نبوت و امامت تبیین گردد تا این اشکال مطرح نشود که چگونه ممکن است یک نبی اولوالعزم بر یک امام اقتدا نماید؟ به خصوص که پیش از این بیان نمودیم که چنین اقتدایی در آن شرایط حساس پایان تاریخ بشری در کره خاکی و در دوران حکومت موعود یک اقتدای عادی و معمولی نیست.

برای روشن شدن دیدگاه صحیح در این زمینه لازم است ابتدا تعریف مشهور این مفاهیم و سپس نسبت بین آن ها را از دیدگاه برخی دانشمندان شیعه مطرح نماییم.

نبی اگر از ماده «نبا» باشد، به معنای «صاحب خبر مهم» و اگر از ماده

«نبو» باشد به معنای «دارای مقام والا و برجسته» است^۱ و در اصطلاح عبارت است از: «انسان کاملی که از جانب خدای تعالی به وسیله وحی خبر می‌دهد».^۲

این اصطلاح در علم کلام با اصطلاح رسول تفاوت دارد و اندیشمندان شیعی با عبارات مختلفی به بیان تفاوت بین رسول و نبی پرداخته‌اند؛ به عنوان مثال کتاب آموزش عقاید یکی از این تبیین‌ها را نقل و سپس نقد نموده‌اند:

«در بیان تفاوت آن با «رسول» بعضی گمان کرده‌اند که نبی از جهت مفهومی، اعم از مفهوم رسول است به این بیان که «نبی یعنی کسی که از طرف خدای متعال به او وحی شده باشد خواه مأمور به ابلاغ دیگران هم باشد خواه نباشد؛ ولی رسول یعنی کسی که مأموریت ابلاغ وحی را هم داشته باشد؛ اما این ادعا صحیح نیست زیرا در بعضی از آیات قرآن کریم مانند آیات ۵۱ و ۵۴ سوره مبارکه مریم، صفت نبی بعد از صفت رسول آمده است و حال آنکه اگر نبی مفهوماً اعم بود باید عام قبل از خاص ذکر می‌شد. علاوه بر این که دلیلی بر اختصاص مأموریت ابلاغ وحی به رسولان نداریم».^۳

علامه طباطبایی تفاوت بین رسول و نبی را چنین بیان می‌فرماید:

«نبی کسی است که صلاح معاش و معاد از قبیل اصول دین و

۱. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید، ص ۲۳۸.

۲. خرازی، سید محسن، بذایة المعارف، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید، ص ۲۳۸.

فروع دین را بنا بر مقتضای عنایت الهی که همان هدایت مردم به سعادت و خوشبختی است، برای مردم بیان می‌کند و رسول کسی است که حامل رسالت و پیام خاصی است که مشتمل بر اتمام حجت است و مخالفت با آن هلاکت یا عذاب و مشابه آن را به دنبال دارد.^۱

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که تعریف صحیح نبی همان است که پیش از این از برخی اندیشمندان نقل نمودیم: «نبی انسان کاملی که از جانب خدای تعالی به وسیله وحی خبر می‌دهد.»^۲ و تفاوت آن با رسول نیز تفاوتی است که در بیان علامه طباطبایی مطرح شد؛ یعنی رسول حامل رسالت و پیام خاصی است که مشتمل بر اتمام حجت است و مخالفت با آن هلاکت یا عذاب و مشابه آن را به دنبال دارد اما نبی لزوماً حامل چنین پیامی نخواهد بود؛ ظاهراً علامه نمی‌خواهد با این بیان اخبار رسول از جانب خدا به واسطه وحی را انکار کند؛ چراکه از مسلمات است که رسول نیز حامل وحی از جانب خداوند هست؛ در نتیجه نسبت بین نبی و رسول از جهت مصداق عموم و خصوص مطلق به عمومیت نبی است.^۳

برای اصطلاح امام نیز در کتب قدما تعریف‌های متفاوتی ارائه شده و تعریف واحد و رایجی به چشم نمی‌خورد؛ مثلاً شیخ صدوق (م

۱. طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲. خرازی، سید محسن، بدایة المعارف، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۱۳؛ مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید ص ۲۳۸.

۳۸۶ ق) می گوید: «امامت از «ائتمام بالإنسان» گرفته شده و ائتمام همان اتباع و اقتداء و عمل کردن به عمل او و سخن گفتن به سخن اوست»^۱ و شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) امامت را چنین تعریف می نماید: «امام آن انسانی است که به نیابت از نبی دارای ریاست گسترده در امور دین و دنیا است»^۲ و سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) تعریف خود از امامت را این گونه بیان می نماید: «امامت ریاست گسترده بالاصالة در دین است نه به نیابت از کسی که در دار تکلیف است»^۳ که ایشان با قید «نه به نیابت از کسی که در دار تکلیف است» کسانی را که به نیابت از امام حاضر در دار تکلیف ریاستی را به عهده دارند، از تعریف امامت خارج می کند؛ اما بعد از شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) تعریف امامت به «ریاست عامه در امور دین و دنیا» در بیان اغلب متکلمین شیعه رواج پیدا کرد؛ از جمله خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲)،^۴ کمال الدین میثم بن میثم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الهدایة فی الأصول والفروع، المقدمة، ص ۱۵۲؛ معانی الأخبار، ص ۶۹: «الإمامة إنما هي مشتقة من الائتمام بالإنسان والائتمام هو الاتباع و الاقتداء والعمل بعمله والقول بقوله».

۲. شیخ مفید، النکت الاعتقادیة، ص ۳۹: «الإمام هو الإنسان الذي له رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا نيابة عن النبي».

۳. سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴: «الإمامة رئاسة عامة في الدين بالاصالة لا بالنيابة عن هوفي دار التکلیف».

۴. طوسی، خواجه نصیرالدین، قواعد العقائد، ص ۸۳: «الإمامة رئاسة عامة دينية، مشتملة على ترغيب عموم الناس في حفظ مصالحهم الدينية والدنيوية وجرهم عما يضرهم بحسبها»؛ رسالة في الامامة، ص ۴۲۶.

بحرانی (م ۶۹۹)^۱، علامه حلی (م ۷۲۶)^۲، فاضل مقداد سیوری (م ۸۲۸)^۳، عبدالرزاق لاهیجی (م ۱۰۷۲)^۴، جعفر سبحانی (معاصر)^۵؛ البته برخی از این اندیشمندان مانند استاد سبحانی قید الهی بودن را نیز به تعریف اضافه نموده و گفته اند: «امامت ریاست گسترده الهی است»^۶ و با این قید در واقع دیدگاه شیعه در امامت را روشن تر بیان نموده اند؛ چراکه از دیدگاه شیعه، امامت لطف الهی و فعل خداوند و از اصول دین است و نیز انتصابی از جانب خداست نه انتخاب مردم یا اهل حل و عقد.

در مجموع به نظر می رسد اگر به این تعریف قید «نیابت از پیامبر یا امام پیشین» و نیز «بالاصاله» را اضافه کنیم، تعریفی جامع و مانع خواهد شد؛ چراکه با قید نیابت از پیامبر، از طرفی تعریف شامل پیامبرانی همچون

۱. بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام، ص ۱۷۴؛ «الامامة ریاسة عامة فی امرالدین والدنیا بالاصالة».

۲. علامه حلی، تسلیک النفس الی حظيرة القدس، ص ۱۹۹؛ «الامامة رئاسة عامة فی امور الدین والدنیا لشخص من الاشخاص».

۳. فاضل مقداد، الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، ص ۸۷؛ «ریاسة عامة لشخص من الاشخاص فی امور الدین والدنیا بحق الاصالة».

۴. لاهیجی، عبدالرزاق، گوهر مراد، ص ۴۶۲، «ریاست عامه مسلمین در امور دنیا و دین بر سبیل خلیفگی و نیابت از پیغمبر صلی الله علیه وآله».

۵. سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الكتاب والسنة والعقل؛ ج ۴، ص ۸۰؛ «الامامة رئاسة عامة فی امور الدین والدنیا... والأولی أن تعترف الامامة بأنها رئاسة عامة الیهیة».

۶. همان.

پیامبر اسلام که امام نیز بوده اند، نمی شود و از طرفی امامان بعدی را نیز در برمی گیرد و با قید بالاصاله نائبان خاص یا عام امام را در ذیل تعریف داخل می کند؛ پس امامت به زعم راقم این سطور عبارت است از: «ریاست عام الهی و بالاصاله به عنوان جانشینی از پیامبر یا امام پیشین»؛ البته این تعریف مربوط به امامتی است که ما برای امامان و جانشینان پیامبر معتقدیم؛ اما طبق باور ما اشکالی ندارد که یک نبی در عین دارا بودن مقام نبوت دارای مقام امامت نیز باشد و در این صورت دیگر قید نیابت از پیامبر ضرورتی نخواهد داشت.

از آنجاکه در این بخش نیز همت بر مقایسه جایگاه مطلق امامت با نبوت است، مناسب ترین است که امامت را به صورت مطلق تعریف نماییم و از قید فوق صرف نظر نماییم؛ در نتیجه تعریف مختار از امامت چنین است: «ریاست عام الهی و بالاصاله».

نکته مهمی که در اینجا ذکر آن ضروری به نظر می رسد این است که اگرچه تعریف امامت به «ریاست عامه در امور دین و دنیا» یا تعاریف نزدیک به آن از سوی متکلمین شیعه و حتی برخی متکلمین اهل سنت مانند تفتازانی (م ۷۹۳.ق)^۱ و میرسید شریف ایجی مطرح شده اما مهم تر از تعریف مذکور نوع تبیین این تعریف است؛ چراکه تفسیرها و تبیین هایی که متکلمین اهل سنت به خصوص در مقام تعیین مصداق، از این تعریف ارائه نموده اند، با ظاهر این تعریف سازگاری ندارد؛

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

به عنوان مثال ظاهرا این تعریف این است که امام باید علم گسترده و عصمت داشته باشد تا بتواند دارای مقام ریاست عامه در امور دین و دنیا باشد، اما اهل سنت نه عصمت را در امام شرط می دانند نه علم گسترده را لازم می شمارند. عبدالرزاق لاهیجی، متکلم شیعی در قرن یازدهم که دقت او در تحلیل تاریخی مسائل کلامی کم نظیر است، تشابه ظاهری تعاریف شیعه و اهل سنت از امامت را معمایی تلقی محسوب نموده اند که باید حل شود؛ بیان ایشان در این زمینه می تواند تعریف امامت نزد شیعه را نیز روشن تر سازد:

«و از عجایب امور آن است که تعریف مذکور برای امامت متفق علیه است میان ما و مخالفین ما؛ و حال آنکه هیچ یک از خلفا و ائمه که ایشان مختص اند به قول به امامت ایشان، متّصف نیستند به جمیع امور معتبر در مفهوم امامت به تعریف مذکور. چه ریاست در امور دین لا محاله موقوف است بر معرفت امور دینیّه، بالضروره؛ و ایشان عالم بودن امام را شرط نمی دانند در امامت؛ و مدّعی آن هم نیستند که هیچ یک از ائمه ایشان عالم به جمیع امور دین بوده اند و نیز ریاست در امور دین موقوف است به عدالت بالضروره؛ و ایشان آن را نیز شرط ندانسته اند و تصریح به عدم اشتراط این دو امر؛ در اکثر کتب ایشان موجود است، از جمله در «شرح مقاصد» گفته: که یکی از اسباب انعقاد خلافت قهر و غلبه است و هر که متصدی امامت به قهر و غلبه شود بدون بیعت، اگرچه فاسق یا جاهل باشد علی الاظهر منعقد شود خلافت برای او. نیز گفته: «و یجب طاعة الإمام ما لم

یخالف حکم الشّرع سواء كان عادلاً أو جائراً^۱ و همچنین در سایر کتب ایشان چنانکه برادنی متتبعی پوشیده نیست؛ و نیز خلیفگی از پیغمبر موقوف است به اذن پیغمبر بالضرّوره^۲

شیعه امامیه معتقد است که حسب مقتضای ادله، امامت منصبی مقدس، الهی و برخوردار از صفات و شرایط خاصی مانند عصمت و علم کامل است که تعیین مصداق آن باید توسط وحی و خداوند صورت گیرد (یعنی معتقد به نصب امام از سوی خدای متعال است) و به همین دلیل امامت از دیدگاه شیعه از اصول دین محسوب می‌شود نه از فروع دین؛ برخلاف اهل سنت که امامت را منصبی اجتماعی و سیاسی و دنیایی می‌دانند و راه تعیین امام را بیعت، اجماع اهل حل و عقد، نص خلیفه پیشین یا غلبه و زور^۳ می‌دانند و به همین دلیل آن را از فروع دین به حساب می‌آورند.

به دلیل همان اختلاف فوق، شیعه وجوب امامت را وجوب کلامی می‌داند و حال آنکه اهل سنت وجوب آن را فقهی می‌دانند.

همان‌طور که گفتیم در نگاه به صفات امام نیز امامیه قائل به صفات حداکثری است و برای امام عصمت و علم الهی افاضی را لازم می‌داند و حال آنکه اهل سنت چنین صفاتی را لازم نمی‌دانند؛ که توضیح و تفصیل

۱. همان، صص ۲۳۴-۲۳۳.

۲. فیاض لاهیجی، گوهر مراد، ص ۴۶۲.

۳. غزالی، ابوحامد، احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۴۱؛ تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۳، ص ۴۷۰؛ ایجی، عضدالدین، شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۵۱.

این مطلب در گفتارهای بعدی خواهد آمد.
 حال که تعریف امام و نبی و رسول از دیدگاه کلامی شیعه روشن شد، می‌توان بحث از نسبت بین نبی و رسول با امام را پیش کشید.
 شیخ طوسی که از برجسته‌ترین و نیز از قدمای متکلمین شیعه محسوب می‌شود، دو دیدگاه عمده در باب اختلاف را چنین مطرح می‌نماید:

«بیشتر علما و بزرگان شیعه معتقدند مفهوم امام غیر از مفهوم نبی است و از جهت مصداق هم لازم نیست که هر نبی‌ای امام و هر امامی نبی باشد. در مقابل عده‌ای دیگر قائل‌اند که نمی‌توان امامت را جدای از نبی دانست و ممکن نیست که کسی نبی باشد ولی امام نباشد.»^۱

دیدگاه دوم که امامت را لازمه نبوت می‌داند، به دلایل متعددی از جمله رسیدن حضرت ابراهیم علیه‌السلام به مقام امامت پس از سال‌ها نبی بودن^۲، مبعوث شدن طالوت به فرمانروایی بنی‌اسرائیل در حضور پیامبران‌ها و... مردود است. شیخ طوسی این دیدگاه را با بیان قرآن کریم درباره داستان طالوت و نیز خلافت هارون از جانب موسی علیهما‌السلام و... این چنین به بوته نقد می‌کشد:

«خداوند متعال در آیه شریفه ۲۴۷ سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «و پیامبرشان به آن‌ها گفت: همانا خداوند طالوت را فرمانروای شما

۱. شیخ طوسی، الرسائل العشر، ص ۱۱۱.

۲. بقره، ۲، آیه ۱۲۴ که ارتباط این آیه با مطلب فوق را در قسمت بعدی یعنی «امامت عهد آسمانی» تبیین خواهیم کرد.

قرارداد...»^۱ و مطابق این آیه ملک و فرمانروایی بر عهده کسی غیر از نبی است. همچنین مورد اختلاف نیست که هارون علیه السلام قطعاً از جانب خداوند متعال نبی بوده و به او وحی می شده است و درعین حال موسی علیه السلام هنگام عزیمت به میقات پروردگار، او را به عنوان جانشین و خلیفه خود برای تدبیرامتش قرارداد؛ آنجا که قرآن کریم می فرماید: «جانشین من در قوم من باش و اصلاح کن و از راه مفسدین پیروی مکن»^۲؛ اگر لازمه مقام نبوت فرمانروایی هم بود، احتیاجی به استخلاف او توسط موسی علیه السلام نبود...»^۳

با توجه به تعاریفی که پیش از این طرح نمودیم نیز، صحت و سقم این دو دیدگاه روشن می گردد؛ همان طور که گفتیم نبی یعنی «انسان کاملی که از جانب خدای تعالی به وسیله وحی خبر می دهد» و رسول نیز که تنها به دسته ای از انبیاء اطلاق می شود عبارت است از «نبی ای که حامل رسالت و پیام خاصی است که مشتمل بر اتمام حجت است و مخالفت با آن هلاکت یا عذاب و مشابه آن را به دنبال دارد»؛ اما امام «کسی است که بالاصالة دارای ریاست عام الهی است»؛ از این تعاریف روشن است که در نبی و رسول به هیچ وجه ریاست عام الهی شرط نشده است؛ اگرچه داشتن چنین ریاستی نیز نفی نشده است؛ شیخ طوسی در بیانی مشابه می گوید:

۱. بقره، ۲، آیه ۲۴۷: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً...».

۲. اعراف، ۷، آیه ۱۴۲: «اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».

۳. شیخ طوسی، الرسائل العشر، صص ۱۱۱-۱۱۳.

«از لفظ و واژه «امام» دو معنی قابل استفاده است: يك معنی مقتدا بودن امام در افعال و گفتارش است. این معنی بامعناى لغوی، مناسبت کامل دارد و به همین دلیل امام جماعت را امام نامیده‌اند. معناى دیگر آن، کسی است که به سیاست و تدبیر امت می‌پردازد و به دفاع از حریم جامعه دینی و جنگ با دشمنان آن برمی‌خیزد و ولایت و سرپرستی والیان امرو قضاات را بر عهده می‌گیرد و حدود را اقامه می‌کند. بنا بر معنای نخست، امام بانی نبی تفاوتی ندارد؛ زیرا نبی نیز کسی است که اقتدا به سخن و کردارش واجب است و مطابق این معنی هرنبی‌ای امام نیز هست؛ اما بنا بر معنای دوم بر هرنبی‌ای واجب نیست که قیّم تدبیر امور خلق شده و به جنگ با دشمنان و دفاع از امر الهی و... بپردازد؛ چرا که ممکن است اقتضای مصلحت این باشد که نبی‌ای مبعوث و مکلف به ابلاغ مصالح خلق بشود ولی مکلف به تأدیب و جنگ و تولیت امور نباشد و کسانی که چنین اموری را در نبی واجب می‌دانند از حقیقت دور افتاده‌اند و حجت و دلیلی بر ادعای خود ندارند»^۱

از طرفی در تعریف امامت به معنای مطلق نیز ویژگی‌های «خبر از وحی الهی دادن» و «حامل رسالت الهی بودن» نفی نشده است؛ بنابراین مفاهیم نبی، رسول و امام اگرچه از جهت مفهوم مغایرت دارند اما در مصداق قابل جمع خواهند بود و هیچ اشکالی ندارد که یک شخص هم نبی باشد، هم رسول و هم امام؛ همان گونه که این سه مقام در پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت ابراهیم و برخی انبیاء دیگر جمع

۱. همان، صص ۱۱۲-۱۱۱.

شد؛ اما از آنجاکه پیامبر اسلام، پیامبر خاتم است و از ضروریات دین اسلام است که نبوت و رسالت خاتمه یافته است، قطعاً این دو جایگاه بعد از رحلت پیامبر ختم شده و تنها جایگاهی که در این زمان می توان تصور نمود، مقام امامت است و حتی انبیاء زنده همچون حضرت عیسی و حضرت خضر علیهم السلام نیز دارای نبوت بالفعل نیستند؛ بنابراین بعد از رحلت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هیچ امامی مطلقاً نمی تواند دارای مقام نبوت و رسالت بالفعل نیز باشد و درست به همین دلیل است که بسیاری از اندیشمندان شیعه در تعریف امامت نیابت از پیامبر را شرط نموده اند و ما پیش از این، نمونه ای از این تعاریف را ذکر کردیم.^۱

امامت، عهد آسمانی

مقام امامت از دیدگاه آیات الهی دارای چنان عظمتی است که وقتی خداوند متعال می خواهد وعده اعطای این مقام را به یکی از پیامبران اولوالعزم خویش یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام بدهد، از آن به «عهدی» تعبیر می کند.

آیه شریفه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره چنین می فرماید:

«(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد، خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار می دهم!» ابراهیم

۱. شیخ مفید، النکت الاعتقادیة، ص ۳۹: «الإمام هو الإنسان الذي له رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا نيابة عن النبي».

عرض کرد: «از ذریه و فرزندان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند)»^۱.

والایی این مقام به قدری است که حتی خداوند کلمه عهد را به صورت «العهد» هم ذکر نمی‌کند، بلکه عهد را با اضافه کردن به یاء متکلم به خودش نسبت می‌دهد تا با این انتساب بزرگی و عظمت آن را به وضوح نمایان کند.

از جمله نکات دیگری که با توجه به آیه می‌توان در جهت عظمت مقام امامت از آن یاد کرد این است که مقام امامت را که خداوند از آن به «عهدی» تعبیر نموده است، به عنوان پاداشی در برابر امتحانات بسیار سنگین الهی به ابراهیم وعده می‌دهد؛ امتحاناتی مثل وارد شدن در آتش، هجرت و رها کردن همسر و ناموس خود در بیابان‌های حجاز، بچه دار نشدن تا سنین پیری و در نهایت فرزند دل‌بندش اسماعیل که خداوند او را بعد از عمری بی‌فرزندی به ایشان عنایت نموده است، آن هم پس از اینکه این فرزند رشد کرده و به سنین نوجوانی یا جوانی رسیده است، دستور می‌رسد که باید این فرزند را با دستان خود در راه خدا ذبح کنی.

خداوند نیز پس از اینکه ابراهیم علیه السلام تمامی این امتحانات را با

۱. بقره، ۲، آیه ۱۲۴: «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

موفقیت پشت سر می گذارد، در مقام اعطای پاداشی عظیم به او، وعده اعطای جایگاه بسیار والای امامت می دهد و این نشانگر آن است که رسیدن به مقام امامت جز با سپری نمودن مراحل سخت آزمایش های طاقت فرسای الهی میسر نمی شود.

علامه طباطبایی در این باره چنین می فرماید:

«جمله: (و چون ابراهیم را پروردگارش آزمایش ها نموده و او در همه آن ها پیروز گردید و بدین جهت پروردگارش گفت: من تو را امام خواهم کرد...)، دلالت دارد که این امامت که خدا به او بخشید، بعد از امتحان هایی بوده که خدا از او کرد و معلوم است که این امتحانات همان انواع بلاهایی بوده که در زندگی بدان مبتلا شده و قرآن کریم به آن ها تصریح کرده که روشن ترین آن امتحان ها و بلاها، داستان سربردن از فرزندش اسماعیل بوده، می فرماید: (قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ) تا آنجا که می فرماید: إِنَّ هَذَا لَهَوُ الْبَلَاءِ الْمُبِينُ، پسر من در خواب می بینم که من به دست خودم ترا ذبح می کنم - تا آنجا که می فرماید - به درستی که این بلائی است آشکارا»^۱،^۲

ذکر این نکته نیز ضروری است که اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم علیه السلام در زمانی است که ایشان سال های طولانی مقام نبوت را دارا بوده و پس از طی نمودن امتحانات و بلاهای بزرگ در سن

۱ صافات، ۳۷، آیه ۱۰۱ و ۱۰۶.

۲ طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی، محمد باقر، ج ۱، ص ۴۰۶.

پیری به مقام امامت دست می‌یابد؛ دلیل این ادعا نیز چند نکته است: کلمه «إمامًا» در عبارت «إِنِّي جاعلك للناس إمامًا» مفعول به دوم برای جاعلك است و اسم فاعل به تصریح دانشمندان علم نحو^۱، فقط وقتی می‌تواند عمل کند که زمانش حال یا آینده باشد و در صورتی که بر زمان گذشته دلالت کند نمی‌تواند به «إمامًا» نصب دهد.

این وعده الهی خود از طریق وحی به حضرت ابراهیم علیه السلام ابلاغ شده است؛ و این یعنی حضرت هنگام دریافت این وعده شیرین، دارای مقام نبوت بوده است و معنا ندارد که به کسی که این مقام را داراست دوباره وعده اعطای همان مقام داده شود و این تحصیل حاصل است؛ در نتیجه این ادعا که این وعده همان اعطای مقام نبوت باشد و مربوط به گذشته، ادعایی پوچ و بی‌اساس است.^۲

اگر هم کسی اشکال کند که «ممکن است این اولین وحی بوده باشد که رسیدن به مقام نبوت را به ایشان ابلاغ می‌نماید»، در جواب خواهیم گفت: این وعده الهی پس از موفقیت حضرت ابراهیم علیه السلام در ابتلائات و آزمایشات متعدد و طاقت فرسا از جمله ذبح اسماعیل و در سنین پیری^۳ به ایشان داده شده است و خداوند این وعده را به عنوان

۱ مانند: سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، البهجة المرضیة علی الفیة ابن مالک، ص ۲۸۸.

۲ طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی، محمد باقر، ج ۱، ص ۴۰۹.

۳ ابراهیم، ۱۴، آیه ۳۹: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ

پاداشی الهی و عظیم به او ابلاغ می نماید. این نکته آنگاه واضح تر می شود که بدانیم که فرمان ذبح اسماعیل نیز که پیش از این وعده الهی به حضرت داده شده، به وسیله وحی به ایشان ابلاغ شده است؛^۱ بنابراین نمی توان وعده الهی امام قراردادن او را اولین وحی به ایشان دانست.

نکته مهم دیگری که در این آیه شایسته ذکر است، این است که وقتی حضرت ابراهیم این وعده شیرین الهی را دریافت می کند، به شوق آمده و از خداوند درخواست همین مقام والا را برای فرزندانی از نسل خویش مطرح می نماید و خداوند متعال در پاسخ به این درخواست، نه به صورت مطلق این درخواست را قبول و نه رد می کند؛ بلکه یک جمله کلیدی و یک قانون و سنت همیشگی الهی را بیان می کند و می فرماید: «عهد من (امامت) به ظالمین نمی رسد»^۲ و این چنین خداوند متعال مقام امامت

رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ»؛ ترجمه: «حمد خدای را که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛ مسلماً پروردگار من، شنونده (و اجابت کننده) دعاست»؛ مطابق این آیه خداوند اسماعیل را در سنین پیری به ابراهیم علیهما السلام اعطا فرمود؛ و سال ها پس از آن یعنی در سنین نوجوانی یا جوانی اسماعیل فرمان ذبح صادر شده است و وعده امامت که در آیه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره بیان شده، پس از این ابتهالات بوده است. رک: طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی، محمد باقر، ج ۱، ص ۴۰۶.

۱. صافات، ۳۷، آیه ۱۰۲: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»؛ ترجمه: «هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسر من! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدر من! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت».

۲. بقره، ۲، آیه ۱۲۴: «لَا يَهْدِي الظَّالِمِينَ».

را برای همه کسانی که مرتکب ظلم شده یا می شوند، رد می کند و این خود بار دیگر نشان دهنده عظمت شأن و جایگاه امامت است و به نوعی می تواند فرعی بر عبارت «عهدی» و تأکیدی مجدد بر آن باشد، به این بیان که عهد و پیمانی که از آن خداست، امکان ندارد به ظالمین تعلق بگیرد و این نیز تأکیدی دوباره بر رفعت و ولایی جایگاه امام است.

در نتیجه می توان گفت: اعطای مقام امامت به ایشان پس از طی شدن سال های طولانی نبوت و به عنوان پاداشی گرانمایه در برابر آن امتحانات عظیم الهی و نیز عدم امکان دستیابی ظالمین به این مقام، همگی نشان دهنده عظمت فوق العاده ی جایگاه امامت به عنوان عهدی الهی و آسمانی می باشد.

امامت، منصبی آسمانی

از جمله مطالب بسیار مهم و کلیدی دیگری که در مباحث کلامی مربوط به امامت مورد توجه ویژه متکلمین قرار گرفته و یکی از گلوگاه های اصلی اعتقادی شیعه محسوب شده و به نوعی می تواند ریشه اصلی اختلاف با اهل سنت محسوب شود، این است که آیا تعیین مصداق امام با انتخاب مردم یا نخبگان و امثال آن صورت می گیرد و خداوند این امر را به مردم واگذار نموده است یا با انتصاب از سوی خداوند است و خداوند، خود عهده دار این کار عظیم است و به هیچ وجه آن را به مردم واگذار نکرده است؟

شیعه راه اول را مردود دانسته و معتقد است با توجه به ادله عقلی و

نقلی اعم از آیات و روایات، این امر فقط و فقط در حیطه اختیارات پروردگار متعال است و جزا و هیچ کس - حتی پیامبر گرامی اسلام - حق ندارد قدمی در مسیر تعیین امام بردارد و امام باید منصوب از جانب خدا باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در این زمینه فقط مأمور ابلاغ است نه انتخاب‌گر.

به عبارت دیگر پیامبر از طرف خداوند، تنها می‌تواند امام را به بشر معرفی می‌کند، نه این که خود پیامبر جانشینش را تعیین نماید و به همین دلیل است که از نظر شیعه، فقط کسی امام است که پیامبر یا امام پیشین بر امامت او تصریح کرده باشد و اندیشمندان شیعه برای باورند که پیامبر صلی الله علیه و آله امت را بعد از خود بلا تکلیف رها ننموده و در مواضع متعددی از جمله غدیر خم به روشنی و در مقابل دید همگان، جانشین تعیین شده از جانب خداوند را به مردم معرفی کردند.

از دیدگاه شیعه نه تنها نصوص متعددی در این زمینه وارد شده است، بلکه نصوص صادر شده در این زمینه به دلیل تواتر، قطعی الصدور بوده و دارای دلالت قطعی و بسیار صریح و روشن است؛ به گونه‌ای که به هیچ وجه قابل تأویل و توجیه به معانی دیگری غیر از امامت امامان شیعه علیهم السلام نیستند.

در مقابل اهل سنت معتقدند پیامبر در رابطه با تعیین جانشین خود سخنی نگفته‌اند و نصوص صادر شده از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره تعیین مصادیق امامت را نیز زیر سؤال می‌برند و دست به تأویل و

توجیهات غیرمنطقی می‌زنند و تعیین جانشین را برعهده امت می‌دانند.

این بحث به این دلیل لازم است در این کتاب مورد بررسی قرار گیرد که معلوم گردد آیا اقتدای پیامبر اولوالعزم حضرت مسیح علیه السلام به شخصی که منصبی الهی و مقدس دارد، منطقی و قابل دفاع است یا اقتدای ایشان به شخصی که صرفاً منتخب مردم بوده و دارای منصبی دنیایی و سیاسی است؟ بنابراین لازم است که ما مبانی فکری هردو طیف را در این زمینه مورد واکاوی قرار دهیم. به همین دلیل در این قسمت ادله شیعه را طرح خواهیم نمود و در گفتار دوم فصل حاضر مبانی فکری اندیشمندان اهل سنت را تبیین خواهیم کرد، ان شاء الله.

برخی از مهم‌ترین ادله شیعه بر انتصابی بودن امامت

دلیل عقلی

متکلمان امامیه برای ضرورت تعیین و نصب امام از طرف خداوند و معرفی او با تنصیص رسول یا امام پیشین، دلایل و براهین متعددی را ذکر کرده‌اند؛ از جمله مهم‌ترین دلایل عقلی می‌توان به صفاتی که باید در امام وجود داشته باشد اشاره نمود؛ مانند عصمت، افضلیت، علم گسترده و ...^۱ و چون این صفات درونی است و شناخت آن‌ها با روش‌های معمول

۱. ذکر این نکته لازم است که هریک از این صفات در بیان متکلمین با ادله مختلف عقلی و نقلی اثبات شده است که در گفتار مربوط به اوصاف امام به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

یا با انتخاب مردم و یا حتی با استفاده از دقیق‌ترین سرویس‌های اطلاعاتی ناممکن است و حتی در صورت امکان شناخت یا انتخاب نیز، اطمینان به اینکه فرد منتخب همان معصوم واقعی است، جز از طریق وحی ممکن نیست؛ پس باید از جانب خدا تعیین گردیده و به واسطه پیامبر یا امام پیشین به مردم معرفی شود.

درفرازهایی از یک حدیث زیبا و گران‌مایه از امام رضا علیه‌السلام چنین می‌خوانیم:

«آیا [مردم] قدر و موقعیت امامت را در میان امت می‌دانند تا اختیار و انتخاب آنان در آن روا باشد؟ به‌راستی امامت اندازه‌ای فراتر و مقامی بالاتر و موقعیتی بالاتر و آستانی منبع‌ترو عمقی فروتر از آن دارد که مردم با عقل خود بدان رسند یا با رأی و نظر خود آن را درک کنند یا به انتخاب خود امامی بگمارند... امام کسی است که از گناهان پاک است و از عیوب برکنار است، به دانش مخصوص است و به حلم و بردباری موسوم، نظام دین است و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کفار، امام یگانه روزگار خود است، کسی با او برابر نیست و دانشمندی با او همسر نیست، جایگزین ندارد، مانند و نظیر ندارد، بدون تحصیل مخصوص به فضل و از طرف مفضل بدان اختصاص یافته، کیست که به حق شناسایی امام برسد یا تواند او را انتخاب کند؟ هیئات هیئات، خردها دربارهاش گمراه‌اند و خاطرها در گم‌گاه، عقل‌ها سرگردان و چشم‌ها بی‌دید، بزرگان در اینجا کوچک‌اند و حکیمان در حیرت و بردباران کوتاه‌نظر و هوشمندان گیج و نادان و شعرالال و گنگ و ادبان درمانده و سخن‌دانان بی‌زبان، شرح

يك مقامش نتوانند و وصف يکي از فضائلش ندانند، همه به عجز معترف‌اند، چگونه توان کنهش را وصف کرد و اسرارش فهمید؟ چطور کسی به جای او ایستد و حاجت مربوط به او برآورد؟ نه چطور؟ از کجا؟ او در مقام خود اختیاری است که برافروزد و از دسترس دست‌یازان و وصف و اصفان فراتر است، انتخاب بشر کجا به این پایه رسد، عقل کجا و مقام امام کجا؟ کجا چنین شخصیتی یافت شود گمان برند که در غیر خاندان رسول (ص) امامی یافت شود؟ خودشان تکذیب خود کنند، بیهوده آرزو برند و به گردنه بلند لغزانده‌ای گام نهند که آن‌ها را به نشیب پرتاب کند، خواهند به عقل نارسای خود امامی سازند و به رأی گمراه‌کننده خود پیشوائی پردازند، جزدوری از مقصود حق بهره نبرند، خدا آن‌ها را بکشد تا کی دروغ گویند به پرتگاه درآمدند و دروغ بافتند و سخت به گمراهی افتادند و به سرگردانی گرفتار شدند، دانسته و فهمیده امام خود را گذاشتند و پرچم باطل افراشتند: «شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود، از این‌رو آنان را از راه (خدا) بازداشت درحالی که بینا بودند»^۱ از انتخاب خدای جل جلاله و رسول خدا (ص) روی برتافتند و به انتخاب باطل خویش گراییدند باینکه قرآن بدان‌ها می‌گوید: «پروردگار تو هر چه بخواهد می‌آفریند و هر چه بخواهد برمی‌گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند؛ منزه است خداوند و برتر است از همتایانی که برای او قائل می‌شوند!»^۲ خدا فرموده است: «هیچ مرد وزن

۱. عنکبوت، ۲۹، آیه ۳۸: «... وَرَبِّنَا لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَاهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ».

۲. قصص، ۲۸، آیه ۶۸: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ».

با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است^۱ و فرموده است: «شمارا چه می شود؟! چگونه داوری می کنید؟* آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید* که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شماست* یا اینکه عهد و پیمان مؤکد و مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را حکم کنید برای شما باشد* از آن ها بپرس کدام یک از آنان چنین چیزی را تضمین می کند؟! یا اینکه معبودانی دارند که آن ها را شریک خدا قرار داده اند (و برای آنان شفاعت می کنند)؟! اگر راست می گویند معبودان خود را بیاورند!»^۲ و خدای عزوجل فرموده است: «آیا آن ها در قرآن تدبّر نمی کنند، یا بردل هایشان قفل نهاده شده است؟^۳» یا «... می گفتند: «شنیدیم!» ولی در حقیقت نمی شنیدند!»^۴ بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کرویالی هستند که اندیشه نمی کنند* و اگر خداوند خیری در آن ها می دانست، (حرف حق را) به گوش آن ها می رساند؛ ولی (با این حال که دارند)، اگر حق را به گوش آن ها برساند، سرپیچی کرده و روگردان

۱. احزاب، ۳۳، آیه ۳۶: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا».

۲. قلم، ۶۸، آیه ۴۱-۳۶: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷) إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (۳۸) أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (۳۹) سَأَلْتَهُمْ أَتَيْتُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ (۴۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۱)».

۳. محمد، ۴۷، آیه ۲۴: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُتُورَ إِنْ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا».

می‌شوند.^۱ چگونه می‌توانند امام اختیار کنند بآنکه باید امام شخصیتی باشد که دانا باشد و هیچ جهلی نداشته باشد و راعی و سرپرستی باشد که شانه خالی نکند و نکول ننماید و معدن قدس و طهارت و نور و زهد و علم و عبادت باشد و مخصوص باشد به دعوت از طرف رسول خدا و از جانب او معین شود؛ از نژاد فاطمه زهراء مطهره بتول باشد؛ در نسب او تیرگی و گفتگو نباشد و از بالاترین خاندان در قبيله قریش و کنگره رفیع بنی‌هاشم و عترت رسول اکرم و پسند خدای عزوجل باشد؛ شرف اشراف و زاده عبد مناف باشد؛ شکافنده حقائق علم و دارای مقام کامل بردباری و حلم باشد؛ مملو از معنویات امامت و دانای به تدبیر و سیاست باشد؛ واجب الاطاعه باشد و به امر خدا قیام کند و ناصح بندگان خدا و حافظ دین خدای عزوجل باشد...»^۲

۱. انفال، ۸، آیه ۲۳-۲۱: «... قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۲۲) وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳)».

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۰: «هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْأَسِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ... هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْأَسِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرُهُ لَا يَدَانِيهِ أَحَدٌ وَلَا بُعَادُهُ عَالِمٌ وَلَا يُوْجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا تَنْظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ ظَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اكْتِسَابٍ بَلْ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارَهُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ صَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَسَّتِ الْعُيُونُ» (۱) وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ

سید مرتضی از اندیشمندان متقدم شیعه در مقام تبیین لزوم انتصاب الهی امام، اساساً انتخاب امام توسط مردم را جاری مجرای تکلیف ما لا یتقوا دانسته است. بیان او چنین است:

الْحُكَمَاءُ وَخَصِرَتِ الْخُطْبَاءُ وَجَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَكَلَّتِ الشَّعْرَاءُ وَعَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَغَيِبَتِ
الْبُلْغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ وَأَفْرَّتِ بِالْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ وَكَيْفَ
يُوصَفُ بِكُلِّهِ أَوْ يُنَعَّتُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَيُعْنِي غَنَاهُ
لَا كَيْفَ وَأَتَى وَهُوَ بِحَيْثُ التَّجَمُّعِ مِنْ يَدِ الْمُتَنَازِلِينَ وَوَصَفِ الْوَاصِفِينَ فَأَتَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ
هَذَا وَأَتَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا وَأَتَيْنَ يُوجَدُ مِثْلَ هَذَا أَتَظُنُّونَ أَنَّ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ
الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ص كَذَّبْتَهُمْ وَاللَّهِ أَنْفُسُهُمْ وَمَتْنُهُمُ الْأَبَاطِيلُ فَأَتَقَفُوا مُرْتَقَى صَعْبًا دَحْضًا
تَرَلَّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ زَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولِ حَازِرَةٍ بَاطِرَةٍ نَاقِصَةٍ وَأَرَاءِ مُضِلَّةٍ
فَلَمْ يَزِدُوا مِنْهُ إِلَّا بَعْدًا قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَتَى يُؤْفَكُونَ* وَلَقَدْ زَامُوا صَعْبًا وَقَالُوا إِفْكَاً وَصَلُّوا
ضَلَالًا بَعِيدًا وَوَقَعُوا فِي الْخِيَرَةِ إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَنْ بَصِيرَةٍ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ
فَصَدَّاهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ رَغِبُوا عَنْ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَاخْتِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ
أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ وَالْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ
رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَقَالَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ
تَدْرُسُونَ إِنْ لَكُمْ فِيهِ لِمَا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنْ لَكُمْ لِمَا
تَحْكُمُونَ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ رَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَقَالَ
عَزَّ وَجَلَّ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا أَمْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا
يَفْقَهُونَ أَمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا
يَعْقِلُونَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ أَمْ قَالُوا
سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا بَلْ هُوَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فَكَيْفَ لَهُمْ
بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ وَالْإِمَامَ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَرَاعٌ لَا يَنْكُلُ مَعْدِنُ الْقُدُسِ وَالظَّاهَرَةُ وَالنُّسُكُ وَ
الرَّهَادَةُ وَالْعِلْمُ وَالْعِبَادَةُ مَخْضُوضٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ ص وَنَسْلُ الْمَطَهَّرَةِ الْبَثُولِ لَا مَعْمَرَ
فِيهِ فِي نَسَبٍ وَلَا تَدَانِيَهُ ذُو حَسَبٍ فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ وَالدَّرَجَةُ مِنْ هَاشِمٍ وَالْعَشْرَةُ مِنْ
الرَّسُولِ ص وَالرِّضَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَالْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ نَامِي الْعِلْمِ
كَامِلُ الْحِلْمِ مُضْطَلِعٌ بِالْإِمَامَةِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مَفْرُوضٌ بِالطَّاعَةِ قَانِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ ...».

«از جمله دلایل عقلی بر وجوب نص، این است که وقتی عصمت امام به خاطر دلایلی که قبلاً تقدیم کردیم واجب است و عصمت از طریق حواس غیر مُدرک است و همچنین دلیلی که منجر به علم به حال کسی که مختص این مقام است موجود نیست تا با نظریه ادله به آن‌ها دست‌یابیم، پس با صحت این موارد گریزی از وجوب نص بر امام معین یا اظهار معجزه که قائم مقام نص بر امام است، وجود ندارد و هر کدام از این دو امر که صحیح باشد، انتخاب و اختیار که مذهب مخالف است باطل می‌شود ... و بطلان [تکلیف به] انتخاب [توسط مردم] نیز به این دلیل است که تکلیف به آن، تکلیف به چیزی است که راه و دلیلی بر انجام آن وجود ندارد و این در قبیح بودن جاری مجرای تکلیف ما لایطاق است.»^۱

شیخ طوسی نیز با ذکر نکته‌ای مهم یادآور می‌شود که حتی علم خداوند به درست انتخاب کردن مردم هم نمی‌تواند توجیه خوبی برای جواز انتخاب امام توسط مردم باشد؛ چون لازمه علم خداوند به این امر، علم مردم به صحت انتخابشان نیست و مردم راهی برای اینکه یقین

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ج ۲، صص ۵-۸: «فمما يدل من طريق العقول على وجوب النص، أنَّ الإمام إذا وجبت عصمته بما قدمناه من الأدلة و كانت العصمة غير مدركة فتستفاد من جهة الحواس ولم يكن أيضا عليها دليل يوصل الى العلم بحال من اختص بها فيتوصل إليها بالنظر في الأدلة، فلا بدّ مع صحة هذه الجملة من وجوب النص على الإمام بعينه، أو اظهار المعجز القائم مقام النص عليه و أيّ الأمرين صحّ بطل الاختيار الذي هو مذهب المخالف و من أجله تكلفنا الدلالة على وجوب النص و إنما بطل من حيث كان في تكليفه مع ثبوت عصمة الامام تكليف لإصابة ما لا دليل عليه و ذلك في القبح يجري مجرى تكليف ما لا يطاق».

کنند که انتخابشان همان انتخاب خداست ندارند. بیان ایشان در این باره این چنین است:

«واجب است امام منصوب باشد به دلیل همان عصمتی که قبلاً وجوبش را ذکر کردیم. وقتی عصمت با حس، مشاهده، استدلال و تجربه قابل ادراک نباشد و غیر از خدای تعالی به آن علم نداشته باشد، واجب است که نصی بر آن بیاورد و...؛ چرا که امام بودن امام معلوم نمی شود مگر با نص یک نبی ... اگر گفته شود: «جایز است که خداوند متعال امت را به انتخاب امام مکلف کند، وقتی خداوند بداند که انتخاب مردم بر غیر معصوم واقع نخواهد شد؛ پس مکلف کردن آن ها به انتخاب امام حَسَن است.»، خواهیم گفت: «اعتباری به آن علم نیست؛ چرا که علم خدا به این که مردم غیر معصوم را انتخاب نمی کنند، برای حَسَن تکلیف کافی نیست؛ زیرا وقتی راهی برای فرق نهادن بین معصوم و غیر معصوم نباشد و خداوند آن ها را به انتخاب امام مکلف نماید، این تکلیف به چیزی است که راهی بر آن نیست و تکلیف به مالایطاق است و این همان است که ما قبیح بودنش را بیان کردیم و لازمه آن این است که انتخاب انبیاء و شریعت ها نیز - وقتی خداوند علم داشته باشد که انتخاب آن ها بر غیر نبی و آنچه به مصلحت آن ها است - [بر عهده مردم باشد] و تکلیف به خبر دادن از غیب نیز - وقتی خدا بداند که به صدق خبر می دهند - حَسَن می بود و این ها باطل است.»^۱

۱. شیخ طوسی، الاقتصاد فیما یترقی بالاعتقاد، صص ۳۱۳-۳۱۴: «و یجب ان یکون منصوباً علیه لما قدمناه من وجوب عصمته ولما کانت العصمة لا تدرک حساً ولا مشاهدۀ ولا استدلالاً ولا تجربه ولا یعلمها إلا الله تعالی وجب ان ینص علیه و یبینه

علامه حلی و محقق حلی نیز در این باره مطالب مشابهی دارند.^۱

دلایل نقلی

متکلمین برای اثبات این که جانشین پیامبر و امام فقط باید توسط خداوند تعیین شود، به آیات متعددی استناد نموده‌اند که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌نماییم:

در آیه شریفه عهدیتِ امامت^۲ گذشت که خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام این چنین وعده داد: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» یعنی «همانا من تورا امام برای مردم قراردادم (جعل کردم)» و فرمود «توبه انتخاب مردم، امام هستی» یا «حال که مردم تورا انتخاب کرده‌اند،

من غیره علی لسان نبی إذ المعجز لا بدّ ان یستند الی نص متقدم لأن الإمام لا یعلم انه امام الا بنص نبی فاذا نص علیه النبی، أودعی هو الامامة جاز ان یتظهر الله علی یده علما معجزا کما نقوله فی صاحب الزمان إذا ظهر فصار النص هو الأصل. فان قيل: هلا جاز ان یکلف الله تعالی الأمة اختیار الامام، إذا علم ان اختیارهم لا یقع إلا علی معصوم فیحسن تکلیفهم ذلك.

قلنا: لا معتبر فی العلم بذلك لأن علمه تعالی بأنهم لا یختارون إلا المعصوم لا یکفی فی حسن التکلیف لأنه إذا لم یکن طریقاً الی الفرق بین المعصوم و غیره و کلفوه اختیار المعصوم کان فی ذلك تکلیف لما لا دلیل علیه و هو تکلیف لما لا یتطاق و هو الذي بینا أنه قبیح و یلزم علی ذلك اختیار الأنبیاء و اختیار الشرائع إذا علم الله أنه لا یقع اختیارهم إلا علی نبی و علی ما هو مصلحة لهم و یلزم حسن تکلیف الأخبار عن الغائبات إذا علم انهم یخبرون بالصدق و ذلك باطل.

۱. علامه حلی، کشف المراد، ص ۱۸۱؛ محقق حلی، المسلك فی اصول الدین، ص ۲۱۰.

۲. بقره، ۲، آیه ۱۲۴: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

انتخاب مردم را تنفیذ می‌کنم» و...؛ و این همان معنای نصب امام است که از مهم‌ترین اعتقادات شیعه دوازده امامی است.

تعبیر «عهدی» در ادامه آیه نیز می‌تواند اشاره به همین نکته داشته باشد؛ به این بیان که امامت عهد و پیمان خود خداست و هیچ‌کس دیگری در عهد و پیمانی که مربوط به خداوند است حق ابراز نظر و دخالت ندارد؛ دلیل آن هم در ادامه بیان شده است، چراکه فرمود: «عهد من به ظالمین نمی‌رسد» و ظالم دارای اطلاق است و هرگونه ظلم کوچک و بزرگ در گذشته یا آینده و هرگونه ظلم به دیگران، ظلم به خود، یا ظلم به خدا را شامل می‌شود و مردمان و حتی نوابغ و نخبگان آن‌ها با پیشرفته‌ترین نظام‌های اطلاعاتی نیز توان تشخیص ظلم در همه مراتب و در تمام افراد بشر را ندارند، بنابراین نمی‌توانند مصداق امامی که هیچ ظلمی در هیچ مرتبه‌ای از او سر نزده باشد را تعیین نمایند و این کار فقط از عهده خداوند متعال برمی‌آید که عالم مطلق، قادر مطلق و حکیم مطلق است و از پیدا و نهان همه مخلوقات خود آگاه است و حتی ریزترین خطاها و گناهان و ظلم‌ها را می‌بیند و می‌داند.

در تفسیر نمونه ذیل آیه مذکور چنین آمده است:

«از آیه مورد بحث، ضمناً استفاده می‌شود که امام (رهبر معصوم همه جانبه مردم) باید از طرف خدا تعیین گردد، زیرا اولاً امامت يك نوع عهد و پیمان الهی است و بدیهی است چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است.

ثانیاً افرادی که رنگ ستم به خود گرفته‌اند و در زندگی آن‌ها نقطه

تاریکی از ظلم - اعم از ظلم به خویشان یا ظلم به دیگران - و حتی یک لحظه بت پرستی وجود داشته باشد، قابلیت امامت را ندارند و به اصطلاح امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد. آیا کسی جز خدا می تواند از وجود این صفت آگاه گردد؟^۱

در برخی آیات دیگر نیز وقتی سخن از خلیفه الهی به میان آمده است، خداوند متعال خود را جاعل خلیفه معرفی می نماید و این نکته حکایت از آن دارد که کسی که جانشین پروردگار در بین مخلوقات عالم می شود فقط و فقط باید توسط خداوند منصوب و تعیین گردد و هیچ کس دیگری حق دخالت در این امر را ندارد؛ مثلاً در آیه شریفه ۳۰ سوره مبارکه بقره می فرماید:

«(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا!» آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! ما تسبیح و حمد تو را بجا می آوریم و تو را تقدیس می کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.»^۲

و یا در آیه شریفه ۲۶ سوره مبارکه ص می فرماید:

«ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۴۴.

۲. بقره، آیه ۳۰: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند!»^۱

نیز در آیات شریفه ۷۲ و ۷۳ سوره مبارکه انبیاء می فرماید:

«و اسحاق و علاوه براو، یعقوب را به وی بخشیدیم؛ و همه آنان را مردانی صالح قراردادیم! * و آنان را پیشوایانی قراردادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن ها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می کردند.»^۲

در این آیه نیز خداوند متعال وقتی از امامت ابراهیم، اسحاق و یعقوب سخن به میان می آورد، این چنین می گوید: «و ما آن ها را پیشوایانی (امامانی) قراردادیم که به امر ما هدایت می کنند»؛ آلوسی که از مفسرین معروف و مشهور حنفی است نیز به این نکته اعتراف نموده و چنین می نویسد: «امامت مقامی است که از مواهب الهی به شمار می رود و با جعل خداست که شخصی امام می شود»^۳

همچنین خداوند در آیه شریفه ۵ سوره مبارکه قصص چنین فرموده

۱. ص، ۳۸، آیه ۲۶: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ».

۲. انبیاء، ۲۱، آیه ۷۲-۷۳: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عِبِيدِينَ».

۳. آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۵۰۲.

است: «ما می خواهیم بر مستضعفان زمین مَتّ نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم»^۱ و جالب اینجاست که وقتی حضرت موسی علیه السلام قصد دارد وزیری اتخاذ نماید، خودش وزیر را تعیین نمی کند، بلکه از خداوند درخواست می کند که وزیری برای او قرار دهد، آنجا که می فرماید: «و وزیری از خاندانم برای من قرار ده *برادرم هارون را!»^۲

و آیات دیگری نیز با تعبیری مشابه وجود دارد که همگی حکایت از آن دارد که مقام امامت و جانشینی پیامبر، آن چنان دارای عظمت است که غیر از خداوند متعال هیچ کس را یارای تشخیص و تعیین آن نیست. آیات مذکور آیتی است که به طور کلی از آن ها استنباط می شود که تعیین امام و جانشین پیامبر فقط توسط خداوند صورت می گیرد؛ اما علاوه بر این ها آیتی نیز وجود دارد که مطلب فوق را مفروض گرفته و به مرحله تعیین امام اشاره نموده یا به اطاعت آن ها امر می کند که این دسته همان آیتی است که متکلمین شیعه در بحث امامت به آن ها استدلال کرده اند؛ مانند آیات مائده / ۵۵، نساء / ۵۹ و ... که به جهت اختصار از ذکر آن ها خودداری می کنیم.

۱. قصص، ۲۸، آیه ۵: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».

۲. طه، ۲۰، آیه ۳۰-۲۹: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي».

اوصاف امام

این بحث در کتب کلامی مختلفی از شیعه و سنی مورد توجه ویژه قرار گرفته و تحت عناوینی مثل «صفات امام» یا «شرایط امامت» مورد بررسی قرار گرفته است و واکاوی آن‌ها به ما کمک خواهد نمود تا بهتر بتوانیم اقتدای حضرت مسیح علیه‌السلام به حضرت مهدی علیه‌السلام را تحلیل نماییم.

متکلمین در این زمینه فهرست‌های گوناگونی از صفات امام ارائه داده‌اند که از جامع‌ترین آن‌ها می‌توان به فهرست‌هایی که خواجه نصیرالدین طوسی در بین شیعه و سعدالدین تفتازانی در بین اهل سنت ارائه نموده‌اند، اشاره نمود.

سعدالدین تفتازانی از متکلمین اشاعره، هشت شرط را به این ترتیب بیان می‌کند:

«مکلف، حر، مرد، عادل، شجاع، مجتهد در اصول و فروع، مدبر و قریشی»^۱ و دلایل آن‌ها را نیز چنین بیان می‌نماید:

«چون غیر عاقل چه کودک چه دیوانه نمی‌تواند امور را آن گونه که سزاوار است به پادارند. عبد نیز به خدمت مولایش مشغول است [و تحت امر اوست] و برای امر امامت فارغ نیست و در چشمان مردم نیز کوچک شمرده می‌شود و هیبت ندارد و امرش امتثال نخواهد شد. زنان نیز عقل و دینشان ناقص است و از خارج شدن برای مشاهده حکم و معرکه‌های جنگ ممنوع شده است. فاسق

۱. تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد، ج ۵؛ ص ۲۴۴.

نیز صلاحیت امر دین را ندارد و اوامر و نواهی او قابل وثوق و اعتماد نیست؛ و ظالم هم موجب اختلال در امر دین و دنیا است و چگونه می تواند برای امامت صالح و شایسته باشد؟ و اصلاً وجود والی برای دفع ظالم است. آیا درخواست چوپانی و نگهداری گله از گرگ عجیب نیست؟ کافر نیز امرش روشن است [و نیاز به استدلال ندارد]. اکثر [متکلمین] شجاعت را نیز شرط کرده اند تا این که از اقامه حدود و مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمنان نترسد. مجتهد بودن در اصول و فروع نیز برای این است که توان قیام به امر دین را داشته باشد. باید در تدبیر امور صاحب نظر باشد تا در سیاست [و تدبیر جمهور] دچار خبط نشود... و امت برخلاف خوارج و اکثر معتزله اتفاق دارند بر اینکه قریشی بودن امام شرط است و دلیل ما سنت و اجماع است...»^۱

خواجه نصیرالدین طوسی که از متبحرترین متکلمین شیعه در اعصار

۱. همان: «یشترط فی الإمام أن یکون مکلفاً، حراً، ذکراً، عدلاً. لأن غیر العاقل من الصبی والمعتوه قاصر عن القيام بالأمر علی ما ینبغي؛ والعبد مشغول بخدمة السید، لا یفرغ للأمر، مستحقرفی أعین الناس، لا یهاب ولا یمتثل أمره والنساء ناقصات عقل و دین، ممنوعات عن الخروج الی مشاهد الحکم ومعارک الحرب؛ والفاسق لا یصلح لأمر الدین ولا یوثق بأوامره ونواهی؛ والظالم یختل به أمر الدین والدنیا و کیف یصلح للولایة؛ وما والی إلا لدفع شره. ألیس بعجیب استرعاء الذئب! وأما الکافر فأمره ظاهر وزاد الجمهور اشتراط أن یکون شجاعاً، لئلا یجب عن إقامة الحدود ومقاومة الخصوم، مجتهداً فی الأصول والفروع لیتمكن من القيام بأمر الدین، ذا رأی فی تدبیر الأمور لئلا یخبط فی سياسة الجمهور؛ ولم یشترطها بعضهم لندرة اجتماعها فی الشخص وجواز الاكتفاء فیها بالاستعانة من الغیر بأن یفوض أمر الحروب ومباشرة الخطوب الی الشجعان ویستفتی المجتهدین فی أمور الدین ویستشیر أصحاب الآراء الصائبة فی أمور الملک واتفقت الأمة علی اشتراط کونه قرشیاً».

گذشته محسوب می شده، در فهرستی در «رساله امامت» تحت عنوان «مسئله چهارم درباره کیفیت امام» هشت ویژگی را برای امام این چنین ذکر می کند:

«اول: عصمت و آن چیزی است که باوجود آن ارتکاب گناه ممتنع است - درحالی که توان و امکان انجام گناه را دارد - و بدون آن ممتنع نیست...»

دوم: علم یعنی علم به هر چیزی که در امامت به آن احتیاج است
اعم از علوم دینی و دنیوی مانند شرعیات و سیاسات و دفع دشمنان و ...

سوم: شجاعتی که در دفع فتنه ها و قلع و قمع اهل باطل و بازداشتن آن ها به آن احتیاج است.

چهارم: افضل بودن نسبت به همه رعیت و شجاع ترین و سخی ترین و به طور کلی کامل ترین بودن در همه کمالات

پنجم: پاک بودن از عیوبی که باعث ایجاد تنفر است ... مانند جذام و پیسی در خلقت، کینه و بخل در خُلق و پستی نسب و ولد الزنا بودن در اصل و نسب و ...

ششم: نزدیک ترین خلق به خدا بودن دارا بودن بیشترین استحقاق ثواب

هفتم: اختصاص داشتن به آیات و معجزاتی که دال بر امامت
هشتم: یگانه بودن در همه ی دار تکلیف در زمان خودش در

امامت^۱

از بین این صفات سه مورد به دلایلی مثل اهمیت ویژه یا اختلافی بودن در بین مذاهب اسلامی و ...، بیشتر مورد توجه و نقد و بررسی متکلمین قرار گرفته و همه متکلمین شیعه بالاتفاق این سه را با دلایل متعدد به اثبات رسانده‌اند. این سه ویژگی عبارت است از: عصمت، علم و افضلیت؛ به همین دلیل ما نیز در این کتاب به تبیین ادله‌ی این سه ویژگی می‌پردازیم:

الف) عصمت

عصمت از مهم‌ترین شرایط و ویژگی‌های امام و لزوم آن از عقاید مسلم شیعه است و همه متکلمین شیعه از ضرورت آن سخن گفته‌اند؛ به‌عنوان مثال شیخ مفید از برجسته‌ترین متکلمین شیعه در بین قدما و

۱. طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ص ۴۲۹: «الصفات التي ينبغى أن يكون الإمام عليها ثمانية.

أولها العصمة وهي ما يمتنع معه من المعصية متمكنا منها ولا يمتنع منها مع عدمه ... وثانيها العلم بما يحتاج إلى العلم به في إمامته من العلوم الدينية والدنيوية، كالشرعيات والسياسات والآداب ودفع الخصوم وغير ذلك ... وثالثها الشجاعة التي يحتاج إليها في دفع الفتن وقمع أهل الباطل وزجرهم ... ورابعها كونه أفضل من كل واحد من رعيته وأشجع وأسخى وبالجملة أكمل في كل ما يعد من الكمالات ... وخامستها كونه طاهرا من العيوب المنقورة خلقا وأصلا وفرعا، كالجذام والبرص في الخلقة والحقد والبخل في الشيمة ودناءة النسب وكونه ولد الزنا في الأصل ... وسادستها كونه أقرب الخلق إلى الله تعالى وأكثر استحقاقا للثواب ... وسابعها اختصاصه بآيات ومعجزات تدل على إمامته ... وثامنيتها كونه إماما في جميع دار التكليف بانفراده في زمانه ...».

متأخرین، در این باره می گوید:

«ائمه قائم مقام و جانشین انبیاء در تنفیذ احکام و اقامه حدود و حفظ شرایع و تربیت بشر هستند و همانند عصمت انبیاء دارای عصمت اند و هیچ صغیره ای ... از آنان روا نیست. آنان در مسائل مربوط به دین و احکام الهی دچار سهو و نسیان نمی شوند و باور و اعتقاد بقیه امامیه نیز همین است؛ به جز افراد شاذ و نادری که با استناد به ظواهر برخی روایات که تأویلات درستی دارند، به اعتقادی نادرست روی آورده اند.»^۱

علامه حلی نیز در این باره این چنین نوشته اند:

«امامیه بر آن اند که امامان مانند پیامبران از همه زشتی ها معصوم اند و این عصمت از کودکی تا مرگ، وجود دارد و ایشان به عمد یا سهو مرتکب هیچ گناهی نمی گردند.»^۲

حال با توجه به روشن شدن عمومیت این باور و اعتقاد در بین شیعه باید دید مفهوم دقیق و ادله لزوم عصمت امام از دیدگاه متکلمین شیعه چیست؟

مفهوم شناسی عصمت

این واژه از ریشه «عصم» است و لغویین معانی حفظ، دفع، منع و

۱. شیخ مفید، أوائل المقالات في المذاهب والمختارات، ص ۶۵: «وأقول إن الأئمة القائمين مقام الأنبياء ص في تنفيذ الأحكام وإقامة الحدود وحفظ الشرائع وتأديب الأئام معصومون كعصمة الأنبياء وإنهم لا يجوز منهم صغيرة إلا ما قدمت ذكر جوازه على الأنبياء وإنه لا يجوز منهم سهو في شيء في الدين ولا ينسون شيئاً من الأحكام وعلى هذا مذهب سائر الإمامية إلا من شذ منهم».

۲. علامه حلی، نهج الحق و كشف الصدق، ترجمه علیرضا کهنسال، ص ۱۸۱.

امساک را برای آن ذکر کرده‌اند.^۱

اما با مراجعه به عبارات متکلمین و حکمای اسلامی و به خصوص شیعه از جمله عبارات نقل شده از شیخ مفید و علامه حلی معلوم می‌شود که اصطلاح عصمت در مقایسه با گناه و خطا به کار می‌رود و گاه حتی با سهو و نسیان نیز سنجیده می‌شود. همان‌طور که ذکر شد خواجه نصیرالدین طوسی عصمت را این‌گونه تبیین نمود:

«اُئِمَّة... همانند عصمت انبیاء دارای عصمت‌اند و هیچ صغیره ای... از آنان روا نیست. آنان در مسائل مربوط به دین و احکام الهی دچار سهو و نسیان نمی‌شوند.»^۲

نیز سید مرتضی در تعریف عصمت چنین می‌فرماید:

«عصمت لطفی است که خداوند فاعل آن است و در نتیجه آن بنده از انجام قبیح و زشت امتناع و خودداری می‌کند.»^۳

۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۱، ص ۳۱۳: «الْعِصْمَةُ: أَنْ يَعْصِمَكَ مِنَ الشَّرِّ، أَي: يَدْفَعُ عَنْكَ»؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۰۳: «الْعِصْمَةُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ: الْمَنْعُ؛ وَ عِصْمَةُ اللَّهِ عَبْدَهُ: أَنْ يَعْصِمَهُ مِمَّا يُؤْبَقُهُ. عَصَمَهُ يَعْصِمُهُ عَصْمًا: مَنَعَهُ وَوَقَاهُ»؛ اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۶۹: «الْعَصْمُ: الْإِمْسَاكُ».

۲. شیخ مفید، أوائل المقالات في المذاهب والمختارات، ص ۶۵: «وَأَقُولُ إِنَّ الْأُئِمَّةَ الْقَائِمِينَ مَقَامَ الْأَنْبِيَاءِ ص فِي تَنْفِيزِ الْأَحْكَامِ وَإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَحِفْظِ الشَّرَائِعِ وَتَأْدِيبِ الْأَتِمَامِ مَعْصُومِينَ كَعْصَمَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّهُمْ لَا يَجُوزُ مِنْهُمْ صَغِيرَةٌ إِلَّا مَا قَدِمْتُ ذِكْرَ جَوَازِهِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ مِنْهُمْ سَهْوٌ فِي شَيْءٍ فِي الدِّينِ وَلَا يَنْسَوْنَ شَيْئًا مِنَ الْأَحْكَامِ وَعَلَى هَذَا مَذْهَبُ سَائِرِ الْإِمَامِيَّةِ إِلَّا مَنْ شَذَّ مِنْهُمْ».

۳. سید مرتضی، رسائل، ج ۳، ص ۳۲۵: «اعلم أن العصمة هي اللطف الذي يفعله

برخی از متکلمین نیز در ضمن معرفی فرد معصوم معنای عصمت را بیان نموده‌اند؛ به عنوان مثال شیخ صدوق در این زمینه گفته است:

«اعتقاد ما در شأن انبیاء و رسل و ائمه و ملائکه صلوات الله علیهم اجمعین این است که ایشان معصوم و پاکیزه شده‌گاند از هر چرکینی و آنکه ایشان هیچ معصیتی را مرتکب نمی‌شوند نه کبیره و نه صغیره و نافرمانی حق تعالی نمی‌نمایند، هر چه امرشان می‌فرماید و هر چه مأمور می‌شوند می‌کنند و هر که ایشان را در حالی از احوالشان معصوم ندانسته، پس به تحقیق که جاهل به حق ایشان شده و هر که جاهل به ایشان شد کافراست و اعتقاد ما در شأن ایشان آن است که از ابتدای امرشان تا آخر همیشه معصوم و کامل و تمام و عالم می‌باشند و در هیچ حالی از احوالشان متصف به نقصی و معصیتی و جهلی نمی‌باشند.»^۱

شیخ طوسی نیز می‌گوید: «واجب است که امام از گناهان و اخلال [و ترک] واجبات معصوم باشد.»^۲

علامه حلی نیز در تعریفی مشابه قیدی را اضافه می‌کند که از آن اختیار معصوم فهمیده می‌شود:

«عصمت ویژگی‌ای است که مکلف به همراه آن باینکه امکان و توان انجام معصیت را دارد از آن امتناع می‌ورزد و بدون آن

تعالی، فیختار العبد عنده الامتناع من فعل القبیح».

۱. شیخ صدوق، الاعتقادات، ترجمه محمد علی حسینی، صص ۱۱۷-۱۱۸.

۲. شیخ طوسی، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد؛ ص ۳۰۵: «یجب ان یکون الإمام معصوما من القبائح والاخلال بالواجبات».

ارتکاب گناه ممتنع نیست.^۱

از بین تعاریف فوق می توان گفت کامل ترین تعریف همان تعریفی بود که خواجه نصیرالدین طوسی ارائه نمودند و عصمت از هرگونه گناه، خطا، سهو و نسیانی را برای امام ضروری شمردند؛ متکلمین معاصرین با توجه به محدوده دلالت ادله عصمت، تعریف عصمت را به شکل کامل ارائه نموده اند و عصمت را به معنای دوری از هرگونه خطا و اشتباه و گناه - چه ظاهری چه باطنی - و حتی دوری از هرگونه سهو و نسیان از ابتدا تا انتهای طول زندگی دانسته اند؛ به عنوان نمونه می توان به تعریف آقای خرازی اشاره نمود:

«ما معتقدیم که امام مانند نبی واجب است که از همه رذایل و زشتی ها چه ظاهری چه باطنی از سن طفولیت تا مرگ و چه عمدی و چه سهوی معصوم باشد همان گونه که واجب است از سهو و خطا و نسیان نیز معصوم باشد.»^۲

برخی به این مقدار هم بسنده نکرده و قیود دیگری را نیز اضافه نموده اند؛ مثل عصمت از عیوب خلقی و جسمی و خلقی که البته عصمت خلقی، از تعریف ارائه شده توسط آقای خرازی نیز فهمیده

۱. علامه حلی، الألفین، ص ۵۶: «هی ما یمتنع المکلف معه من المعصية متمکنا منها ولا یمتنع منها مع عدمها».

۲. خرازی، سید محسن، بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، ج ۲، ص ۳۹: «نعتقد أنّ الإمام کالنبيّ یجب أن یكون معصوما من جميع الرذائل والفواحش ما ظهر منها وما بطن من سن الطفولية إلى الموت عمدا و سهوا، كما یجب أن یكون معصوما من السهو والخطأ والنسيان».

می‌شود؛ ولی به نظر می‌رسد عیوب جسمی و خَلْقی قیدی فراتر از قیود آن تعریف است. البته این موارد در کلام برخی از قدمای متکلمین نیز ذکر شده ولی آن را نه به عنوان قیود تعریف عصمت بلکه به عنوان وصفی دیگر از اوصاف شرط شده در امامت مطرح نموده‌اند؛ مانند آنچه پیش از این از عبارات خواجه نصیرالدین طوسی درباره شروط امام ذکر شد.^۱

حکیم لاهیجی از متکلمین قرن ۱۱ نیز این اعتقاد را این چنین بیان می‌کند:

«و بایاد دانست که نزد امامیه همچنان که عصمت از ذنوب شرط است در امام؛ عصمت از عیوب نیز شرط است، خواه عیوب جسمانی، مانند امراض مزمنه مستکروه منقره، مثل جذام و برص و عمی و صمم و خرس و خواه عیوب نفسانی، مانند اخلاق ذمیمه چون بخل و خست و غلظت و فظاظت و خواه عیوب عقلی، مانند جهل و جنون و اغماء و امراض منسیّه علوم و همچنانکه واجب است خلّوّ از عیوب مذکوره، ابتداء واجب است خلّوّ از طریان آن نیز، مثلاً جایز نیست که امام مجنون شود و یا اعمی و اصم و اخرس گردد؛ و این است مراد از عصمت از عیوب مذکوره»^۲

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ص ۴۲۹.

۲. فیاض لاهیجی، گوهر مراد، ص ۴۶۹-۴۶۸.

ادله عصمت^۱

متکلمین برای اثبات لزوم عصمت امام به دلایل متعدد عقلی و نقلی استدلال کرده‌اند که همگی آن‌ها به تفصیل در کتب آن‌ها تبیین و بررسی شده‌اند.

از مهم‌ترین دلایل عقلی می‌توان براهین امتناع تسلسل، حفظ شریعت، نقض غرض، حجیت کلام امام، اعتماد مردم را نام برد که به اختصار و گزارش گونه به برخی از مهم‌ترین براهین پرداخته می‌شود:

برهان امتناع تسلسل

یکی از مهم‌ترین دلایل عصمت امام برهان عقلی «امتناع تسلسل» است و شکل منطقی این برهان در قالب قیاس استثنایی چنین است: اگر امام معصوم نباشد، وجود امامان غیرمتناهی (تسلسل امامان) لازم خواهد بود.

لکن وجود امامان غیرمتناهی (تسلسل امامان) به حکم عقل محال و باطل است.

پس معصوم نبودن امام هم محال و باطل است (به عبارت دیگر واجب است که امام معصوم باشد).

توضیح برهان:

از آنجاکه امت معصوم نیستند احتیاج به امام دارند؛ یعنی چون

۱ در تدوین مباحث این قسمت از کتاب امامت در بینش اسلامی نوشته استاد ربانی گلیپایگانی استفاده گردیده است.

معصوم نیستند و کاستی های فراوانی در علم و عمل دارند، شخصی را می خواهند که این کاستی ها را جبران کند؛ مثلاً حدود را اجرا نماید و قطعاً این حدود باید در حق غیر معصوم اجرا گردد. حال این امامی که اجرای حدود می کند اگر معصوم باشد مطلوب ما ثابت می شود و اگر معصوم نباشد، خود احتیاج به امامی دیگر دارد و او نیز به همین صورت و... و این همان تسلسل است که محال و باطل هست؛ پس امام باید معصوم باشد تا تسلسل پیش نیاید.

بیانی دیگر:

اگر امام خطا کند، برای رفع خطا باید به امام دیگر مراجعه نماید و اگر او معصوم باشد مطلوب ثابت می شود و اگر او هم معصوم نباشد، رجوع به امام دیگر لازم می آید و آن امام دیگر نیز به همین صورت و این چنین تا بی نهایت ادامه می یابد و هیچ وقت رفع خطا و اشتباه نمی شود. از آنجاکه تسلسل باطل است، وجود امام معصوم ضروری خواهد بود.

در تبیین مقدمات این قیاس باید گفت برای نتیجه بخش بودن قیاس دو مطلب باید ثابت گردد:

یک: بطلان تالی یعنی اثبات اینکه «لکن وجود امامان غیرمتناهی (تسلسل امامان) به حکم عقل محال و باطل است.»

دو: ملازمه بین مقدم و تالی یعنی «اگر امام معصوم نباشد، وجود امامان غیرمتناهی (تسلسل امامان) لازم خواهد بود.»

بطلان تالی بدیهی و واضح است و بی نیاز از استدلال است؛ زیرا

وجود امام در هر زمانی محدود است و فرض امامان نامتناهی و نامحدود در زمان متناهی و محدود منجر به تناقض می شود. اما برای اثبات ملازمه بین مقدم و تالی کافی است که به علت نیاز جامعه اسلامی به امام توجه شود.

متکلمان امامیه امامت را لطفی از جانب خداوند در حق مکلفین می دانند چراکه وجود امام در جامعه مکلفان را به انجام تکالیف شرعی و طاعات خویش نزدیک تر می کند و موجب می شود که از ارتکاب گناه نیز دورتر شوند؛ و مطابق این تحلیل لطف بودن امامت در حق افراد جامعه و مکلفین مبتنی بر دو امر است:

الف - افراد جامعه مکلف به انجام دستورات دین هستند.

ب - مردم معصوم نبوده و خطا پذیرند.

بنابراین علت و معیار نیاز جامعه به امام مکلف بودن افراد جامعه و غیر معصوم بودن آنان است.

در این صورت اگر علت نیاز به امام در خود امام نیز موجود باشد، او نیز به امامی دیگر نیاز خواهد داشت و تداوم این زنجیره منجر به تسلسل خواهد شد که قطعاً باطل است؛ بنابراین باید امام معصوم باشد و نتیجه فقدان امام معصوم، وجود امامان نامتناهی و نامحدود در زمان محدود خواهد شد و چنان که گذشت این امر محال است.

البته در مورد این برهان اشکالاتی نیز طرح شده که متکلمین به همه آن ها پاسخ گفته اند.

در نهایت باید گفت که این استدلال در کتب بیشتر متکلمین^۱ ذکر شده و به آن استدلال شده است. سید مرتضی آن را استوارترین دلیل عقلی بر لزوم عصمت امام دانسته است.^۲

برهان حفظ شریعت

در این برهان متکلمین بر روی دو نکته کلیدی و محوری تکیه کرده اند و آن اینکه از طرفی مسلم است که حفظ شریعت واجب است و از طرفی دیگر حفظ شریعت بدون وجود امام معصوم امکان پذیر نیست؛ در نتیجه وجود امام معصوم لازم و ضروری است.

در درستی مقدمه اول نه تردیدی وجود دارد و نه اختلافی و اجماع امت بر وجوب حفظ شریعت است؛ چرا که دین اسلام دین خاتم و آخرین شریعت آسمانی است و این شریعت ابدی و نسخ ناپذیر است و همه مکلفان باید تا روز قیامت به آن هم معتقد و هم ملتزم باشند و این اعتقاد و التزام بدون حفظ شریعت اسلام ممکن نیست.

حال سؤال اینجاست که این شریعت چگونه باید حفظ شود و حافظ آنچه کسی یا چه چیزی است؟

حافظ شریعت از دو فرض خارج نیست؛ یا معصوم است یا غیر معصوم و فرض غیر معصوم قطعاً باطل است؛ پس باید حافظ شریعت

۱. مانند: علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۹۲؛ فاضل مقداد، إرشاد الطالبین إلى نهج

المسترشدین، ص ۳۳۳؛ ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ص ۱۰۰ و

۲. سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ج ۱، ص ۲۸۹.

معصوم باشد و این همان مطلوب است.

برای روشن شدن بطلان فرض غیر معصوم بودن حافظ شریعت کافی است مواردی را که مخالفین شیعه به عنوان جایگزین امام معصوم طرح کرده اند یا ممکن است طرح شود را مورد نقد قرارداد و بطلان آن ها را اثبات نماییم؛ جایگزین هایی همچون قرآن کریم که خداوند وعده حفظ آن را داده است، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، اجماع امت، قیاس و استحسان، علما و نخبگان امت و

از آنجا که همه این موارد در کتب کلامی به تفصیل طرح و بررسی شده اند و بطلان این فرض ها اثبات شده است و از طرفی هم تبیین آن ها ارتباط مستقیم با موضوع محوری کتاب حاضر ندارد، لذا مشتاقان را به مراجعه به کتب کلامی تفصیلی شیعه دعوت می نمایم.

برهان بی اعتمادی مردم و نقض غرض:

در بسیاری از کتب کلامی دلایل لزوم عصمت امام را همان دلایل لزوم عصمت انبیاء دانسته و به مباحث آن ارجاع داده اند. یکی از مشهورترین براهین در باب اثبات عصمت انبیاء و عصمت ائمه علیهم السلام که در کتب کلامی به وفور به آن استناد شده است، برهان بی اعتمادی مردم و نقض غرض است که گاه در ضمن دو برهان و گاه به صورت یک برهان تلفیقی مطرح می گردد؛ مثلاً آقای خرازی پس از آن که دلیل عصمت انبیاء را مطرح می نمایند، بلافاصله این چنین می فرماید:

«این دلیل بر عصمت عیناً در امام نیز جاری است؛ چراکه امام نیز

بنا بر فرض، منصوب از جانب خداوند متعال است برای هدایت بشرو جانشین نبی است.^۱

دلیل عصمت را نیز قبل از این عبارت چنین تبیین نموده اند:

«دلیل وجوب عصمت این است که اگر جایز باشد نبی گناه کند یا دچار خطا و نسیان شود و از او مواردی از این قبیل سربزند، [از دو حال خارج نیست:] یا پیروی از او در گناه یا خطا واجب است یا واجب نیست؛ اگر پیروی از او واجب باشد پس ما انجام معاصی را با رخصت از جانب خداوند متعال تجویز نموده ایم بلکه واجب شمرده ایم و این به ضرورت دین و عقل باطل است و اگر پیروی از او واجب نباشد این با نبوت که همراه با وجوب اطاعت است به هیچ وجه سازگاری ندارد؛ علاوه بر این که هر کار یا سخنی که از او سر می زند ما احتمال معصیت و نافرمانی یا خطا و اشتباه را [در مورد آن کار یا سخن] می دهیم؛ در نتیجه پیروی از او در هیچ کاری واجب نخواهد بود و در نهایت فایده بعثت از بین خواهد رفت [و این خلاف حکمت الهی است و نقض غرض است] و بلکه در این صورت نبی نیز مانند سایر مردم خواهد بود که دیگر کلام و عمل او دارای آن قیمتعالیه ای که همیشه به آن اعتماد شود نیست همان طور که اطاعت حتمی و واجب برای فرامین او و اعتماد مطلق برای اقوال و افعال او باقی نخواهد ماند.»^۲

۱. خرازی، سید محسن، بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، ج ۱، صص ۲۴۷-۲۴۸: «وهذا الدليل على العصمة يجري عينا في الإمام؛ لأن المفروض فيه أنه منصوب من الله تعالى لهداية البشر خليفة للنبي».

۲. همان، ص ۲۴۷: «و الدليل على وجوب العصمة أنه لوجاز أن يفعل النبي

بنابراین کافی است که در عبارت فوق به جای کلمه نبی کلمه امام را قرار دهیم تا مراد از عصمت امام روشن گردد؛ و همان طور که پیداست در این عبارات دو برهان بی‌اعتمادی مردم و نقض غرض تلفیق شده و به صورت یک برهان ارائه شده است.

بنابراین می‌توان این برهان را به این صورت تبیین نمود: «امام به عنوان لطف الهی برای نزدیک کردن مردم به طاعت الهی و دور کردن آنان از گناه از سوی خداوند تعیین شده و به مردم ابلاغ شده است و اگر امام منصوب از جانب خداوند متعال خود دچار خطا و گناه شود موجب سلب اعتماد مردم به او و در نتیجه دور شدن از طاعات و نزدیکی به گناهان می‌شود و این نقض غرض است که در افعال الهی ممکن نیست و خلاف حکمت و قدرت و علم الهی است».

علاوه بر ادله عقلی، دلایل نقلی متعددی نیز برای اثبات لزوم عصمت امام مورد استناد متکلمین قرار گرفته است؛ مانند آیات عهد، اطاعت اولوالأمر، همراهی با صادقین، تزکیه و... و نیز احادیثی مانند حدیث

المعصية أو يخطأ وينسى و صدر منه شيء من هذا القبيل، فإما أن يجب اتباعه في فعله الصادر منه عصياناً أو خطأ أو لا يجب، فإن وجب اتباعه فقد جوزنا فعل المعاصي برخصة من الله تعالى، بل أوجبنا ذلك وهذا باطل بضرورة الدين والعقل وإن لم يجب اتباعه فذلك ينافي النبوة التي لا بد أن تقترب بوجوب الطاعة أبداً. على أن كل شيء يقع منه من فعل أو قول فنحن نحتمل فيه المعصية أو الخطأ، فلا يجب اتباعه في شيء من الأشياء، فتذهب فائدة البعثة، بل يصبح النبي كسائر الناس ليس لكلامهم ولا لعملهم تلك القيمة العالية التي يعتمد عليها دائماً، كما لا تبقى طاعة حتمية لأوامره ولا ثقة مطلقة بأقواله وأفعاله».

ثقلین، یوم‌الدار، منزلت، عشیره و ...

تبیین مختصری از برخی از دلایل نقلی:

۱- آیه عهد

آیه شریفه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره چنین می‌فرماید:

«(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار می‌دهم!» ابراهیم عرض کرد: «از ذریه و فرزندان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند)»^۱.

در مباحث قبلی به تناسب به برخی از فرازهای این آیه شریفه پرداختیم و آن فراز از آیه که متکلمین و مفسرین در بحث لزوم عصمت امام بدان بیشتر توجه نموده‌اند و به آن استناد کرده‌اند، عبارت «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (عهد و پیمان من [امامت] به ظالمین نمی‌رسد) هست.

خداوند در این فراز از آیه شریفه می‌فرماید عهد او - یعنی امامت - به ظالمین نمی‌رسد و ظالمین هم عام است و شامل تک‌تک ظالمین عالم می‌شود و هم از جهات مختلف از جمله زمان و نوع ظلم اطلاق دارد و هرگونه ظلمی را در هر شرایط و هر زمانی و چه آشکار و علنی، چه پنهان

۱. بقره، ۲، آیه ۱۲۴: «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

شامل می‌شود.

بنابراین هرکسی که در نهان و خفا یا به صورت علنی گناه کند، ظلم کرده است و مصداق ظالمین است؛ زیرا فرد گناهکار حدود الهی را نقض کرده و چنین کسی به نص قرآن ظالم است: «... و کسانی که به حدود الهی تجاوز کنند، پس آنان همان ظالمانند.»^۱

بنابراین کسی که به مقام امامت می‌رسد باید از گناه معصوم باشد. علامه طباطبایی در تبیین دلالت آیه بر عصمت امام چنین فرموده‌اند:

«با این بیان روشن گردید که مراد به کلمه (ظالمین) در آیه مورد بحث (که ابراهیم درخواست کرد امامت را به ذریه من نیز بدهد و خدای تعالی در پاسخش فرمود: این عهد من به ظالمین نمی‌رسد) مطلق هرکسی است که ظلمی از او صادر شود، هرچند آن کسی که يك ظلم و آن هم ظلمی بسیار كوچك مرتكب شده باشد، حال چه اینکه آن ظلم شرك باشد و چه معصیت، چه اینکه در همه عمرش باشد و چه اینکه در ابتدا باشد و بعد توبه کرده و صالح شده باشد، هیچ‌یک از این افراد نمی‌توانند امام باشند، پس امام تنها آن کسی است که در تمامی عمرش حتی كوچک‌ترین ظلمی را مرتكب نشده باشد. در اینجا بد نیست به يك سرگذشت اشاره کنم و آن این است که شخصی از یکی از اساتید ما پرسید: به چه بیانی این آیه دلالت بر عصمت امام دارد؟ او در جواب فرمود: مردم به حکم عقل از یکی از چهار قسم

۱. بقره، ۲، آیه ۲۲۹: «... وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

بیرون نیستند و قسم پنجمی هم برای این تقسیم نیست، یا در تمامی عمر ظالم اند و یا در تمامی عمر ظالم نیستند، یا در اول عمر ظالم و در آخر توبه کارند و یا به عکس، در اول صالح و در آخر ظالم اند و ابراهیم ع شأنش، اجل از این است که از خدای تعالی درخواست کند که مقام امامت را به دسته اول و چهارم، از ذریه اش بدهد، پس به طور قطع دعای ابراهیم شامل حال این دودسته نیست. باقی می ماند دوم و سوم، یعنی آن کسی که در تمامی عمرش ظلم نمی کند و آن کسی که اگر در اول عمر ظلم کرده، در آخر توبه کرده است، از این دو قسم، قسم دوم را خدا نفی کرده، باقی می ماند يك قسم و آن کسی است که در تمامی عمرش هیچ ظلمی مرتکب نشده، پس از چهار قسم بالا دو قسمش را ابراهیم از خدا نخواست و از دو قسمی که خواست يك قسمش مستجاب شد و آن کسی است که در تمامی عمر معصوم باشد.»^۱

برخی ممکن است چنین اشکال نمایند که مطابق نظر علمای اصولی، مشتق در متلبس بالمبدأ بالفعل حقیقت است و در غیر آن مجاز؛ پس در این آیه نیز ظالمین فقط شامل کسانی است که بالفعل ظالم باشند که مطابق آیه امامت از آنها نفی شده است.

در جواب می توان به چند نکته اشاره نمود:

اولاً تلبس بالفعل در عناوین مختلف متفاوت است و فعلیت به

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج ۱، ص

معنای انجام آن به آن فعل نیست بلکه به حسب موارد متفاوت است مثل اینکه یک نجار در ساعات استراحت نیز نجار است و یا یک مجتهد در حال غذا خوردن و اشتغال به امور دیگر نیز مجتهد است؛ در واژه ظالم نیز چنین است و کسی که در گذشته نیز ظلم نموده است اگرچه توبه نموده باشد، باز هم ظالم محسوب می شود و نشانه آن هم این است که به اجماع فقها اگر قاتلی ۲۰ سال بعد از قتل جرمش در دادگاه عادل ثابت شود، احکام قاتل درباره او لازم الاجرا است.

ثانیا همان طور که علامه طباطبایی نیز به نقل از یکی از اساتید خود فرمود، از چهار قسم متصور درباره ظالم، اصلا تنها دو مورد می تواند مورد درخواست و دعای حضرت ابراهیم باشد؛ یکی دسته ای که در هیچ مقطعی و به هیچ وجهی ظلم ننموده اند و دیگری کسی که در ابتدا ظالم بوده ولی بعدا توبه کرده است که خداوند به صراحت امامت را از قسم اخیر نفی فرموده است.

ثالثا سنخیت بین حکم و موضوع نیز اقتضا دارد که با توجه به جایگاه خطیر امامت و لزوم اعتماد مردم به امام، هیچ نوع ظلمی را در هیچ برهه ای از عمر خود مرتکب نشده باشد و اگر نه نمی تواند در مصدر هدایت قرار گیرد.

رابعا وقتی طرح اشکال فوق می تواند موجه باشد که تنها دلیل برای لزوم عصمت امام آیه فوق باشد و حال آنکه دلایل متعدد دیگری هم در آیات قرآن و هم در دلایل عقلی وجود دارد که نشان می دهد استدلال به

آیه فوق بلاشکال است.

۲- آیه اطاعت از اولوالأمر

خداوند متعال در آیه شریفه ۵۹ سوره مبارکه نساء می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر [اوصیای پیامبر] را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آن ها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است»^۱

خداوند متعال در این آیه شریفه مؤمنان را به اطاعت از خدا، رسول خدا و اولوالأمر (امامان) فرمان داده و این فرمان را به صورت مطلق و بدون هیچ قید متصل یا منفصلی بیان نموده است و این اطلاق را بر عصمت اولوالأمر دلالت دارد؛ چون لازمه اطلاق این فرمان آن است که قول و فعل ولی امر همچون پیامبر، به طور کامل مورد قبول خداوند و مطابق خواست و اراده الهی باشد و این مطلب تنها وقتی صحیح است که هر چه ولی امر انجام می دهد و هر چه می گوید صحیح باشد؛ چراکه اراده خداوند به هیچ وجه به خطا یا گناه تعلق نمی گیرد. به عبارت دیگر خداوند به هیچ وجه مؤمنان را به گناه و خطا فرمان نمی دهد و اگر ولی امر دچار

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا».

خطا و گناه بشود و درعین حال خداوند به طور مطلق امر به اطاعت او نماید موجب تضاد و تناقض در کلام پروردگار می شود؛ چون از طرفی امر به اطاعت خدا و رسول و دوری از گناه و خطانموده و از سوی دیگر امر به پیروی و اطاعت از ولی امر در خطا و گناهش نموده است و قطعاً اختلاف و تناقض یا تضاد در آیات نورانی قرآن راه ندارد؛ نتیجه این بیان عصمت اولوالأمر است که همان مطلوب ماست.

۳- حدیث ثقلین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«همان من دوشیء گران بها را بین شما ترک می کنم؛ کتاب خدای عزوجل و عترتم؛ کتاب خدا ریسمانی است که بین آسمان و زمین کشیده شده و عترت من اهل بیت من است و [خدای] لطیف [و] خبیره من خبر داد که قطعاً آن دوازدهم جدا نخواهند شد تا در حوض [کوثر] بر من وارد شوند؛ پس بنگرید به آنچه در مورد آن دو [از خود] به جای می گذارید.»^۱

این حدیث که از احادیث متواتر بین شیعه و اهل سنت است و از نظر سند به هیچ وجه قابل خدشه نیست، حاوی نکات زیبا و مهمی است؛ از جمله اینکه در قرآن هیچ خطا و اشتباهی راه ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مردم می خواهد که اهل بیت علیهم السلام را در کنار قرآن و

۱. شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۳۵: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزوجل وعترتي كتاب الله حبل ممدود بين السماء والأرض وعترتي أهل بيتي وإن اللطيف الخبير أخبرني أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فانظروا بما ذا تَخلفوني فيهما».

قرآن را در کنار اهل بیت علیهم السلام قراردادده و به هر دو تمسک کنند و با جمله «ما إن تمسکتُم بهما لن تضلّوا أبداً» شرط عدم ضلالت و گمراهی را تمسک به هر دو در کنار یکدیگر قراردادده است.

لازمه این سخن معصوم بودن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چراکه ایشان را هم سنگ قرآنی قرارداد که همه امت اسلام - به جز افراد نادری که به بیراهه رفته اند - به اتفاق معتقد به مصون بودن آن از خطا هستند.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مطلق امر به تمسک به ایشان در کنار قرآن می کنند اگر خطا و اشتباه از آنان سر بزند عبارت «لن تضلّوا أبداً» صحیح نخواهد بود؛ زیرا قطعاً اگر خطا و اشتباه و به خصوص گناهی از آنان سر بزند، باعث گمراهی خواهد شد.

ب) علم

از مهم ترین مباحث در مسئله امامت، بحث علم امام است و در متون دینی از جمله قرآن کریم، روایات و ادعیه نیز در موارد متعددی مورد تأکید قرار گرفته است؛ به عنوان نمونه می توان به برخی از آیات اشاره نمود که به زیبایی برجایگاه علم در زمامداری و پیشوایی جامعه تأکید نموده است:

در آیه شریفه ۲۴۷ سوره مبارکه بقره وقتی سخن از تعیین فرمانروایی برای قوم بنی اسرائیل به میان می آورد، علت تقدم طالوت بر دیگران و تعیین شدن او از جانب پروردگار به عنوان فرمانروا را علم و قدرت

جسمانی او بیان می‌دارد و چنین می‌فرماید:

«وپیامبرشان به آن‌ها گفت: «خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»^۱

نیز در آیات متعدد، یکی از صفات انبیاء که وظیفه رهبری جامعه را بر عهده داشتند، علم معرفی شده است:

در مورد حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: «و هنگامی که به بلوغ و قوت رسید، ما «حکم» [نبوت] و «علم» به او دادیم؛ و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم»^۲؛ نیز درباره حضرت لوط می‌فرماید: «و لوط را (به یادآور) که به او حکومت و علم دادیم؛ و از شهری که اعمال زشت و کثیف انجام می‌دادند، رهایی بخشیدیم؛ چرا که آن‌ها مردم بد و فاسقی بودند»^۳؛ همچنین درباره حضرت سلیمان و حضرت داود

۱. بقره، ۲، آیه ۲۴۷: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

۲. یوسف، ۱۲، آیه ۲۲: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ».

۳. انبیاء، ۲۱، آیه ۷۴: «وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغُزْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبْثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوَاءٍ فَاسِقِينَ».

علیهم السلام فرموده است: «ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهمانیدیم؛ و به هریک از آنان (شایستگی) داوری و علم فراوانی دادیم؛ و کوه‌ها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می‌گفتند؛ و ما این کار را انجام دادیم»^۱

و موارد دیگری که به جهت رعایت اختصار از ذکر آن‌ها خودداری می‌نماییم.

پیشوایان جامعه باید از علم و معرفت لازم نسبت به آنچه در رهبری جامعه بدان نیازمندند، برخوردار باشند.

این علم و آگاهی در دو حوزه ضروری محسوب می‌شود؛ یکی علم نسبت به ایدئولوژی و مکتب و آیینی که مبنای نظام سیاسی و اجتماعی جامعه است؛ و دیگری علم و آگاهی از شیوه مدیریت صحیح جامعه و رهبری آن یا به عبارت دیگر همان کفایت سیاسی و تدبیر.

ضرورت وجود علم در امام و پیشوای جامعه در هر دو حوزه یادشده، مورد اتفاق همه متکلمین شیعه و سنی است و بلکه اصلی عقلایی و مورد پذیرش تمام عقلای عالم است؛ آنچه مورد بحث است و مورد اختلاف متکلمین امامیه و دیگران قرار گرفته است محدوده این علم است؛ متکلمین امامیه آن را در عالی‌ترین حد ممکنش از شرایط و

۱. انبیاء، ۲۱، آیه ۷۹: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ».

صفات امام دانسته‌اند؛ اما دیگر متکلمین دیدگاه متفاوتی را ارائه داده‌اند و معتقدند که وسعت و دایره علم لازم برای امام کمتر از حدی است که باور امامیه است.

از جمله متکلمین امامیه که بر مطلب فوق تأکید نموده‌اند، سید مرتضی است. ایشان در مقام تبیین محدوده این علم معتقد است که امام باید از همه امت نسبت به احکام شریعت و وجوه سیاست و تدبیر داناتر باشد و اعلمیت امام در موارد یادشده را به دلیل قبح عقلی تقدیم مفصول بر فاضل، عقلاً واجب می‌شمرد.^۱

خواجه نصیرالدین طوسی نیز دومین صفت از صفات امام را علم دانسته و محدوده این علم را همه اموری می‌داند که آگاهی از آن‌ها در امامت جامعه مورد نیاز است؛ اعم از علوم دینی و دنیوی مانند علم به احکام شرعی، سیاست، آداب، دفع دشمنی‌ها و...^۲

متکلمان امامیه از آنجا که قائل به عصمت امام هستند و آن را در جای خود به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده و اثبات نموده‌اند و علم امام را لازم لاینفک عصمت ایشان می‌دانند، چندان خود را نیازمند بحثی مستقل در باب اثبات علم امام ندانسته‌اند و به توضیحی مختصر بسنده نموده‌اند. از طرفی نیز برخی ادله و براهین اثبات ضرورت وجود امام به گونه‌ای است که خود به خود با پذیرش آن براهین، صفات امام نیز

۱. سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۲۹.

۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ص ۴۳۰.

ثابت می‌شود.

از دیدگاه امامیه یکی از مهم‌ترین دلایل ضرورت وجود امام، وجوب لطف الهی است و وجود امام مصداقی از فعل خداست و هیچ نقصی در فعل خدا راه ندارد و متکلمین امامیه معتقدند که این لطف دارای محذور عقلی نیست و هم امکان عقلی دارد و هم امکان وقوعی و وجود امامی معصوم و دارای علم در عالی‌ترین درجات لازم برای امامت، به دلیل علم، حکمت و قدرت مطلق الهی ممکن است و محذوری نیز ندارد؛ بنابراین لازمه همان دلیل یعنی قاعده لطف، ضرورت وجود امامی معصوم و دارای علم در عالی‌ترین حد ممکن است.

ج) افضلیت

افضلیت یکی دیگر از صفاتی است که در بین متکلمین مورد بحث و بررسی و در عین حال مورد اختلاف قرار گرفته است. متکلمان شیعه امامیه بر این باورند که یکی از مهم‌ترین شرایط امام افضلیت است. برخی از متکلمان اهل سنت نیز افضلیت را از شرایط امام دانسته‌اند؛ ولی بر این باورند که هرگاه انتخاب امام افضل موجب اختلاف و نزاع بین مسلمانان شود، از این شرط صرف نظر می‌شود و امامت مفضول مشروع خواهد شد.^۱

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۹۱: «و کثیر من الفرق علی أنه يتعين للإمامة أفضل أهل العصر إلا إذا كان في نصبه مرجع و هیجان فتن احتاجوا إلى بحث الأفضلية».

برخی دیگر نیز امامت افضل را ارجح می‌دانند؛ نه واجب و لازم. آن‌ها بر این باورند که در صورتی که این اولویت با موانعی مانند بروز درگیری و اختلاف بین مسلمانان روبرو شود، امامت غیر افضل اولویت خواهد داشت. گروهی دیگر نیز اساساً امامت افضل را نه واجب می‌شمارند و نه اولی و به عبارت دیگر از دیدگاه آنان افضلیت نه شرط مشروعیت امام است نه شرط اولویت.^۱

اما متکلمین شیعه امامیه نه تنها افضلیت را شرط واجب برای امامت دانسته‌اند؛ بلکه به افضلیت نسبی نیز قانع نشده و افضلیت مطلق را شرط امامت دانسته‌اند. برخی با نام بردن از جهات مختلف مانند اعلیّت، اشجعیت و ... به تفسیر آن پرداخته‌اند و برخی با همین عبارت یعنی افضلیت و برخی با ترکیب هر دو بیان، شرط بودن آن را در امام متذکر شده‌اند.

خواجه نصیرالدین طوسی در بیان اوصاف امام چهارمین صفت را چنین بیان می‌نماید:

«چهارم: افضل بودن نسبت به همه رعیت و شجاع‌ترین و سخی‌ترین و به طور کلی کامل‌ترین بودن در همه کمالات»^۲

ابواسحاق نوبختی نیز چنین می‌گوید:

«امام باید در علم، شجاعت و زهد بر دیگران برتری داشته باشد؛

۱. ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص ۱۸۷.

۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ص ۴۲۹.

زیرا تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است.^۱

و متکلمین دیگری مانند سید مرتضی، ابن میثم بحرانی و... نیز با عباراتی مشابه بر این شرط تأکید نموده اند.^۲

مهم ترین دلیل متکلمین امامیه بر این شرط عبارت است از «قبیح عقلی تقدیم مفضول بر فاضل» و تبیین آن نیز مبتنی بر همان قاعده لطف به عنوان دلیل اثبات ضرورت وجود امام معصوم است و بیان آن چنین است:

از یک سو تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و از سوی دیگر مطابق قاعده لطف، نصب امام فعل خداوند متعال است و او از هرگونه عیب و نقصی در فعل خود منزّه است و به هیچ وجه فعل قبیح از او سر نمی زند؛ قرآن کریم نیز به این حکم عقل ارشاد نموده و می فرماید:

«آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شمارا چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!»^۳ و نیز فرموده است: «آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسان هستند؟»^۴

۱. ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت، الباقوت فی علم الکلام، ص ۷۶.

۲. سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۲۹؛ بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۸۰.

۳. یونس، ۱۰، آیه ۳۵: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ».

۴. زمر، ۳۹، آیه ۹: «... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...».

و...

بنابراین خداوند هیچ گاه مفضول را برفاضل مقدم نمی کند و اگر کسی بگوید که افضل مطلق وجود ندارد، درواقع در قدرت خداوند درآفرینش چنین امامی تشکیک نموده است.

این سخن برخی از اهل سنت که «به دلیل بروز اختلاف و نزاع بین مسلمین باید دست از افضل برداشته و به امامت مفضول تن دهیم»، نیز دارای اشکالات جدی است؛ زیرا اولاً این سخن به معنای آن است که استحقاق اولیه برای امامت با افضل است و به دلیل برون رفت از شرایط اضطراری یعنی اختلاف و نزاع بین مسلمین دست از آن می کشیم. ثانیاً سخن در مورد نصب امام به عنوان فعلی از افعال خداوند است نه فعل مکلفین؛ بنابراین نمی توان گفت «چون تقدیم افضل باعث اختلاف می شود، خداوند تن به انجام فعل قبیح می دهد و مفضول را برفاضل مقدم می کند» و این مکلفین هستند که باید خود را با این نصب الهی تطبیق دهند، نه اینکه خداوند فعل خود را با کوتاهی های مکلفین تنظیم نماید؛ علاوه براین که در این صورت باید گفت چون نصب امیرالمؤمنین در روز غدیر نیز موجبات نزاع و اختلاف را به وجود می آورد، نباید ابلاغ می شد و حال آنکه خداوند دستور ابلاغ آن را صادر نمود و اساساً لازمه پذیرش این اشکال این است که بسیاری از دستورات دینی که در بدو تشریع موجبات چنین اختلافی را پدید می آورند دارای اشکال است و مطابق این استدلال باید از آن ها نیز دست کشید.

نتیجه اینکه امام از نظر شیعه باید نسبت به تمام اهل زمان خویش افضل باشد و همه باید فرمان بردار و مطیع اوامر او باشند و اگر در روایات شیعه و سنی بر اقتدای مسیح علیه السلام و نیز تصدی وزارت در حکومت امام مهدی علیه السلام و نیز جهاد با دجال تحت فرماندهی امام زمان علیه اسلام تأکید شده است، همگی باهمین باور قابل تحلیل و دفاع بوده و هیچ منافاتی بین این روایات با باورهای شیعی وجود ندارد.

شئون امامت مانند مقام ولایت و هدایت امام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول ۲۳ سال نبوت خویش دارای شئون مختلفی بودند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

۱. دریافت و ابلاغ وحی
۲. تفسیر و تبیین وحی الهی و تشریع اهداف و مقاصد آن
۳. بیان و توضیح احکام موضوعات جدید در حوزه‌ی وظایف فردی، اجتماعی مسلمین
۴. هدایت تکوینی و تشریعی
۵. ولایت شرعی (در تشریع)، تشریعی و تکوینی
۶. داوری و قضاوت در اختلافات و نزاع‌های بین مسلمین و تطبیق و اجرای حدود و قوانین کلی الهی
۷. رهبری سیاسی و ریاست بر عامه مردم در همه مسائل اجتماعی و سیاسی و اداره حکومت اسلامی بر اساس دین مبین اسلام
۸. محافظت و پاسداری از کیان آموزه‌های دینی و جلوگیری از وقوع

تحریف و بدعت در آن‌ها

۹. الگوبخشی عملی برای مردم

و ...

دیدگاه شیعه این است که تمام شئون پیامبر صلی الله علیه وآله به جز دریافت و ابلاغ وحی بعد از ایشان در امام جانشین تداوم می‌یابد که در ذیل به توضیح مختصری از برخی از مهم‌ترین شئون امام می‌پردازیم:

الف- ولایت شرعی (در تشریع)

این شأن، برنامه‌ریزی برای زندگی فردی و اجتماعی افراد از جمله تصرف در امور اجتماعی از طریق امر و نهی و مدیریت جامعه را شامل می‌شود و این نوع ولایت لازمه مقام امامت است و از آیات متعددی مانند «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم»^۱، «إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون»^۲ و روایات فراوانی مثل «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» در حادثه غدیر خم و ... می‌توان برای اثبات آن بهره جست و البته این مقام مورد قبول براین معنی تأکید می‌نمایند؛ نیز همه مسلمانان است و چندان نیاز به اثبات و استدلال ندارد.

ب- ولایت تشریعی

بی‌تردید مقام ولایت تشریعی بالاصاله که همان مقام جعل قوانین

۱. نساء، ۴، آیه ۵۹.

۲. مائده، ۵، آیه ۵۵.

الهی است، مخصوص پروردگار متعال است و هیچ کس نمی تواند بدون اذن الهی و به صورت مستقل وارد عرصه قانون گذاری شود؛ اما درعین حال شیعه معتقد است این مقام به صورت تبعی و محدود به اذن الهی به پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم ایشان اعطا شده است و در این باب روایات زیادی نیز وارد شده است مانند روایاتی که مرحوم کلینی در کافی تحت عنوان «باب التفویض الی رسول الله ص و الائمة ع فی امر الدین» ذکر نموده اند که به جهت رعایت اختصار از ذکر آن ها خودداری می نمایم.

برتری مقام امامت بر نبوت

پیش از این نبی و امام را از دیدگاه شیعه، تعریف نموده و ضمن بیان جایگاه و اوصاف امام، بیان نمودیم که هر دو مقام نبوت و امامت مشروط به اوصافی همچون عصمت، علم الهی و افضلیت هستند و هر دو جایگاه، منصب هایی الهی و عهد هایی آسمانی هستند و تعیین مصداق در هر دو، فقط و فقط توسط خداوند متعال صورت می گیرد و هیچ کس غیر خداوند حق دخالت در این امر را ندارد؛ حال سؤالی که ممکن است مطرح گردد و به موضوع کتاب حاضر نیز مرتبط است، این است که در مقام مقایسه بین نبوت و امامت از دیدگاه شیعه، کدام یک بر دیگری اولویت و برتری دارد؟

با مراجعه به آراء اندیشمندان شیعه روشن می شود که بسیاری از مفسرین و اندیشمندان شیعه با توجه به دلایل متعدد از جمله استناد به

آیه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره قائل به افضلیت مقام امامت نسبت به مقام نبوت شده‌اند.

پیش‌ازاین ذیل عنوان «امامت، عهد آسمانی» نکاتی را درباره دلالت‌های آیه شریفه فوق ذکر نمودیم؛ ازجمله عظمت مقام امامت با توجه به تعبیر خداوند از این مقام با عنوان «عهدی» و نیز درخواست تداوم آن در نسل حضرت ابراهیم از جانب ایشان فهمیده می‌شد. علاوه براین که گفته شد این مقام در سنین پیری و پس از سپری نمودن سختی‌ها و آزمایشات سنگین و طاقت‌فرسای الهی به ایشان اعطا شد و این خود دلیل دیگری بر عظمت این جایگاه نزد خداوند متعال است و نشانگر آن است که رسیدن به این مقام جز با پشت سر گذاشتن مراحل سخت و ابتلائات سنگین الهی امکان‌پذیر نیست؛ نیز ذکر شد که وعده شیرین اعطای این مقام و منصب الهی پس از گذشت سال‌های طولانی از نبوت ایشان بوده و دلایل آن را نیز بررسی نمودیم. حال لازم است به نکات فوق این نکته را بیفزاییم که با توجه به مفاد این آیه شریفه معلوم می‌شود که حضرت ابراهیم علیه‌السلام همواره در حال سیر صعودی بوده و پس از طی نمودن مراحل گوناگون و سخت و طاقت‌فرسا و پس از سال‌ها نبوت به قله‌ای به نام مقام امامت دست یافته‌اند و این مطلب به وضوح و روشنی از آیه شریفه قابل فهم است؛ و این نشان‌دهنده برتری جایگاه امامت بر مقام نبوت است و گرنه وعده دادن مقامی که رتبه‌اش از رتبه نبوت پایین‌تر باشد، نه تنها شیرین نیست؛ بلکه می‌تواند برتنزل از

مقام نبوت و وعید الهی دلالت نماید و اگر هم وعید به تنزل نباشد، تحصیل حاصل خواهد بود؛ فرض تساوی رتبه نبوت و رتبه موعود به همین بیان مردود خواهد بود.

روایاتی نیز ذیل این آیه شریفه وجود دارد که استدلال فوق را تأیید می‌نماید و نشانگر آن است که حضرت ابراهیم علیه‌السلام قبل از این که به مقام امامت دست یابد، سلسله مراحل صعودی را طی نموده است؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به حدیثی از امام باقر علیه‌السلام اشاره نمود:

«خداوند ابراهیم را به‌عنوان عبد اتخاذ کرد، پیش از آنکه او را نبی اتخاذ نماید و او را به‌عنوان نبی اتخاذ کرد، پیش از آن که او را به‌عنوان رسول اتخاذ نماید و او را به‌عنوان رسول اتخاذ نمود، قبل از آن که او را به‌عنوان خلیل اتخاذ نماید و او را به‌عنوان خلیل اتخاذ کرد پیش از آنکه او را امام قرار دهد؛ پس زمانی که خداوند همه این چیزها را برای ابراهیم جمع نمود و دست او را قبض نمود، به او گفت: «ای ابراهیم! همانا من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم»^۱

نیز از امام رضا علیه‌السلام روایت شده است که فرمود:

«امامت مقامی است که حضرت ابراهیم (ع) پس از آنکه مقام

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵: «علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسين عن إسحاق بن عبد العزيز أبي السفاتج عن جابر عن أبي جعفر قال سمعته يقول إن الله اتخذ إبراهيم عبداً قبل أن يتخذ نبياً واتخذ نبياً قبل أن يتخذ رسولا واتخذ رسولا قبل أن يتخذ خليلاً واتخذ خليلاً قبل أن يتخذ إماماً فلما جمع له هذه الأشياء وقبض يده قال له - يا إبراهيم إني جاعلك للناس إماماً فمن عظمها في عين إبراهيم قال يا رب ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين».

نبوت و خلت را پابرجا کرد بدان رسید، این امامت سومین درجه و فضیلتی بود که خدایش بدان مشرف کرد و نامش را به وسیله آن بلند نمود و فرمود: «من تورا امام و پیشوای مردم قرار دادم!»^۱ خلیل از شادمانی بدان عرض کرد: «واذ ذریه و نژاد من هم؟» خدای تبارک و تعالی فرمود: «عهد و پیمان من به ظالمان نخواهد رسید»^۲ این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل کرد و آن را مخصوص برگزیدگان پاک ساخت؛ سپس خدای عزوجل او را گرامی داشت و امامت را در ذریه و نژاد برگزیده او نهاد و...^۳

ممکن است در مورد این باور شیعه، بخصوص به زعم مخالفین شیعه اشکال شود که با توجه به آیات قرآن کریم، انبیاء افضل انسان‌ها و از جانب خدا حاکم علی الاطلاق بوده‌اند؛ امام نیز جانشین نبی است و همیشه حداقل یک مرتبه از نبی پایین تر است؛ بنابراین هیچ کس بر آن‌ها تقدم نخواهد داشت.

در پاسخ به چنین اشکالی باید چند نکته را یادآوری کنیم:
اول این که بفرض پذیرش عمومیت آیات قرآن درباره فضیلت انبیاء

۱. بقره، ۲، آیه ۱۲۴: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا».

۲. همان: «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي».

۳. همان: «قَالَ لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

۴. همان، ج ۱، ص ۱۹۹: «...إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَ بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَالْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَلَاثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَقَالَ الْخَلِيلُ عَ سُرُورًا بِهَا - وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَصَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلَ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَارَةِ...».

نسبت به تمام انسان‌ها، روشن است که هر عامی قابل تخصیص است و آیه فوق‌الذکر نشان می‌دهد که این عام به وسیله مقام امامت تخصیص می‌خورد؛ یعنی انبیاء نسبت به همه انسان‌ها و همه مقامات برترند به جز امام و مقام امامت و بیان آن گذشت.

دوم این که برفرض پذیرش این قاعده کلی که «هر امامی که جانشین نبی است، نسبت به نبی مرتبه پایین‌تری دارد»، اما معنای آن چنین نیست که مرتبه امام و جانشین یک نبی از تمام انبیاء سابق و نبی منوب عنه پایین‌تر است؛ بلکه نهایتاً می‌فهماند که این امام نسبت به همان نبی منوب عنه رتبه پایین‌تری دارد.^۱ نتیجه این ادعا این است که امامان دوازده‌گانه شیعه که جانشینان پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه و آله هستند، نسبت به نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه و آله، حداقل یک مرتبه پایین‌تر خواهند بود؛ اما بقیه انبیاء که شریعتشان به وسیله بعثت نبی مکرم اسلام نسخ شده، نه تنها هیچ دلیلی بر تقدمشان بر جانشینان پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه و آله وجود ندارد؛ بلکه دلیل برای عکس آن یعنی تقدم این امامان علیهم‌السلام بر تمام انبیاء سابق وجود دارد که برخی از آن دلایل را اندکی قبل بیان نمودیم.

علاوه بر این که برخی از بزرگان شیعه بر این باور هستند که برخی از امامان شیعه و به‌طور خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مقام روحانیت

۱. ر. ک: قزوینی، سید امیر محمد، آلوسی و التشیع، ص ۳۳۷.

و معنویت هم رتبه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستند^۱. در نتیجه کلیت قاعده فوق را نیز مسلم نمی دانیم.

نتیجه این که قطعاً مقام امامت بر مقام نبوت تقدم و اولویت دارد و این منافاتی با برتری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برائمه علیهم السلام ندارد؛ چرا که ایشان قطعاً هم مقام نبوت را دارا بوده اند و هم مقام امامت را و در عین حال احتمال برابری ایشان با برخی از ائمه علیهم السلام را نیز منتفی نمی دانیم؛ حاصل این بیان این است که حضرت عیسی علیه السلام که دارای مقام نبوت بوده اند - و امامت ایشان نیز اگرچه محتمل است؛ اما دلیلی بر اثبات آن موجود نیست -، از جهت مقام نبوت، هیچ برتری بر امام مهدی علیه السلام که به باور شیعه امام بالفعل و حی و حاضر است، ندارد؛ و از آنجا که به باور شیعه امام مهدی علیه السلام، جانشین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است و بر تمام انبیاء غیر از پیامبر خاتم مقدم هستند و اساساً امامت بالفعل را در زمان حاضر بر عهده دارند، پس قطعاً ایشان بر حضرت عیسی علیه السلام که شریعتش نسخ شده و نبوت و امامت بالفعل ندارند،

۱. به عنوان مثال امام خمینی (ره) مقام روحانیت حضرت علی علیه السلام را با مقام روحانیت پیامبر صلی الله علیه و آله متحد می داند. ایشان برای اثبات این مطلب به چند روایت منقول از پیامبر استناد می نمایند که فرموده اند: «أنا و علی من شجرة واحدة» و «أنا و علی من نور واحد» و «بعث علی مع کل نبی سراً و معی جهراً»؛ ر. ک: «موسوی خمینی، روح الله، شرح دعاء السحر، ص ۷۸؛ مصباح الهدایة، ص ۷۵؛ التعليقات علی الفوائد الرضویة، ۵۷، ۶۰ و ۷۵.

مقدم هستند و ما این مطلب را در فصل چهارم با تفصیل بیشتری تبیین خواهیم نمود ان شاء الله.

گفتار دوم: بن مایه های کلامی اهل سنت

جایگاه شناسی مقام نبوت و امامت

نبی در اصطلاح متکلمین اهل سنت با عبارات مختلفی تعریف شده است. برخی مفهوم آن را مستقل از مفهوم رسول دانسته و برخی دیگر آن دو را هم معنا معرفی نموده اند؛ سعدالدین تفتازانی در شرح المقاصد برخی از تعاریف اصطلاح نبی را چنین نقل می نماید:

«رسول کسی است که فرشته وحی نزد او می آید و نبی، هم به رسول گفته می شود و هم به کسی که در خواب به او وحی می شود.»^۱

همان طور که پیداست، او در این عبارت دو تعریف را ذکر می کند که اولی عام و دومی خاص است.

سپس تعاریف دیگری را چنین طرح می نماید^۲:

«نبی کسی است که کتاب بر او نازل نمی شود و فقط مأمور به دعوت به شریعت سابق است»

«نبی انسانی است که از جانب حق به سوی خلق مبعوث شده است»

«نبی کسی است که خداوند او را برای تبلیغ وحی اش مبعوث نموده است و همچنین است رسول»

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، صص ۶-۵.

۲. همان.

عبدالقاهر بغدادی می‌گوید:

«هرکسی که وحی الهی با زبان فرشته‌ای از فرشتگان براونازل شود و با کراماتی که ناقض قوانین عادی است تأیید گردد، چنین شخصی نبی است»^۱.

قاضی ایجی نیز نبی را چنین معرفی می‌نماید:

«نبی نزد اهل حق کسی است که خداوند به او چنین فرموده باشد: «من تو را رسول قرارداده‌ام» یا «پیام مرا به مردم ابلاغ کن» و یا مشابه این الفاظ»^۲.

تعاریف فوق هر یک نسبت به دیگری دارای ممیزاتی است و نمی‌توان یک تعریف واحد و جامع و مانع از بین آن تعاریف را به همه اندیشمندان اهل سنت نسبت داد ولی نقطه اشتراک اغلب تعاریف فوق را می‌توان نزول وحی الهی بر نبی دانست.

اما هر کدام از تعاریف فوق را که برای مفهوم نبی بپذیریم چندان در سیر بحث ما تأثیر نخواهد داشت؛ آنچه مهم تراز تعریف به نظر می‌رسد و در تمایز اعتقادی آن‌ها تأثیر مستقیم دارد، اوصافی است که متکلمین اهل سنت برای نبی بیان داشته‌اند.

اهل سنت نیز مانند شیعه امامیه معتقد است که خداوند متعال انبیاء و از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای هدایت بشر به راه سعادت فرستاده است و همه مسلمین چه شیعه و چه سنی باور دارند

۱. بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ص ۳۳۲.

۲. ایجی، میرسید شریف، شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۱۸.

که پیامبر صلی الله علیه و آله در دریافت و ابلاغ وحی معصوم است. این مقدار از باور به نبوت مورد اجماع تمام مسلمین و از ضروریات دین مبین اسلام است؛ اما در دیگر خصوصیات نبی این گونه نیست که همه مذاهب اسلامی یک اعتقاد واحد داشته باشند؛ بلکه مذاهب مختلف در این زمینه دارای باورهای متفاوتی هستند؛ گروهی از اهل سنت عصمت نبی در سایر عرصه‌ها غیر از دریافت و ابلاغ وحی را قبول ندارند و گروهی دیگر علاوه بر عرصه مذکور عصمت از گناهان کبیره را نیز شرط نبوت می‌دانند؛ مثلاً قاضی عبدالجبار از متکلمین معتزلی معتقد است که نبی باید از جمیع منقرات منزّه باشد.^۱ اگرچه این تعبیر در ابتدا این گونه به ذهن متبادر می‌کند که دایره منقرات به گونه‌ای وسیع باشد که همه گناهان و خطاها را شامل شود؛ ولی با بیانی که وی در ادامه از منقرات ارائه می‌کند معلوم می‌شود که از نظر او، نه تنها خطا که حتی گناهان صغیره نیز از منقرات محسوب نمی‌شوند و فقط عصمت از گناهان کبیره را شرط نبوت می‌داند.^۲

فخر رازی نیز معتقد است که در دوران قبل از نبوت عصمت در افعال و احوال شرط نیست، همان طور که مشهور اهل سنت قائل‌اند؛ ولی در دوران نبوت باید از ارتکاب عمدی گناهان صغیره و کبیره معصوم باشد؛ لکن ارتکاب سهوی گناهان کبیره یا صغیره در این دوران جایز

۱. قاضی عبدالجبار، شرح الأصول الخمسة، ص ۳۸۷.

۲. همان.

است.^۱

سعدالدین تفتازانی از متکلمین اشاعره، تنها عصمت از کذب عمدی آن‌هم فقط بعد از وحی را مورد اجماع مسلمین می‌داند و عصمت در بقیه حوزه‌ها را مورد اختلاف می‌داند؛ بیان او چنین است:

«همه انبیاء مخبر و مبلّغ از جانب خدای تعالی هستند؛ چراکه معنای نبوت و رسالت این است و همگی صادق و ناصح خلق هستند تا فایده بعثت و رسالت باطل نگردد و در این مطلب اشاره‌ای است به این که انبیاء علیهم‌السلام از کذب به‌خصوص در مواردی که به امر شرایع و تبلیغ احکام و ارشاد امت مربوط می‌شود، معصوم هستند؛ البته کذب عمدی اجماعی است ولی کذب سهوی مورد قبول اکثریت است؛ در عصمت انبیاء از سایر گناهان تفصیل وجود دارد؛ به این بیان که آن‌ها به اجماع، از کفر قبل از وحی و بعد از آن معصوم هستند و نیز از گناهان کبیره عمدی نزد جمهور معصوم‌اند برخلاف حشویه؛ و اختلاف در این است که آیا امتناع کبیره به دلیل نقلی است یا به دلیل عقلی؟ اما کبیره سهوی را اکثر جایز می‌دانند؛ جمهور برخلاف جبائی و پیروانش ارتکاب عمدی گناهان صغیره را در نبی جایز دانسته‌اند ولی از ارتکاب سهوی صغیره به اتفاق جایز است؛ مگر صغیره‌هایی که برپستی دلالت کند؛ مانند سرقت یک لقمه یا کم‌فروشی در دانه...؛ همه این‌ها بعد از وحی است ولی قبل از وحی دلیلی بر امتناع ارتکاب کبیره وجود ندارد.»^۲

۱. رازی، فخرالدین، الأربعین فی أصول الدین، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. تفتازانی، سعدالدین، شرح العقائد النسفیة، ص ۸۹.

متکلمین اهل سنت درباره امامت نیز تعریف‌های مختلفی مطرح نموده‌اند؛ سیف‌الدین آمدی از متکلمین اشاعره امامت را چنین تعریف نموده است:

«جانشینی شخصی از اشخاص از رسول علیه السلام در اقامه قوانین شرع و حفظ حوزه ملت و آیین به گونه‌ای که پیروی از او بر همه امت واجب است»^۱

میرسید شریف ایجی یکی دیگر از متکلمین اشاعره ابتدا تعریف امام به «ریاست عامه در امور دین و دنیا برای شخصی از اشخاص» را از برخی اصحاب اهل سنت نقل نموده و سپس به دلیل نقض شدن این تعریف با نبی^۲، تعریف دیگری را که به نظر او صحیح است، مطرح می‌نماید که تقریباً همان تعریف سیف‌الدین آمدی است.^۳

تفتازانی، امامت را چنین تعریف می‌کند:

«امامت ریاست گسترده در امر دین و دنیا به عنوان جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و آله است».^۴

۱. آمدی، سیف‌الدین، أبکار الأفكار في أصول الدين، ج ۵، ص ۱۲۱: «خلافة شخص من الأشخاص للرسول - عليه السلام - في إقامة قوانين الشرع وحفظ حوزة الملة، على وجه يجب اتباعه على كافة الأمة».

۲. البته او توضیح نمی‌دهد که نبی با کدامین تعریفش ناقض تعریف مذکور می‌گردد؛ چون در تعاریفی که اندیشمندان اهل سنت از نبی ارائه نمودند ریاست عامه در امور دین و دنیا قید نشده بود؛ مگر این که فهم او از این ریاست همان مرجعیت یا چیزی نظیر آن باشد.

۳. ایجی، میرسید شریف، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

۴. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

از دیدگاه قاضی عبدالجبار از متکلمین معتزله، امامت چنین تعریف می‌شود:

«امامت در [اصطلاح] شرع اسمی است برای کسی که ولایت بر امت و تصرف در امور آن‌ها دارد به گونه‌ای که بالای دست او دستی نیست.»^۱

گرچه تعاریف فوق تمایزاتی با یکدیگر دارند اما عناصر محوری که در همه یا اغلب این تعاریف می‌توان مورد اشاره قرارداد عبارت‌اند از: جانشینی از رسول، ولایت و ریاست بر امور مردم به گونه‌ای که اطاعت او بر همگان واجب است؛ اما همان گونه که به وضوح از این تعاریف قابل استنباط است، عناصری از قبیل الهی بودن امامت و انتصاب امام از جانب خداوند متعال و ... به هیچ وجه در این تعاریف لحاظ نشده است که این برگرفته از مبانی فکری آن‌هاست که برخی از آن مبانی را در مباحث بعدی مورد واکاوی بیشتر قرار خواهیم داد.

از آنجاکه از دیدگاه اهل سنت امام جایگاهی بالاتر از یک حاکم سیاسی^۲ - که توسط خود مردم تعیین می‌شود نه توسط خدای متعال - ندارد، تمام اوصاف و شرایطی هم که برای امام بیان کرده‌اند، متناسب با همین جایگاه است و بسیاری از شرایطی که امامیه برای امام لازم شمرده‌اند مثل عصمت، علم الهی و افضلیت را قبول ندارند.

۱. قاضی عبدالجبار، شرح الأصول الخمسة، ص ۵۰۹.

۲. همو، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۲۰، ص ۲۰۳.

قاضی عبدالجبار شرایطی مانند حربودن، عاقل بودن، مسلمان بودن، آگاه به عادات [و آداب اجتماعی]، عدالت ظاهری (در حال امامت نه پیش از آن)، علم به احکام و شرایع و اجتهاد را برای امام شرط می‌داند؛^۱ تفتازانی هشت شرط را به این ترتیب بیان می‌کند: «مکلف، حر، مرد، عادل، شجاع، مجتهد در اصول و فروع، مدبّر و قریشی»^۲؛ میرسید شریف ایجی نیز شرایطی مشابه را برای امام مطرح نموده است.^۳ با توجه به آنچه گفته شد تفاوت‌های نبی و امام از دیدگاه اهل سنت نیز تا حدودی معلوم می‌شود؛ از دیدگاه آن‌ها نبی در مرحله دریافت و ابلاغ وحی معصوم است و در بقیه مراتب قائل به تفصیل شدند و در مواردی عصمت را پذیرفته و در مواردی انکار نموده‌اند؛ ولی امام از آنجاکه ارتباط با وحی ندارد، لذا همین مقدار عصمت نیز، در او ضرورتی ندارد؛ همان‌گونه که علم افاضی الهی و افضلیت نیز در امام شرط نیست.

تفاوت دیگر این که مطابق دیدگاه آنان، نبی از جانب خداوند متعال معین می‌شود؛ اما امام منصوب پروردگار نیست. نکته دیگری که می‌توان آن را به عنوان اشکال به تعاریف اهل سنت از نبی و امام نیز مطرح نمود، این است که در نبی صرفاً عصمت از کذب و

۱. همان، ج ۲۰، صص ۲۰۸-۲۰۱.

۲. تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد؛ ج ۵؛ ص ۲۴۴.

۳. ایجی، میرسید شریف، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۹.

منقّرات را شرط دانستند و گناه صغیره را در بسیاری از موارد جایز شمردند؛ حال آنکه در امام به صراحت شرط عدالت ظاهری را مطرح نموده اند که می توان آن را از جهتی نسبت به عصمت از کذب و منقّرات عام دانست؛ به عبارت دیگر رابطه منطقی بین عصمت از کذب و منقّرات با عدالت ظاهری عموم و خصوص من وجه است؛ مگر این که عدالت ظاهری را نیز طوری تفسیر کنند که نتیجه اش همان عصمت از کذب و منقّرات شود.

اما به هر صورت می توان این گونه نتیجه گرفت که از دیدگاه اهل سنت مقام نبوت مقامی الهی است؛ یعنی منصوب از جانب خداست؛ و در عین حال نبی شخصی از اشخاص بشر است؛ اما مقام امامت مقامی کاملاً بشری است؛ و در مقایسه بین این دو مقام، جایگاه نبوت بسیار بالاتر از مقام امامت خواهد بود؛ شاید به همین دلیل برخی از مفسرین اهل سنت همچون آلوسی^۱ کلمه «امام» در آیه شریفه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره (آیه عهد) را به معنای «نبی» گرفته اند تا برتری مقام امامت بر نبوت از آن فهمیده نشود و به همین دلیل برخی از متکلمین اهل سنت مثل تفتازانی اقتدای حضرت عیسی به حضرت مهدی علیه السلام که در روایات متعدد ذکر شده را نیز انکار نموده و به صراحت گفته اند که حضرت مهدی به حضرت عیسی علیه السلام اقتدا می کند؛ چون

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۳۷۴.

امامت او اولی از امامت مهدی است.^۱ البته این مطلب در ادامه روشن تر خواهد شد.

خلافت و حاکمیت سیاسی

ضرورت تشکیل حکومت و نیز حق حاکمیت سیاسی برای امام مطلبی است که ظاهراً مورد قبول تمام مسلمین - به جز شواذی همچون خوارج یا ابوبکر اصم و... - بوده و هیچ یک از متکلمین مسلمان در این باره خدشه نکرده است؛ اما تفاوت آشکاری که بین شیعه امامیه با بقیه مذاهب اسلامی وجود دارد، این است که شیعه امامیه حق حاکمیت سیاسی برای امام را تنها یکی از شئون مختلف امام می داند و در کنار آن شئون و وظایف بسیار مهمی را لازم می داند؛ اما اهل سنت شأن امام را در همین مورد منحصر کرده و تمام توضیحاتی هم که درباره شأن و جایگاه امام مطرح می کنند به نوعی در صدد تبیین همین مسئله است؛ این مطلب در تعاریف و اوصاف و وظایفی که آن ها برای امام طرح می کنند به وضوح قابل مشاهده است و از آنجا که قبلاً برخی از عبارات آن ها را نقل کردیم از تکرار خودداری می کنیم.

امامت و رهبری در دیدگاه اهل سنت از اصول دین محسوب نمی شود

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح العقائد النسفیة، ص ۸۸: «فان قيل: قد روی فی الحدیث نزول «عیسی» - علیه السلام - بعده. قلنا: نعم. لکنه یتابع محمداً علیه السلام، لأن شریعته قد نسخت، فلا یكون إلیه وحی ولا نصب أحكام، بل یكون خلیفة رسول الله علیه السلام. ثم الأصح أنه یصلی بالناس ویؤمهم ویقتدی به «المهدی» لأنه أفضل، فامامته اولی».

و با تفسیری که از امام ارائه می دهند، امامت مسئله ای کلامی نخواهد بود، بلکه صرفاً مسئله ای فقهی و از فروع دین و از واجبات کفایی و گاه عینی محسوب خواهد شد.^۱

این مسئله به قدری مهم و حیاتی است که می توان گفت وضعیت سیاسی گذشته، حال و آینده امت اسلامی به نوع نگاه به جایگاه امام و حاکم سیاسی وابسته است؛ به عنوان مثال از نظر امامیه، نظام سیاسی ولایت فقیه مبتنی بر اعتقاد به امامت و انتصابی بودن آن است و نظام سیاسی سلطنتی که امروزه در برخی کشورهای عربی مسلمان شکل گرفته و توسط علمای این ممالک نیز توجیه می شوند ریشه در تفکر سیاسی مبتنی بر نوع نگاه به جایگاه امام و حاکم دارد.

اهل سنت در موارد بسیاری به جای امام، واژه خلیفه را به کار می برند و اساساً نظام سیاسی اهل سنت از همان صدر اسلام در قالب خلافت پس از پیامبر (ص) پایه ریزی گردید. خلافت اسلامی در دوران خلفای چهارگانه نمونه ی آرمانی و ایدئال نظام سیاسی اهل سنت به شمار می آید؛ خلافت در اندیشه ی اهل سنت به تمامی دولت های بعد از پیامبر (ص) اطلاق می شود و عبارت است از «جانشینی پیامبر (ص) در حراست دین و سیاست دنیا»^۲

۱. قاضی عبدالجبار، المغنی فی أبواب التوحید والعدل، ج ۲۰، ص ۲۵۱؛ غزالی، ابوحامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۴۷.

۲. ماوردی، ابوالحسن، الاحکام السلطانیة، قم، ص ۵.

مسئله مهم و قابل توجه در این مبحث این است که بنا بر هر دو دیدگاه امامیه و اهل سنت در مورد جایگاه امام، بحث در مورد شیوه تعیین امام است که قبلاً در گفتار اول همین فصل دیدگاه شیعه را توضیح داده ایم و حال در ادامه باید دیدگاه اهل سنت را تبیین نماییم.

انتخاب امام (در برابر انتصاب)

یکی از مطالبی که به نظر می رسد مورد اتفاق مذاهب اسلامی است، این است که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نصی در مورد مصداق امامت بیان نموده باشد، همین نص برای تعیین امام و جانشین پیامبر کافی است؛ اما آنچه مورد اختلاف جدی قرار گرفته، این است که آیا چنین نصی وجود دارد یا نه؟

شیعه امامیه به جد معتقد است که نصوص متعددی از پیامبر وارد شده که به صراحت جانشین و امام بعد از خود را معرفی نموده است و اساساً اگر پیامبر این کار را انجام نمی داد، برخلاف رسالت و تکلیف و برخلاف حکمت او بود و چنین رفتاری از پیامبری که در تمام مراتب و تمام عمر معصوم است، ناشدنی است؛ البته از نظر برخی متکلمین امامیه، معجزه نیز می تواند راهی برای تعیین امام باشد؛ مثلاً سدیدالدین حمصی چنین می گوید:

«راه تعیین امام نزد ما فقط نص از جانب خدای تعالی یا چیزی که جانشین نص باشد یعنی معجزه می باشد و نزد اکثر مخالفین

ما راه [تعیین امام]، اختیار [و انتخاب] و عقد است.^۱ و جمع‌بندی برخی متکلمین بر این است که راه اصلی و اساسی از دیدگاه شیعه همان نص شرعی است و معجزه جنبه ثانوی داشته و برای موارد ضروری است.^۲

اما مذاهب اهل سنت همگی^۳ وجود چنین نصوصی را انکار نموده و نصوص موجود را نیز به نوعی توجیه می‌کنند تا وقایع تاریخی ثبت شده در این زمینه را متناسب با اعتقاد خود تحلیل کنند و باورهای خودشان زیر سؤال نرود؛ و پس از آنکار این نصوص به ناچار باید به دنبال راهی برای تعیین امام باشند تا هم رفتار خلفا و صحابه را و هم عدم چنین نصی از جانب پیامبر حکیم را توجیه نمایند؛ بنابراین قائل شده‌اند که تعیین امام از راه انتصاب مستقیم از جانب خدا یا انتصاب با واسطه پیامبر منتفی است و امام باید از راه انتخاب تعیین گردد؛ اشاعره، ماتریدیه، خوارج، معتزله، اهل حدیث، طرفدار این روش هستند که البته در تحلیل چگونگی رخداد انتخاب پس از پیامبر عبارات بسیار مختلف و در مواردی متناقض را برای توجیه این باور ذکر نموده‌اند.

۱. حمصی، سدیدالدین، المنقذ من التقليد، ج ۲، ص ۲۹۶: «فأما الطريق إلى تعيين الإمام فعندنا إنما هو النص من جهة تعالى عليه أو ما يقوم مقامه من المعجزو عند أكثر مخالفينا طريقة الاختيار والعقد».

۲. ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص ۲۸۵.

۳. البته بکریه که گروهی از ظاهرگرایان و محدثان اهل سنت هستند وجود نص را انکار نکرده‌اند؛ بلکه معتقد به وجود نص در مورد جانشینی ابوبکر شده‌اند و البته این نظریه حسن بصری نیز نسبت داده شده است. (ر.ک: ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص ۲۸۸).

تفتازانی در این زمینه چنین گفته است:

«روش مقبول نزد ما و معتزله و خوارج و صالحیه در ثبوت امامت، انتخاب اهل حل و عقد و بیعت آنان است و اجماع آنان شرط نیست؛ بلکه اگر یکی از آنان با کسی به عنوان امام بیعت کند، امامت او ثابت می‌شود... این مذهب اشعری است به این شرط که در حضور عده‌ای باشد تا فرد دیگری مدعی نشود که در پنهانی با او بیعت شده است؛ ولی اکثر معتزله بغداد، بیعت پنج نفر از کسانی که صلاحیت بیعت را دارند شرط کرده‌اند.»^۱

قاضی عبدالجبار نیز بعد از بیان این که فائیلین به عدم نص، صرف صلاحیت برای امامت و اجتماع شرایط در یک فرد را برای امام شدن کافی نمی‌دانند، می‌گوید برای اینکه کسی امام شود عقد و بیعت نیز لازم است و به اعتقاد او صحیح این است که امام با اختیار غیر، امام می‌شود. او سپس شرایطی را برای عقد و شرایطی را نیز برای عاقدین بیان می‌نماید.^۲ گرچه برخی عقد و بیعت را نیز شرط قطعی نمی‌دانند. مثلاً ابن حزم می‌گوید:

«امامت به وجوهی قابل تحقق است که بهترین و صحیح‌ترین آن عهد امام پسین توسط امام پیشین است، زیرا هیچ نص و اجماعی در منع این وجوه یافت نشده است»^۳

البته او در اثر دیگرش ابتدا می‌گوید پیامبرنصی را برای جانشینی بیان

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۵-۲۵۴.

۲. قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۲۰، امامت ۱، ص ۲۵۲.

۳. ظاهری، ابن حزم، مراتب الاجماع، ص ۱۴۵.

نکرده و لذا معلوم می شود این مسئله را به انتخاب امت واگذار کرده است و اگر قرار باشد به نصی استناد شود نصوصی به نفع ابوبکر وجود دارد که به وسیله آن ها می توان خلافت او را اثبات نمود^۱ و با این بیان در واقع در صدد است تا اشکال را از خلافت خلیفه دوم نیز برطرف نماید؛ اما این اشکال را پاسخ نمی دهد که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله که عاقل ترین و حکیم ترین و عالم ترین بشر است، امامت و جانشینی بعد از خود را بلا تکلیف گذاشته و مردم را بدون راهنما رها نموده و به تبعی او این کار را به عهده امت گذاشته است - اگرچه ابن حزم هیچ نصی نیز از تفویض این کار به امت ارائه نمی کند - ولی ابوبکر با نهایت درایت و عقل جانشین بعد از خود را تعیین نموده و به مردم واگذار ننموده است.

اما دیدگاه بسیاری دیگر نظیر دیدگاه تفتازانی است. ابویعلی علی فراء در این زمینه معتقد است که «امامت تنها با عهد امام پیشین قابل تحقق نیست؛ بلکه مسلمین هم باید آن را به رسمیت بشناسند».^۲ البته برخی از اهل سنت راه های دیگری مانند قهر و غلبه را نیز به عنوان راهی تعیین امام بیان نموده اند^۳ ولی به جهت اختصار از تبیین آن ها خودداری می کنیم.

۱. ظاهری، ابن حزم، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۳، ص ۲۷.

۲. فراء، ابویعلی، الاحکام السلطانیة، ص ۲۵.

۳. اشعری، اصول اهل السنة والجماعة، ص ۹۴-۹۳؛ فراء، الاحکام السلطانیة، ص

۲۳؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳؛ بیضاوی، طوامع الأنوار من مطامع

الانظار، ص ۲۳۸؛ ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۴۲ و

آنچه روشن است این که بسیاری از اهل سنت یکی از راه‌های اصلی تعیین امام را انتخاب می‌دانند و البته برخی انتخاب اهل حل و عقد و برخی دیگر اجماع مسلمین و عباراتی نظایر آن‌ها را مطرح نموده‌اند و حتی برخی این برای رفع این اشکال که «چگونه می‌شود چنین منتخبی را خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله نامید در حالی که ایشان او را جانشین و خلیفه قرار نداده است؟»، انتخاب را نصب با واسطه یا به عبارت دیگر استخلاف با واسطه نامیده‌اند.^۱

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴.

فصل سوم:

بررسی تطبیقی مبانی کلامی اقتدای مسیح به امام مهدی در فریقین

گفتار اول: بررسی تطبیقی روایات فریقین در اقتدای مسیح عجل الله تعالی فرجه الشریف به امام
مهدی

بررسی کمی روایات اقتدا در فریقین از حیث سند و تعداد

با نگاهی کلی به روایات فریقین در این باب متوجه می‌شویم که در مجموع شانزده روایت در منابع کهن شیعه و سنی نقل شده است که در طرق نقل روایات، زمان صدور، مذهب و حوزه فکری و اعتقادی راویان، موضوع محوری روایت و نوع بیان با یکدیگر تفاوت دارند. اگر از نظر کمیت بخواهیم مقایسه‌ای بین روایات فریقین داشته باشیم، از این شانزده روایت، ده روایت در منابع شیعی و شش روایت در منابع اهل سنت است؛ اما از نظر کیفیت اسناد، دو مورد از روایات اهل سنت قطعاً صحیح محسوب شده‌اند و دیگر موارد از مشکلات سندی رنج می‌بردند؛ اما در بین روایات شیعه دو روایت بنا بر مبنای تصحیح روایات کافی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی صحیح بودند و بنا بر دیگر مبانی مورد

اختلاف هستند. دیگر روایات شیعه همگی به دلیل وجود راویان مهممل یا مجهول و در موارد معدودی وجود راویان ضعیف دارای اشکال سندی بودند.

البته همان گونه که قبلاً گفته شد این اشکالات در صورتی است که هریک از این روایات را مستقل از دیگر روایات بررسی نماییم؛ اما در صورتی که آن ها را باهم در نظر بگیریم و تفاوت های آن ها را در حوزه های مختلف همچون مذاهب راویان، زمان صدور، موضوع محوری روایات، معصومینی که روایت از آن ها نقل شده و ... را در نظر بگیریم، توافق بر کذب منتفی شده و نتیجه آن تواتر معنوی روایات اقتدا است؛ گرچه حتی در صورت عدم قبول تواتر معنوی، بازهم به موضوع محوری کتاب حاضر ضربه نمی زند؛ چراکه هدف در این کتاب بررسی میزان تطابق و سازگاری مفاد این روایات با مبانی کلامی است. اگرچه انکار نمی کنیم که در صورت تواتر ارزش و اهمیت علمی بحث بسیار فراتر خواهد بود.

از منظر دلالت نیز همه این روایات یا به طور صریح از نماز خواندن حضرت عیسی علیه السلام پشت سر حضرت مهدی علیه السلام سخن گفته بودند یا فراتر از این یعنی امامت حضرت مهدی (عج) بر حضرت عیسی علیه السلام که یکی از مصادیق آن امامت در جماعت است را می فهماندند؛ مانند روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده بود که فرمودند: «کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وإمامکم

منکم»؛

بررسی اشتراکات روایی فریقین در اقتدای مسیح به امام مهدی (عج):

(الف) نقل روایات اقتدا در منابع متعدد و کهن فریقین:

در هر دو مذهب اولین نقل روایات اقتدا به کتب حدیثی کهن و قدیمی مربوط می‌شود. در بین شیعه قدیمی‌ترین اثر موجود که در این زمینه نقل روایت نموده است، کتاب سلیم بن قیس (متوفای ۷۶ ه. ق) است و پس از آن به ترتیب تفسیر علی بن ابراهیم قمی (متوفای قرن سوم قمری)، تفسیر فرات کوفی (متوفای ۳۰۷ ه. ق)، کافی محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹ ه. ق)، کمال الدین و تمام النعمة و نیز امالی شیخ صدوق (متوفای ۳۸۴ ه. ق)، کفایة الاثر علی بن محمد خزاز رازی (متوفای قرن چهارم قمری) و کشف الغمة علی بن عیسی الاربلی (متوفای ۶۲۹ ه. ق) دیگر روایات این باب را نقل نموده‌اند و منابع روایی متعدد دیگری مانند بحار الانوار و الغیبة نعمانی، الخرائج و الجرائح، مختصر البصائر و... که به نقل روایات این باب پرداخته‌اند، همگی از همان منابع فوق نقل نموده‌اند. در بین اهل سنت نیز متون معتبر و کهن حدیثی به نقل روایات این باب پرداخته‌اند؛ از جمله مسند احمد حنبل (متوفای ۲۴۱ ه. ق)، صحیح بخاری (متوفای ۲۵۶ ه. ق)، صحیح مسلم (متوفای ۲۶۱ ه. ق) و سنن ابن ماجه (متوفای ۲۷۳ ه. ق) و دیگر منابع حدیثی که تعداد قابل توجهی نیز دارند، همگی از همین

منابع اولیه نقل روایت نموده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها را در فصل دوم ذیل احادیث اهل سنت مطرح نموده‌ایم.

(ب) تصریح به نزول عیسی علیه السلام:

یکی از اشتراکات روایات فریقین در باب اقتدا این است که همگی بر نزول عیسی علیه السلام تصریح نموده‌اند که در این بین پنج روایت شیعی به صراحت این مطلب را بیان نموده‌اند و پنج روایت دیگر ضمناً این مطلب را می‌فهمانند؛ و در بین روایات سنی نیز پنج روایت تصریح به نزول نموده و یک روایت نیز به طور ضمنی این معنا را بیان می‌نماید. جالب این است که لسان برخی از این روایات، لسان تفاخر است و با افتخار می‌فرماید: «چگونه اید زمانی که پسر مریم نزول نماید در حالیکه امامتان از میان شما است.»^۱ و این حکایت از وقوع حادثه ای شیرین، عظیم و پرافتخار برای مسلمانان در برابر دیگر امت‌ها دارد که همان امامت آخرین وصی پیامبر اسلام، مهدی علیه السلام، بر پیامبر امت آنهاست.

(ج) تصریح به حق تقدم امام:

در هر دو گروه برخی از روایات بر تقدم امام مهدی علیه السلام در امامت جماعت تصریح شده است؛ در بین روایات شیعه دو روایت بر این مسئله تأکید نموده‌اند. روایت اول روایت سلیم بن قیس الهلالی

^۱ بخاری، صحیح بخاری، باب نزول عیسی بن مریم علیهما السلام، ج ۳، ص ۱۲۷۲، ح ۳۲۶۵: «کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وإمامکم منکم؟»

است که در فرازی از آن می‌خوانیم: «يُقُولُ إِنَّكُمْ أَمَّةٌ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَتَقَدَّمَكُمْ فَيَتَقَدَّمَ فَيُصَلِّيَ بِالنَّاسِ وَ عِيسَى خَلْفَهُ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ أَوَّلُهُمْ أَفْضَلُهُمْ...»^۱ و در روایت امالی شیخ صدوق نیز چنین وارد شده است: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِيِّ إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِنُصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَ صَلَّى خَلْفَهُ.»^۲ در روایات اهل سنت نیز سه روایت به صراحت از این تقدم سخن گفته‌اند. روایت اول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که مسند احمد حنبل آن را نقل نموده و در فرازی از آن از زبان عیسی علیه السلام چنین آمده است: «... فَيَقُولُ: لِيَتَقَدَّمَ إِمَامُكُمْ فَلْيُصَلِّ بِكُمْ...»^۳ و در روایتی دیگر «... فَيَتَقَدَّمَ أَمِيرُهُمْ فَيُصَلِّي...»^۴ و در روایت سنن ابن ماجه عبارت «... يَقُولُ لَهُ تَقَدَّمَ فَصَلِّ فَإِنَّهَا لَكَ أَقِيمَتْ...»^۵

۱ کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، صص ۷۱۱-۷۰۵؛ ترجمه: «[عیسی علیه السلام] می‌گوید: همان شما امامانی هستید که تقدم بر شما برای هیچ کس سزاوار نیست».

۲ ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی، ص ۲۱۸، ح ۴؛ ترجمه: «از فرزندان من است مهدی که وقتی خروج نماید، عیسی بن مریم برای یاری اش فرود می‌آید و او را مقدم داشته و پشت سرش نماز می‌خواند».

۳ احمد حنبل، مسند احمد، باب مسند جابر بن رضی الله عنه، ج ۲۹، ص ۴۷۵، ح ۱۴۴۲۶؛ ترجمه: «... پس ایشان می‌گوید: امام شما باید جلو برود و نماز را همراه شما بخواند. پس هنگامی که نماز صبح را به جا می‌آورد به سوی او خروج می‌نمایند...».

۴ احمد حنبل، مسند احمد بن حنبل، باب حدیث عثمان بن ابی العاص عن النبی صلی الله علیه و آله، ج ۴، ص ۲۱۶، ح ۱۷۹۳۱؛ ترجمه: «... پس فرمانده آنان جلورفته و نماز می‌گزارد...».

۵ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، باب فتنة الدجال و خروج عیسی بن مریم علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵۹، ح ۴۰۷۷؛ ترجمه: «... می‌گوید: جلوبروید و نماز بگزارید چراکه برای

نقل شده است.

د- تصریح به اختصاص این جایگاه به امام مسلمین:
در هردو گروه برخی روایات به طور صریح جایگاه امام جماعت را در حال حضور حضرت مهدی و عیسی علیهما السلام، مختص حضرت مهدی علیه السلام می‌داند؛ در روایات شیعه به همان روایت سلیم می‌توان اشاره نمود و در بین روایات اهل سنت نیز روایتی که از سنن ابن ماجه نقل نموده ایم، به این مطلب تصریح دارد.
ه- تصریح به اینکه مهدی از نسل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است:

هفت روایت از روایات شیعه با تعبیری همچون «منا مهدی هذه الأمة»، «من ذریة علی و فاطمة» «مِن وُلْدِ الحسین» و تعبیر مشابه، حضرت مهدی را از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌نماید؛ دو روایت از اهل سنت نیز یکی با تعبیر «منا الذی یصلی عیسی بن مریم خلفه» و دیگری با تعبیر ضمنی «و إمامکم منکم» برای این مطلب تأکید نموده‌اند.

و- تصریح به قتل دجال توسط حضرت عیسی علیه السلام:
روایت تفسیر فرات کوفی به صراحت بر قتل دجال توسط حضرت عیسی علیه السلام دلالت دارد؛ در بین اهل سنت نیز سه روایت منقول توسط احمد حنبل و ابن ماجه گویای این مطلب هستند.

بررسی تمایزات روایی فریقین در اقتدای مسیح به امام مهدی (عج)

الف- روایات اهل سنت در باب اقتدای مذکور همگی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ اما احادیث شیعه از معصومین مختلفی نقل شده اند. به این ترتیب که سه حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دو حدیث از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، یک حدیث از امام حسن مجتبی علیه السلام، دو حدیث از امام باقر علیه السلام، دو مورد از امام صادق علیه السلام می باشد.

ب- تعارف امام یا دیگران به حضرت عیسی برای پیش نماز شدن فقط در روایات اهل سنت موجود است و در هیچ یک از ده روایت شیعه این مطلب ذکر نشده است. در روایات اهل سنت در دو مورد از زبان امام به حضرت عیسی علیهما السلام پیشنهاد جلورفتن برای نماز مطرح شده که هر دو روایت در مسند احمد آمده و ما آن دو را در روایت اول و ششم از روایات اهل سنت بررسی نمودیم. یک روایت دیگر نیز که در سنن ابن ماجه ذکر شده و ما آن را در روایت چهارم ذکر نمودیم، بیان کننده آن است که امام به عقب می روند تا حضرت عیسی به پیش برود اما حضرت عیسی علیه السلام قبول نمی کند و این جایگاه را مختص امام می داند. روایت دیگری نیز پیشنهاد جلورفتن به حضرت عیسی را با صیغه مجهول بیان نموده است؛ یعنی پیشنهاددهنده نامعلوم است و جواب ایشان نیز این است که امام شما باید برای شما

نماز بگزارد. این روایت را نیز ما در روایت پنجم ذکر نموده ایم.

ج- تکریم امت اسلام توسط خداوند دلیل تقدم مهدی بر عیسی علیه السلام:

در برخی روایات اهل سنت علت عدم پذیرش پیشنهاد جلورفتن از سوی حضرت عیسی علیه السلام را چنین ذکر می کند که بعض این امت امیر و فرمانده بعض دیگر است و این به جهت تکریم و گرامیداشت امت اسلام از جانب خدای متعال است؛ یعنی خواست و اراده الهی بر این تعلق گرفته که امارت و فرماندهی امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مختص شخصی از امت او (که همان مهدی از نسل اوست) باشد تا بدین طریق امت اسلام مورد تکریم الهی قرار گیرند.

د- در هیچ یک از روایات اهل سنت به نام یا القاب یا اوصاف حضرت مهدی علیه السلام تصریح نشده است و از مجموعه قرائن حالیه یا مقالیه مراد روایت روشن می گردد؛ اما روایات شیعه در اغلب موارد به صراحت برخی از القاب حضرت مانند «القائم»، «المهدی»، «مهدی هذه الامة»، «الثانی عشر من العترة»، «التاسع من ولد الحسين» و ... را ذکر نموده اند.

ر- در برخی روایات شیعه با عبارت «ومن ذریتی المهدی اذا خرج نزل عیسی بن مریم لنصرته...»^۱ تصریح شده است که نزول عیسی برای نصرت امام زمان علیه السلام است؛ ولی چنین مطلبی در روایات

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی، ص ۲۱۸، ح ۴.

اهل سنت در باب اقتدا مشاهده نگردید.

ر- در برخی روایات شیعه به تبار حضرت مهدی علیه السلام نیز اشاره شده است؛ برخی فقط متذکر شده اند که ایشان از نسل مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ مانند «و من ذریتی المهدی ...» که در نکته قبل نیز مورد اشاره قرار گرفت یا «حتی یخرج فیہ ولدی المهدی»^۱ و برخی دیگر با وضوح بیشتری ایشان را از نسل علی علیه السلام و فاطمه زهرا سلام الله علیها و از تبار حسین علیه السلام معرفی نموده اند؛ مانند روایت کافی از امام صادق علیه السلام که فرمود: «... وَ مِنْكُمْ الْقَائِمُ يُصَلِّي عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ إِذَا أَهْبَطَهُ اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ ذُرِّيَّةِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ»^۲

ز- برخی روایات شیعه قطعیت نزول حضرت عیسی علیه السلام و اقتدای به امام زمان را به سان قطعیت اصل ظهور حضرت مهدی علیه السلام دانسته است. در روایت عبدالله بن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین بیان شده است: «... لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَ تُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ يَبْلُغَ سُلْطَانُهُ

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، صص ۴۹-۵۰، ح ۱۰؛ ترجمه: «و از شما [خواهد بود] قائم از فرزندان علی و فاطمه از فرزندان حسین ...».

الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»^۱؛ ولی روایات اهل سنت چنین بیانی ندارند.

و- در برخی روایات شیعه بر دلالت اقتدای مذکور بر افضلیت امامان علیهم السلام تصریح شده است؛ تفسیر فرات کوفی با سند خود از امام باقر علیه السلام چنین نقل نموده است: «حَتَّى يَنْزِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ [ع] مِنَ السَّمَاءِ... وَيُصَلِّيَ بِهِمْ رَجُلٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَلَا تَرَى أَنَّ عِيسَى يُصَلِّيَ خَلْفَنَا وَهُوَ نَبِيُّ آلَا وَنَحْنُ أَفْضَلُ مِنْهُ»^۲؛ اما در روایات اهل سنت چنین نکته ای بیان نشده است.

ه- در برخی روایات اهل سنت زمان نزول حضرت عیسی علیه السلام، هنگام نماز صبح بیان شده است؛ اما این مطلب در روایات شیعه ذکر نشده است؛ مانند «... فَبَيْنَمَا إِمَامُهُمْ قَدْ تَقَدَّمَ يُصَلِّي بِهِمُ الصُّبْحَ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِمُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الصُّبْحَ...»^۳

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷؛ ترجمه: «... اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، قطعاً خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا فرزندم مهدی در آن روز خروج کند، پس عیسی بن مریم نزول می فرماید و بلافاصله پشت سر او (فرزندم) نماز می خواند و زمین را با نورش روشن می کند و [قلمرو] سلطنتش به مشرق و مغرب خواهد رسید».

۲. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۳۹-۱۳۸، ح ۱؛ ترجمه: «تا اینکه عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نازل می شود... و مردی از ما اهل بیت برای آنان [مردم] نماز می خواند. آیا نمی بینی که عیسی که او پیامبر است پشت سر ما نماز می خواند [و اینچنین نیست] مگر [به خاطر این که] ما از او برتریم».

۳. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، باب فتنة الدجال و خروج عیسی بن مریم علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵۹، ح ۴۰۷۷؛ ترجمه: «... پس در حالی که امام آنان جلومی رود تا نماز صبح را به جا بیاورد، ناگهان عیسی بن مریم بر آنها صبحگاهان نزول می کند...».

در پایان ذکر این نکته مهم به نظر می‌رسد که روایات مورد بحث، فقط در اصل نزول حضرت عیسی علیه السلام و اقتدای مذکور دارای تواتر معنوی بودند و در بقیه امور در صورتی قابل استناد خواهند بود که یا دارای سند معتبر باشند و یا روایات معتبر دیگری در مورد آنها وارد شده باشد.

گفتار دوم: بررسی کلامی اقتدای مسیح به امام مهدی علیه السلام در شیعه

در فصل دوم پس از بررسی روایات مربوط به اقتدای مسیح به امام مهدی علیه السلام در منابع شیعه و اهل سنت روشن شد که نزول عیسی بن مریم علیه السلام در آخر الزمان و اقتدای ایشان به امام مهدی علیه السلام، به دلیل تواتر معنوی روایات، قطعی است و بی تردید رخ خواهد داد.

در فصل سوم نیز تعریف نبی و امام و نیز برخی از ویژگی های ایشان از دیدگاه شیعه تبیین شد؛ در سیر مباحث آن روشن شد که امامت نیز مانند نبوت عهدی آسمانی و منصبی الهی و مقدس بوده و ویژگی هایی همچون عصمت، علم افاضی الهی و افضلیت برای این جایگاه ضروری است. همچنین تبیین گردید که امامت دارای شئونی مانند رهبری سیاسی و ریاست بر عامه مردم و ولایت و هدایت و... است که برخی از شئون آن برای نبی ضروری نیست و اگر نبی ای هم زمان با نبوت دارای آن شئون خاص امامت باشد، یعنی دو مقام نبوت و امامت در او فعلیت یافته است؛ مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت ابراهیم علیه السلام. نیز طبق ادله ای بیان نمودیم که از منظر اندیشمندان شیعه مقام امامت بر نبوت تقدم و اولویت دارد.

در گفتار حاضر به دنبال آن هستیم که سازگاری یا تنافی احتمالی هر

یک از این مبانی کلامی شیعه را با اقتدای حضرت مسیح علیه السلام به عنوان یک پیامبر اولوالعزم الهی به امام مهدی علیه السلام مورد سنجش قرار دهیم.

عدم تنافی اقتدای نبی به امام در کلام امامیه

در جمع بندی تعاریف نبی گفتیم «نبی انسان کاملی است که از جانب خدای تعالی به وسیله وحی خبر می دهد.» و تفاوت آن با رسول این است که رسول حامل رسالت و پیام خاصی است که مشتمل بر اتمام حجت است و مخالفت با آن هلاکت یا عذاب و مشابه آن را به دنبال دارد؛ اما نبی لزوماً حامل چنین پیامی نخواهد بود؛ همچنین پس از بررسی تعاریف امامت در لسان اندیشمندان شیعه بیان شد که تعریف مختار از امام به معنای عام آن که شامل امامت برخی از انبیاء نیز بشود، «ریاست عام الهی و بالاصاله» است؛ بنابراین تعاریف، پذیرش اقتدای مسیح علیه السلام به امام مهدی علیه السلام ملزوماتی دارد؛ از جمله اینکه که می پذیریم که انسانی کامل که از جانب خدای تعالی به وسیله وحی خبر می داده و نیز حامل رسالت و پیامی خاص و مشتمل بر اتمام حجت بوده به گونه ای که مخالفت با آن هلاکت و عذاب و ... به دنبال دارد، بر امامی اقتدا می نماید که نه وحی بر او نازل می شود و نه رسالت دارد؛ این مطلب اگرچه ممکن است برای کسی که با دیدگاه شیعه نسبت به ائمه علیهم السلام آشنایی ندارد، عجیب به نظر بیاید،

اما با اندک بررسی درباره این باور مشخص می‌گردد که این اقتدا نه تنها استبعادی به همراه ندارد، بلکه کاملاً با تعاریف ارائه شده و مجموعه باورهای ایشان نسبت به انبیاء و امامان علیهم السلام سازگار است؛ هم در تعریف امام و هم در تعریف نبی، الهی بودن شرط شده است، یعنی هردو از جانب پروردگار مأموریت یافته‌اند و هردو منصوب از جانب خداوند و حجت پروردگار هستند و همان‌طور که قبلاً بیان شد، هردو مقام، عهد آسمانی هستند؛ بنابراین اگر قائل به برتری امامت بر نبی هم نباشیم و طبق بیان فوق هردو را در دارا بودن عهد و نصب آسمانی هم رتبه بدانیم باز هم از جنبه‌های مذکور نمی‌توان اشکالی بر این اقتدا وارد دانست؛ چراکه یکی از دو حجت الهی بردیگری اقتدا نموده است و در یکی از بافضیلت‌ترین اعمال یعنی نماز جماعت شرکت نموده‌اند و طبق فتاوی فقهای شیعه افضلیت امام جماعت شرط وجوبی نیست و تنها جنبه استحباب دارد؛ به عنوان نمونه می‌توان به فتوای فقهی امام خمینی (ره) ذیل مسئله جرو بحث ائمه جماعت اشاره نمود که ایشان در مقام بیان یکی از فرض‌های مسئله چنین فرموده‌اند:

«... باید کسی که فقیه جامع الشرائط است، برای امامت جلو بیفتد و اگر چنین فقیهی نباشد یا متعدّد باشند، کسی که قرائتش بهتر است جلو بیفتد و اگر او نبود، کسی که در احکام نماز آفقه است جلو بیفتد و اگر او نبود، ... و مرتجحاتی که ذکر شد، افضلیت و استحباب، را می‌رسانند نه آن‌که واجب و لازم

نمایند...»^۱

بنابراین در نگاه اولیه از این جنبه نیز اشکالی وجود ندارد. البته ممکن است با نگاه دقیق‌تر به این مسئله بگوییم با توجه به برخی قواعد عام فقهی، فقه‌های شیعه در مواردی اقتدا به افضل را واجب می‌دانند و امامت جماعت توسط فاضل در حال حضور افضل را در شرایطی جایز نمی‌دانند و آن زمانی است که اقتدا در نماز به جهتی دارای عنوانی ثانویه شود که آن عنوان از نظر فقهی جایز نباشد؛ مثلاً اگر اقتدا نکردن فاضل به افضل موجب وهن امام یا وهن نماز جماعت یا وهن دین و امور اهرام دیگر شود قطعاً اقتدای فاضل به افضل واجب خواهد شد و اگر اقتدای مأموم افضل به امام جماعت فاضل باعث انحراف فکری و اعتقادی انسان‌ها از مسیر توحید و ... گردد یا ایمان آن‌ها به حقانیت دین سست گردد و ...، از باب تقدیم اهم، قطعاً این اقتدا جایز نخواهد بود؛ حال می‌گوییم حتی اگر بپذیریم که از نظر فقهی امام با وجود افضلیت می‌تواند بر غیر خود اقتدا نماید، اما در آن شرایط خاص بدو ظهور، چنین اقتدایی صحیح نخواهد بود و عکس آن یعنی اقتدای عیسی علیه السلام به امام واجب خواهد بود. دلیل این ادعا آن است که اقتدای مذکور یک اقتدای عادی و معمولی نیست؛ زیرا واقعه‌ای که ما از آن صحبت می‌کنیم مربوط به

۱. امام خمینی، سید روح الله موسوی، ترجمه علی اسلامی، تحریر الوسيلة، ج ۱، ص ۵۰۳، مسئله ۸.

برهه‌ای خاص از زمان با شرایطی کاملاً ویژه است. شرایطی که آخرین ذخیره الهی به اذن خدای متعال ظهور نموده و تمام همّ و غمّ او تشکیل حکومت جهانی الهی توحیدی در سراسر عالم است و در این حال یکی از پیامبران الهی اولوالعزم به خواست و اراده حکیمانه پروردگار عالم از آسمان فرود می‌آید تا او نیز همان اهداف را دنبال نماید. در حالی که خبر ظهور امام به صورت بمبی رسانه‌ای چشم جهانیان و تمام رسانه‌ها را خیره کرده و همگان را به پیگیری تمام حوادث مربوط وادار نموده است، ناگهان بمب رسانه‌ای دیگری تمام بشر را خیره نموده و البته این خبر داغ، مسیحیان و یهودیان را بیشتر به فکر فروبرده است و آن همان خبر نزول و سپس اقتدای موعودشان به امام مسلمین است. در چنین شرایطی که همه چشم‌ها به ریزترین و جزئی‌ترین حرکات این دو مأمور الهی دوخته شده و هر حرکتی از جانب آن‌ها می‌تواند محاسبات جبهه کفر و شیاطین را به هم ریخته و بشر را به قله امن و سعادت الهی رهنمون سازد، اگر حضرت عیسی علیه السلام پس از فرود آمدن از آسمان که خود نشانه‌ای از قدرت الهی است، پشت سر امام مسلمین به نماز بایستد، خیل عظیمی از مسیحیان عالم که آمار فعلی آن‌ها قریب به دو میلیارد نفر برآورد می‌شود و آن‌ها نیز منتظر ظهور مسیح‌ای موعود خود هستند، با این حرکت نسبت به باورهای تحریف شده مسیحیت دچار شک و تردید شده و زمینه پی بردن آن‌ها به حقانیت دین مبین اسلام فراهم می‌شود؛ علاوه بر این که ایمان خیل عظیم جمعیت مسلمانان دنیا نیز با

این حرکت نسبت به حقانیت دین خاتم تقویت گشته و با امید و نشاط بیشتری قدم در مسیریاری دین خدا و حرکت در راستای منویات آخرین ذخیره الهی خواهند گذاشت؛ پس اگر با این شرایط حضرت عیسی نازل شده و به امام مسلمین اقتدا نکند نه تنها آن همه نصرت برای دین خدا ترک می‌گردد، بلکه عکس آن اتفاق خواهد افتاد یعنی اعتقاد مسیحیان نسبت به عدم حقانیت دین اسلام استوارتر شده و مسلمانان نیز نسبت به حقانیت دین و امام خود دچار تردید می‌شوند و این نه با عصمت انبیاء سازگار است و نه با حکمت الهی موافق است؛ بنابراین به نظر می‌رسد اقتدای ایشان به امام مسلمین در آن شرایط حساس از بزرگترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر بوده و از اهمّ واجبات خواهد بود.

در اینجا ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که ادعای فوق فتوای فقهی نیست تا اشکال شود «شما که مجتهد نیستید چرا فتوا می‌دهید؟» بلکه تطبیق حکم فقهی بر مصداق آن است و مسئله فوق مطابق شرایط فقهی نماز جماعت ذکر شد.

از طرفی دیگر اگر اقتدای مذکور به صورت عکس نیز اتفاق بیفتد، یعنی امام مهدی علیه السلام به حضرت عیسی اقتدا نماید، این عمل در اذهان عمومی بشر در آن شرایط ویژه و حساس دوران ابتدایی ظهور به معنای تأیید و تقویت آیین مسیحیت تلقی می‌شود و موجبات تضعیف

دین اسلام را پدید می آورد.

دلالت اقتدای مذکور بر افضلیت امام مهدی بر مسیح علیهما السلام

سؤالی که در اینجا ممکن است مطرح شود اینکه آیا شیعه درباره دلالت روایات اقتدای مذکور، فراتر از عدم منافات، دلالت بر افضلیت امام مهدی علیه السلام بر حضرت عیسی علیه السلام را نیز ادعا دارد؟ و حال آنکه حضرت مسیح علیه السلام علاوه بر اینکه پیامبر اولوالعزم الهی است، شئون امامت را هم داراست، پس این اقتدا، اقتدای یک نبی صرف بر یک امام نیست؛ بلکه اقتدای یک امام و نبی اولوالعزم بر یک امام است؛ به عبارت دیگر حضرت مسیح علیه السلام هر دو شأن را داراست، ولی حضرت مهدی علیه السلام تنها یک شأن دارد. پس عیسی علیه السلام اولی و مقدم است؛ در نتیجه اقتدای مذکور صحیح نیست یا در صورت صحت اقتدا، ملازمه ای با برتری حضرت مهدی علیه السلام ندارد.

در جواب این سؤال ذکر چند نکته ضروری می نماید:

الف - این ادعا که حضرت عیسی علیه السلام در کنار مقام نبوت مقام امامت را نیز داراست، نیاز به دلیل دارد و طبق تعریف امامت، باید توسط دلیلی ثابت شود که ایشان دارای ریاست عامه الهیه نیز بوده اند و علی الظاهر چنین دلیلی موجود نیست و صرف اولوالعزم بودن دلیل کافی برای اثبات امامت نیست؛ علاوه بر این که بفرض پذیرش این ادعا که حضرت عیسی علیه السلام نیز مقام امامت را دارا بوده است، اما

قطعاً این امامت باوجود امام مهدی علیه السلام فعلیت نخواهد داشت؛ بلکه در تمام دوران ظهور اسلام از فعلیت ساقط است؛ چراکه در زمان حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن حضرت، خود امامت را بر عهده داشته‌اند و پس از رحلت ایشان هم به دلایل قطعی که در مباحث امامت عامه مطرح و توسط اندیشمندان شیعه ضمن تبیین براهین قاطع اثبات شده است، دوازده امام معصوم یکی پس از دیگری امامت را بر عهده داشته‌اند و در حال حاضر نیز تا پایان، این امامت بر عهده دوازدهمین وصی و جانشین آن حضرت خواهد بود و باوجود این امامت قطعی، جایی برای فعلیت امامت حضرت عیسی علیه السلام باقی نمی‌ماند؛ و روایات و نیز اندیشمندان با صراحت وجود دو امام بالفعل در یک عصر را منع نموده‌اند. در روایتی که هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل نموده است، چنین می‌خوانیم:

«... به [امام] صادق علیه السلام گفتم: آیا می‌شود دو امام در یک زمان باشند؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی ساکت بوده و مأموم صاحبش باشد و دیگری ناطق و امام او باشد؛ اما اینکه دو امام ناطق در یک زمان باشند، نه [نمی‌شود]...»^۱

در عبارات بسیاری از اندیشمندان هم به این نکته اشاره شده است

۱. حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۹۵، ح ۲۶۸: «...قلت: فهل يكون إمامان في وقت واحد؟ قال: لا إلا أن يكون أحدهما صامتاً مأموماً صاحبه والآخر ناطقاً إماماً لصاحبه وأما أن يكونا إمامين ناطقين في وقت واحد فلا...».

که چند نمونه از آنها چنین است:

علامه حلی معتقد است اجماع برخلاف این است که در یک حال دو امام وجود داشته باشد^۱. فاضل مقداد ذیل تعریف امامت یکی از قیود تعریف را «لشخص من الاشخاص» دانسته و ذکر این قید را برای احتراز از وجود دو امام باهم بیان می‌دارد و معتقد است در یک زمان وجود بیش از یک امام جایز نیست^۲. علاوه بر اینکه درجایی دیگر این باور را اجماعی دانسته است^۳. امین الاسلام طبرسی نیز وجود دو امام در یک زمان را فاسد می‌داند^۴ و

البته این سخن که حضرت عیسی علیه السلام بپرسش دارا بودن مقام امامت قبل از اسلام - اگرچه دلیلی برای اثبات آن ارائه نشده -، پس از ظهور اسلام دارای امامت بالفعل نیستند، به هیچ وجه به معنای کاسته شدن مقام حضرت عیسی علیه السلام نیست؛ بلکه صرفاً به معنای برتری جایگاه امام مهدی علیه السلام نسبت به ایشان است؛ در نتیجه ایشان همچنان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین اولیاء الهی زنده‌اند و مطابق روایات در عصر ظهور نیز تحت فرمان امام مهدی علیه السلام در سمت وزارت آن حضرت به نصرت و یاری دین خاتم خواهند پرداخت.

ب- آنچه مسلم است این است که نبوت حضرت عیسی

۱. علامه حلی، الألفین، ص ۳۵.

۲. فاضل مقداد، إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين، ص ۳۲۵.

۳. همان، ص ۳۳۶.

۴. طبرسی، امین الاسلام، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۹۶.

علیه السلام تا قبل از اسلام که شریعت مسیح نسخ نشده بود، فعلیت داشته است؛ اما پس از نسخ شریعت عیسی علیه السلام و تشریع دین مبین اسلام تداوم فعلیت این نبوت قابل اثبات نیست؛ بلکه می توان ادعا نمود که با توجه به ادله خاتمیت نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، پس از ایشان دیگر نبی ای وجود نخواهد داشت؛ چرا که خداوند متعال درباره ایشان فرمود: «محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز آگاه است»^۱ و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در حدیث شریف منزلت که از جمله احادیث متواتر است، خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «نسبت تو با من همچون نسبت هارون با موسی است جز اینکه بعد از من نبی ای نیست»^۲؛ علاوه بر اینکه همان گونه که در تعریف نبوت گذشت، وحی لازمه نبوت است؛ چون نبی کسی است که از جانب خدا به وسیله وحی خبر می دهد و بعد از رحلت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ، وحی نیز قطع شده است.

ج- همان گونه که در فصل سوم تبیین شد، از دیدگاه اندیشمندان شیعه که مستند به استدلالات مبرهن و روشن است، امام هر زمان

۱. احزاب، ۳۳، آیه ۴۰: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا».

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸؛ ص ۱۰۷، ح ۸۰: «أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

دارای افضلیت مطلق نسبت به تمام انسان‌های عصر خود می‌باشد و ائمه معصومین علیهم السلام از جمله امام عصر (عج) که جانشین برترین پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستند، بر تمام انبیاء سابق غیر از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله برتری و تقدم دارند؛ همچنین ذیل آیه عهد تبیین گردید که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از گذراندن سال‌ها نبوت ارتقا یافته و به مقام امامت دست یافت و این نشانگر آن است که حیثیت و شأن امامت فارغ از اینکه قبلاً نبوتی داشته یا نه، بر حیثیت نبوت تقدم دارد.

د- برخی از اندیشمندان معاصر اهل سنت نیز بر دلالت این اقتدا بر افضلیت امام تصریح نموده‌اند؛ به عنوان نمونه دکتر حسن حنفی در این باره چنین می‌گوید: «در روایت اثر تصور شیعی در نیابت امام از رسول و افضلیت امام بر نبی واضح است.»^۱

با توجه به مطالب فوق قطعاً ادعای اولویت و تقدم مقام حضرت عیسی علیه السلام بر امام مهدی علیه السلام باطل است؛ اما درباره اینکه «آیا طبق ادعای شیعه اقتدای مذکور نیز بر افضلیت امام مهدی علیه السلام دلالت دارد یا نه؟» باید گفت: با توجه به مطالبی که قبل از طرح این اشکال درباره شرایط ویژه این اقتدای خاص بیان شد، به زعم نگارنده، اقتدای مذکور بر افضلیت هم دلالت دارد؛ اما از نظر اندیشمندان شیعه دلایل فراوان و بسیار واضح‌تری برای اثبات افضلیت

۱. حنفی، حسن، من العقيدة إلى الثورة، ج ۴، ص ۵۳۵.

مقام امام نسبت به انبیا وجود دارد - که برخی از آن‌ها را در فصل سوم بررسی نمودیم - و ظاهراً به همین دلیل به تبیین همان ادله پرداخته‌اند و کمتر متعرض دلالت اقتدای مذکور بر افضلیت امام بر نبی شده‌اند. علی بن عیسی الاربلی صاحب کشف الغمة، خضر رازی حبلرودی صاحب کتاب التوضیح الأنور بالحجج الواردة لدفع شبه الأعور و نیز استاد جعفر سبحانی از معاصرین و صاحب کتاب بحوث فی الملل و النحل ذیل یکی از روایات اقتدا بر دلالت آن بر افضلیت تصریح نموده‌اند؛ البته ذکر این نکته نیز شایسته است که مطابق برخی روایات، خود این اقتدا نیز به عنوان دلیلی بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام اخذ شده است؛ مانند این روایت شریف از امام باقر علیه السلام که فرمود:

«... زمانی بر مردم خواهد آمد که نمی‌شناسند خدا و توحید چیست تا اینکه خروج دجال رخ می‌دهد و عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نازل می‌شود و خداوند دجال را به دست او به قتل می‌رساند و مردی از ما اهل بیت برای آنان [مردم] نماز می‌خواند. آیا نمی‌بینی که عیسی که پیامبر است پشت سر ما نماز می‌خواند [و این چنین نیست] مگر [به خاطر این که] ما از او

۱. الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۸۰؛ خضر رازی حبلرودی، التوضیح الأنور بالحجج الواردة لدفع شبه الأعور، ص ۶۱۶؛ سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل والنحل، ج ۸، ص ۲۱۵.

برتریم»؛^۱

اما چون روایت فوق اتصال سندی ندارد نمی تواند به تنهایی برای استدلال بر افضلیت کافی باشد و نهایتاً به عنوان مؤیدی دیگر بر مفاد ادله قطعی بر افضلیت تلقی می گردد، اما روایات اقتدا با بیانی که طرح شد در عرض دیگر ادله، دلیلی بر افضلیت امام مهدی علیه السلام بر حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود.

با توجه به مطالب فوق روشن می شود که اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به آخرین وصی و جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان یکی از رخدادهای قطعی آینده بشر، نه تنها با مبانی کلامی شیعه در مبحث امامت از جمله اوصاف امام و تقدم او بر انبیاء سابق غیر از پیامبر خاتم صلی اله علیه و آله و نیز افضلیت امام نسبت به تمام اهل عصر خود و ... منافات ندارد، بلکه اساساً لازمه آن مبانی همین است و جزاین شدنی نیست.

۱. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۳۹-۱۳۸، ح ۱: «... سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ [الله] مَا هُوَ [و] التَّوْحِيدَ حَتَّى يَكُونَ خُرُوجُ الدَّجَالِ وَ حَتَّى يُنْزِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ [ع] مِنَ السَّمَاءِ وَ يَقْتُلَ اللهُ الدَّجَالَ عَلَى يَدَيْهِ [يدیه] وَ يُصَلِّيَ بِهِمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ أَلَا تَرَى أَنَّ عِيسَى يُصَلِّيَ خَلْفَنَا وَ هُوَ نَبِيٌّ إِلَّا وَ نَحْنُ أَفْضَلُ مِنْهُ».

گفتار سوم: بررسی کلامی اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام در اهل سنت

تعارض اقتدای نبی به مهدی موعود (عج) با مبانی کلامی اهل سنت

همان طور که در فصل سوم تبیین شد اکثر تعاریف اهل سنت از نبی، وجود وحی را از شاخصه های نبی دانستند؛ مانند تعریف تفتازانی^۱ و عبدالقاهر بغدادی^۲ و...؛ تعاریف آنها از امامت نیز اگرچه تمایزاتی دارد؛ اما در همه آنها چند عنصر محوری و کلیدی همانند جانشینی از رسول، ولایت و ریاست بر امور مردم و وجوب اطاعت همگان از او به چشم می خورد^۳ و البته همان گونه که به وضوح از این تعاریف قابل استنباط است، برخلاف نظر شیعه، عناصری از قبیل الهی بودن امامت و انتصاب امام از جانب خداوند متعال و... به هیچ وجه در این تعاریف لحاظ نشده است.

حال سؤال این است که با توجه به این تعاریف آیا می توان اقتدای

حضرت عیسی علیه السلام بر امام مهدی علیه السلام را پذیرفت؟

در جواب باید گفت مطابق تعاریف آنها از نبی نمی توان فعلیت

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، صص ۵-۶.

۲. بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ص ۳۳۲.

۳. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲؛ قاضی عبدالجبار، شرح الأصول الخمسة، ص ۵۰۹؛ آمدی، سیف الدین، أبکارالافکار فی أصول الدین، ج ۵، ص ۱۲۱؛ ایچی، میرسیدشریف، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

نبوت حضرت عیسی علیه السلام را بعد از ظهور اسلام پذیرفت؛ چراکه پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسلم دیگر وحی قطع شده و همان گونه که قبلاً اشاره شد به دلایل قرآنی و روایی پیامبر اسلام خاتم پیامبران است و پس از ایشان هیچ نبی ای وجود ندارد؛ بنابراین در زمان وقوع اقتدای مذکور حضرت مسیح علیه السلام اگرچه از اولیای الهی و از بهترین بندگان خدا محسوب می شوند اما نبی بالفعل نیستند؛ امام هم مطابق تعاریف مذکور جانشین رسول و دارای ولایت و ریاست بر امور مردم بوده و اطاعتش بر همگان واجب است. در نتیجه ی این تعاریف، اقتدای مذکور نمی تواند اشکالی داشته باشد؛ چراکه حضرت عیسی علیه السلام که پیش از اسلام نبی بوده و در حال حاضر نبوتش بالفعل نیست، بر امامی که جانشین رسول است و امامتش بالفعل است و بر مردم ولایت داشته و اطاعتش بر همگان واجب است، اقتدا می نماید. البته نتیجه مذکور، لازمه مفاد تعاریف اهل سنت از نبی و امام است و گرنه هیچ یک از این تعریف کنندگان بر این نتیجه گیری تصریح ننموده اند، بلکه همان طور که در ادامه تبیین خواهد شد، برخی از آن ها به لوازم تعریف خود پایبند نبوده و طوری در مورد این اقتدا سخن گفته اند که گویا حضرت عیسی علیه السلام همچنان دارای مقام نبوت بالفعل است و باین حال نمی تواند بر حضرت مهدی که امام مسلمین است اقتدا نماید و لذا عیسی علیه السلام را خلیفه پیامبر اسلام در آن زمان بر شمرده و اساساً برخلاف روایات متواتر این اقتدا را انکار کرده و

حتی قائل شده‌اند که حضرت مهدی علیه‌السلام به حضرت مسیح علیه‌السلام اقتدا خواهد نمود^۱.

البته ذکر این نکته نیز شایسته است که نتیجه‌گیری فوق براساس تعریف غالب از نبی و امامت بود؛ اما مطابق برخی تعاریف دیگر این نتیجه صحیح به نظر نمی‌رسد؛ به عنوان مثال قاضی ایجی نبی را چنین معرفی می‌نماید: «نبی نزد اهل حق کسی است که خداوند به او چنین فرموده باشد: «من تو را رسول قرار داده‌ام» یا «پیام مرا به مردم ابلاغ کن» و یا مشابه این الفاظ»^۲؛ در این تعریف قید وحی ذکر نشده و به صرف این که خداوند به شخصی بگوید: «تو را رسول دادم» یا او را مأمور ابلاغ پیام خویش قرار دهد، نبوتش تحقق می‌یابد؛ در نتیجه مطابق تعریف نمی‌توان عدم فعلیت نبوت را برای حضرت عیسی علیه‌السلام نتیجه گرفت؛ البته همچنان اشکال آیه ختم نبوت و حدیث منزلت به این تعریف پابرجاست.

طبق این تعریف، بر طبق مبانی کلامی اهل سنت ممکن است این اشکال جای طرح داشته باشد که «چطور ممکن است کسی که

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح العقائد النسفية، ص ۸۸: «فان قيل: قد روی فی الحديث نزول «عیسی» - علیه‌السلام - بعده. قلنا: نعم. لکنه یتابع محمدا علیه‌السلام، لأن شریعته قد نسخت، فلا یكون إلیه وحی ولا نصب أحكام، بل یكون خلیفة رسول الله علیه‌السلام. ثم الأصح أنه یصلی بالناس ویؤمهم ویقتدی به «المهدی» لأنه أفضل، فامامته أولى».

۲. ایجی، میرسید شریف، شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۱۸.

همچنان نبی خداست بر کسی که امام است اقتدا نماید؟»؛ اما باز هم این اشکال مطابق تعریف او از امامت وارد نیست؛ چراکه او به تبعیت از سیف الدین آمدی امامت را چنین تعریف می نماید: «جانشینی شخصی از اشخاص از رسول علیه السلام در اقامه قوانین شرع و حفظ حوزه ملت و آیین به گونه ای که پیروی از او بر همه امت واجب است»^۱؛ همان طور که پیداست او نیز امام را جانشین رسول و واجب الاطاعة دانسته است و به نظر می رسد اشکالی ندارد که یک نبی بالفعل بر امام و جانشین رسول خاتم که مقامی برتر از آن نبی دارد اقتدا نماید؛ بنابراین اگر اشکال فوق قابل طرح باشد بر تعریف وارد نیست بلکه با مبانی دیگر آن ها از جمله شأن و جایگاه امام از دیدگاه آن ها ناسازگار خواهد بود؛ چراکه آن ها مقام امام را در حد یک حاکم سیاسی تنزل می دهند و آن را مقامی الهی و مقدس محسوب نمی نمایند که در مباحث بعدی به این مطلب خواهیم پرداخت ان شاء الله.

تعارض اقتدای مسیح به مهدی (عج) با اوصاف نبی و امام در دیدگاه اهل سنت

در عبارات اندیشمندان اهل سنت اوصافی برای نبی و امام مطرح شده است که در بخشی از آن ها با شیعه اشتراک دارد و در برخی دیگر تفاوت آشکاری بین دیدگاه اهل سنت و شیعه وجود دارد. عصمت

۱. آمدی، سیف الدین، أبکار الأفكار فی أصول الدین، ج ۵، ص ۱۲۱: «خلافة شخص من الأشخاص للرسول - علیه السلام - فی إقامة قوانین الشرع وحفظ حوزه الملة، علی وجه يجب اتباعه علی كافة الأمة».

پیامبران در دریافت و ابلاغ وحی مورد اجماع همه مسلمین اعم از شیعه و سنی و از ضروریات دین مبین اسلام است؛ اما در مورد دیگر خصوصیات نبی، رویه واحدی در بین اندیشمندان مذهب اهل سنت مشاهده نمی‌شود؛ سعدالدین تفتازانی نیز بر این مطلب اذعان نموده، تنها عصمت از کذب عمدی آن‌هم فقط بعد از وحی را مورد اجماع مسلمین می‌داند و عصمت در بقیه حوزه‌ها را مورد اختلاف می‌داند^۱؛ گروهی از اهل سنت عصمت نبی در سایر عرصه‌ها غیر از دریافت و ابلاغ وحی را قبول ندارند و گروهی دیگر علاوه بر عرصه مذکور عصمت از گناهان کبیره را نیز شرط نبوت می‌دانند؛ مثلاً قاضی عبدالجبار از متکلمین معتزلی معتقد است که نبی باید از جمیع منقرات منزّه باشد^۲. اگرچه این تعبیر در ابتدا این‌گونه به ذهن متبادر می‌کند که دایره منقرات به‌گونه‌ای وسیع باشد که همه گناهان و خطاها را شامل شود؛ ولی با بیانی که وی در ادامه از منقرات ارائه می‌کند معلوم می‌شود که از نظر او، نه تنها خطا که حتی گناهان صغیره نیز از منقرات محسوب نمی‌شوند؛ بنابراین از دیدگاه او ارتکاب خطا و گناه صغیره توسط پیامبران جایز است؛ چراکه او فقط عصمت از گناهان کبیره را شرط نبوت می‌داند^۳.

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح العقائد النسفیة، ص ۸۹.

۲. قاضی عبدالجبار، شرح الأصول الخمسة، ص ۳۸۷.

۳. همان.

فخر رازی نیز معتقد است که در دوران قبل از نبوت عصمت در افعال و احوال شرط نیست، همان طور که مشهور اهل سنت قائل اند؛ ولی در دوران نبوت باید از ارتکاب عمدی گناهان صغیره و کبیره معصوم باشد؛ لکن ارتکاب سهوی گناهان کبیره یا صغیره در این دوران جایز است.^۱

از آنجا که از دیدگاه اهل سنت امام جایگاهی بالاتر از یک حاکم سیاسی^۲ - که توسط خود مردم تعیین می شود نه توسط خدای متعال - ندارد، پیش از این گفته شد که تمام اوصاف و شرایط بیان شده برای امام توسط اهل سنت، متناسب با جایگاهی است که آن ها برای امام قائل اند و امام را نهایت در حد یک حاکم سیاسی مجتهد و عادل دانسته و در تبیین عدالت شرط شده نیز به عدالت ظاهری بسنده نموده اند و بسیاری از شرایطی که امامیه برای امام لازم شمرده اند، مثل عصمت، علم الهی و افضلیت را قبول ندارند. به عنوان نمونه قاضی عبدالجبار شرایطی مانند حر بودن، عاقل بودن، مسلمان بودن، آگاه به عادات [و آداب اجتماعی]، عدالت ظاهری (در حال امامت نه پیش از آن)، علم به احکام و شرایع و اجتهاد را برای امام شرط دانسته است^۳؛ تفتازانی نیز هشت شرط را به این ترتیب بیان می کند: «مکلف، حر، مرد،

۱. رازی، فخرالدین، الأربعین فی أصول الدین، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص ۲۰۳.

۳. همان، ج ۲۰، صص ۲۰۸-۲۰۱.

عادل، شجاع، مجتهد در اصول و فروع، مدبر و قریشی»^۱ و میرسید شریف ایجی نیز شرایطی مشابه را برای امام مطرح نموده است.^۲ با توجه به آنچه گفته شد تفاوت‌های نبی و امام از دیدگاه اهل سنت نیز تا حدودی معلوم می‌شود؛ از دیدگاه آن‌ها نبوت منصبی الهی و مقدس است اما الهی و مقدس بودن از دیدگاه آن‌ها به معنای عدم امکان مطلق خطا و گناه از جانب پیامبران نیست و همان‌گونه که تفتازانی نیز تصریح کرد، تنها عصمت نبی از کذب عمدی آن‌هم فقط بعد از وحی مورد اجماع مسلمین است و عصمت در بقیه حوزه‌ها مورد اختلاف است؛ ولی امام از آنجاکه ارتباط با وحی ندارد، لذا همین مقدار عصمت نیز، در او ضرورتی ندارد؛ همان‌گونه که نصب الهی، علم افاضی الهی و افضلیت نیز در امام شرط نیست و در مقایسه بین این دو مقام، جایگاه نبوت بسیار بالاتر از مقام امامت خواهد بود؛ به نظر می‌رسد درست به همین دلیل برخی از مفسرین اهل سنت همچون آلوسی^۳ در آیه شریفه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره (آیه عهد) کلمه «امام» را به معنای «نبی» گرفته‌اند تا برتری مقام امامت بر نبوت از آن فهمیده نشود.

با بررسی مبانی فوق در باب صفات نبی و امام از دیدگاه اندیشمندان اهل سنت و مقایسه آن‌ها روشن می‌شود که اقتدای حضرت مسیح به

۱. تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد؛ ج ۵؛ ص ۲۴۴.

۲. ایجی، میرسید شریف، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۹.

۳. آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۳۷۴.

حضرت مهدی علیهما السلام با این مبانی سازگار نیست؛ یعنی با پابرجا بودن این مبانی از دیدگاه اهل سنت نمی‌توان اقتدای یک نبی بر یک امام را پذیرفت؛ مگر این که تقدیم افضل را در نماز شرط ندانند و حال آنکه طبق روایاتی که اهل سنت در این زمینه دارند، این احتمال منتفی است؛ وضوح این مبحث در بین اهل سنت به حدی است که در کتب متعددی از متون حدیثی کهن از جمله صحیح مسلم، سنن ابن ماجه، سنن ترمذی، سنن ابی داود، سنن نسائی و... بابی را تحت عنوان «باب من أحق بالامامة» به این روایات اختصاص داده‌اند؛ از جمله روایتی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بیش از ۱۵۰ بار در منابع حدیثی اهل سنت به ویژه متون کهن مانند منابع فوق و نیز مسند احمد و... مطرح شده است. این حدیث چنین است:

«امامت قوم را کسی عهده دار شود که از جهت قرائت کتاب خدا مقدم باشد؛ پس اگر در آن مساوی بودند کسی که در هجرت مقدم است؛ پس اگر در هجرت برابر بودند، آن که سنش بیشتر است و به هیچ وجه مردی را در میان اهلس و در سلطنتش امامت نکن و بر فراش او در خانه اش ننشین مگر اینکه به تواذن داده شود یا به اذن آن مرد باشد»؛

۱. «يَوْمَ الْقَوْمِ أَقْرَاهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ وَأَقْدَمَهُمْ قِرَاءَةَ فَإِنْ كَانَتْ قِرَاءَتُهُمْ سَوَاءً فَلْيُؤْمَرْهُمْ أَقْدَمُهُمْ هَجْرَةً فَإِنْ كَانُوا فِي الْهَجْرَةِ سَوَاءً فَلْيُؤْمَرْهُمْ أَكْبَرُهُمْ سِنًا وَلَا تَوْثُنَ الرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ وَلَا فِي سُلْطَانِهِ وَلَا تَجْلِسَ عَلَى تَكْرِمَتِهِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ لَكَ أَوْ يَأْذَنَ»؛ رک: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۵۶، ح ۲۹۰؛ مسند احمد، ج ۲۵، ص ۲۵۰، ح ۱۲۲۰۴؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۲۳۵؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۵۸۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۳، ص ۱

البته ممکن است آن را حمل بر استحباب نمایند که در این صورت
 فضیلت در نماز شرط نخواهد بود و اقتدای مذکور از جهت فوق
 بی‌اشکال خواهد بود؛ نکته دیگری که می‌توان مطابق همین روایت
 مطرح نمود این است که در بخش پایانی روایت فوق پیامبر با استفاده از
 نون تأکید به شدت از امامت جماعت در سلطنت یک شخص نهی
 می‌نمایند و ظاهر آن این است که با حضور سلطان نباید شخص دیگری
 بدون اذن او امامت جماعت را به عهده بگیرد؛ بنابراین اقتدای مذکور با
 توجه به روایات متواتر مربوط به آن و مسلم بودن امامت حضرت مهدی
 علیه‌السلام در زمان نزول حضرت عیسی علیه‌السلام نباید مورد اشکال
 قرار گیرد؛ ولی جای تعجب است که با وجود این روایات باز هم برخی
 دست از این ادله برداشته و برخلاف آن سخن رانده‌اند که در بحث
 تحریف این روایات به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

علاوه بر این که جواز اقتدای مفضول بر فاضل نیز در این مورد خاص
 نمی‌تواند توجیه قابل قبولی محسوب گردد؛ چرا که اولاً این سخن با مفاد
 برخی روایات - همچون روایت ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و
 آله که فرمود: «کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم» زیرا ظاهر
 این روایت امامتی فراتر از امامت در نماز جماعت است و ظهور در
 امامت در تمام شئون دارد - سازگاری ندارد؛ ثانیاً همان گونه که پیش از

این در گفتار دوم فصل اول گفته شد، این اقتدا در شرایط خاص و منحصر به فرد دوران آغازین ظهور حضرت مهدی علیه السلام رخ می دهد و این اقتدا می تواند پیامدهای سیاسی و اجتماعی و کلامی فراوانی از خود به جای بگذارد و اگر مطابق مبنای اهل سنت، نبی بر امام برتری نداشته باشد و در عین حال در آن شرایط در منظر چشم جهانیان به او اقتدا نماید، می تواند مردم را نسبت به هویت حضرت مسیح دچار تردید نماید؛ یعنی زمینه ساز انکار عیسی بودن او در اذهان توده مردم و حتی بزرگان معتقد به مبنای فوق شود؛ حال آنکه در صورت اعتقاد به برتری مقام امام بر نبی اصلاً چنین اشکالی طرح نخواهد شد.

نکته دیگری که می تواند مؤید برداشت فوق از اقتدای مذکور محسوب شود، تحریف و یا تأویل روایات مذکور توسط برخی از محدثین و متکلمین اهل سنت است که پیش از این مطرح شده و در انتهای این گفتار نیز به آن خواهیم پرداخت؛ چرا که اگر این روایت منافاتی با مبنای برتری نبی بر امام نداشت، دلیل نداشت که متکلم بزرگی همچون سعد الدین تفتازانی این اقتدا را برخلاف نص روایات انکار نماید و عکس آن مفاد یعنی اقتدای مهدی به مسیح علیهما السلام را لازم بشمرد.

دیگر این که مطابق برخی روایات دیگر حضرت مسیح علیه السلام پس از نزول و اقتدا در سمت وزارت در حکومت حضرت مهدی علیه السلام به ترویج و تثبیت پایه های حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام و دین مبین اسلام خواهد پرداخت و این نیز نقد دیگری بر مبنای

آنها محسوب می گردد.

تعارض اقتدای مذکور با حاکمیت سیاسی امام در اهل سنت

همان گونه که در فصل سوم بیان شد، ضرورت تشکیل حکومت و نیز حق حاکمیت سیاسی برای امام مطلبی است که ظاهراً مورد قبول تمام مسلمین - به جز شواذی همچون خوارج یا ابوبکر اصرام و... - بوده و هیچ یک از متکلمین مسلمان در این باره خدشه نکرده است؛ اما تفاوت آشکاری که بین شیعه امامیه با دیگر مذاهب اسلامی وجود دارد، این است که امامیه حق حاکمیت سیاسی برای امام را تنها یکی از شئون امام می داند و در کنار آن شئون و وظایف بسیار مهمی را لازم می شمارد؛ اما اهل سنت شأن امام را در همین مورد منحصر کرده و تمام توضیحاتی هم که درباره شأن و جایگاه امام مطرح می کنند به نوعی در صدد تبیین همین مسئله است؛ این مطلب در تعاریف و اوصاف و وظایفی که آنها برای امام طرح می کنند به وضوح قابل مشاهده است و به همین دلیل هم اهل سنت امامت را تنها یک مسئله فقهی و از فروع دین و از واجبات کفایی و گاه عینی به حساب آورده اند^۱ و از آنجا که قبلاً برخی از عبارات آنها را نقل کردیم از تکرار خودداری می کنیم. این مسئله به قدری مهم و حیاتی است که می توان گفت وضعیت سیاسی گذشته، حال و آینده

۱. قاضی عبدالجبار، المغنی فی أبواب التوحید والعدل، ج ۲، ص ۲۵۱؛ غزالی، ابوحامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۴۷.

امت اسلامی به نوع نگاه به جایگاه امام و حاکم سیاسی وابسته است؛ به عنوان مثال از نظر امامیه، نظام سیاسی ولایت فقیه مبتنی بر اعتقاد به امامت و انتصابی بودن آن است و نظام سیاسی سلطنتی که امروزه در برخی کشورهای عربی مسلمان شکل گرفته و توسط علمای این ممالک نیز توجیه می شوند ریشه در تفکر سیاسی مبتنی بر نوع نگاه به جایگاه امام و حاکم دارد.

حال باید دید با این نوع نگاه اهل سنت نسبت به امام آیا می توان اقتدای حضرت مسیح به امام مهدی علیهما السلام را پذیرفت؟ به نظر می رسد اندیشمندان اهل سنت با توجه به باوری که نسبت به جایگاه نبی دارند و از سوی دیگر نگاهی که به امام دارند و او را به عنوان یک حاکم سیاسی صرف می دانند - که البته طبق برخی تعاریف آنها، باید مجتهد بوده و دارای عدالت ظاهری باشد و ... -، نمی توانند اقتدای مذکور را بپذیرند؛ چرا که نبی دارای جایگاه و منصبی الهی و آسمانی است و دستورات دین از سوی خداوند متعال به او ابلاغ می گردد ولی امام جایگاهی بشری و زمینی دارد که برای فهم دستورات دین به اجتهاد نیاز دارد. در مورد نبی عصمت را لا اقل در برخی موارد شرط دانسته اند ولی در مورد امام همان مقدار را نیز لازم نمی شمارند؛ در نتیجه جمع بین این دیدگاه با پذیرش اقتدای مذکور منطقی به نظر نمی رسد.

تعارض اقتدای مذکور با انتخابی بودن امام از دیدگاه اهل سنت

ازجمله مطالبی که قبلاً تبیین کردیم این بود که روش تعیین مصداق امام از منظر اهل سنت، مبتنی برانتخاب توسط اهل حل و عقد یا اجماع مسلمین و یا قهر و غلبه و ... است و عباراتی را از برخی متکلمین اهل سنت مطرح نمودیم که ازجمله آن‌ها می‌توان به عبارتی از تفتازانی اشاره نمود که گفت:

«روش مقبول نزد ما و معتزله و خوارج و صالحیه در ثبوت امامت، انتخاب اهل حل و عقد و بیعت آنان است و اجماع آنان شرط نیست؛ بلکه اگر یکی از آنان با کسی به عنوان امام بیعت کند، امامت او ثابت می‌شود... این مذهب اشعری است به این شرط که در حضور عده‌ای باشد تا فرد دیگری مدعی نشود که در پنهانی با او بیعت شده است؛ ولی اکثر معتزله بغداد، بیعت پنج نفر از کسانی که صلاحیت بیعت را دارند شرط کرده‌اند.»^۱

به اعتقاد قاضی عبدالجبار نیز صحیح این است که امام با اختیار غیر، امام می‌شود. او سپس شرایطی را برای عقد و شرایطی را نیز برای عاقدین بیان می‌نماید^۲؛ گرچه برخی مانند ابن حزم عقد و بیعت را نیز شرط قطعی نمی‌دانند.^۳ البته او در اثر دیگرش ابتدا می‌گوید پیامبرنصی را برای جانشینی بیان نکرده و لذا معلوم می‌شود این مسئله را به انتخاب

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۵-۲۵۴.

۲. قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۲، امامت ۱، ص ۲۵۲.

۳. ظاهری، ابن حزم، مراتب الاجماع، ص ۱۴۵.

امت واگذار کرده است و اگر قرار باشد به نصی استناد شود نصوصی به نفع ابوبکر وجود دارد که به وسیله آن‌ها می‌توان خلافت او را اثبات نمود^۱ و با این بیان در واقع در صدد است تا اشکال را از خلافت خلیفه دوم نیز برطرف نماید؛ اما دیدگاه بسیاری دیگر نظیر دیدگاه تفتازانی است. نمونه‌ای از آن‌ها ابویعلی علی فراء است که در این زمینه معتقد است «امامت تنها با عهد امام پیشین قابل تحقق نیست؛ بلکه مسلمین هم باید آن را به رسمیت بشناسند.»^۲ و برخی از اهل سنت راه‌های دیگری مانند قهر و غلبه را نیز به عنوان راهی برای تعیین امام بیان نموده‌اند.^۳

از آنجا که در این گفتار در پی تطبیق هریک از مبانی کلامی اهل سنت در باب امامت با اقتدای حضرت مسیح به حضرت مهدی علیهما السلام هستیم، لازم است که به سنجش میزان تطابق و سازگاری مبناي فوق با اقتدای مذکور پردازیم؛ البته در این قسمت به دنبال آن نیستیم که ببینیم کدام یک از اندیشمندان اهل سنت اقتدای مذکور را پذیرفته‌اند و کدام یک انکار نموده‌اند؛ بلکه هدف این است که ببینیم آیا سازگاری منطقی بین این مبانی با پذیرش روایات متواتر اقتدای مذکور وجود دارد یا نه؟

۱. ظاهری، ابن حزم، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۳، ص ۲۷.

۲. فراء، ابویعلی، الاحکام السلطانیة، ص ۲۵.

۳. اشعری، اصول اهل السنة والجماعة، ص ۹۴-۹۳؛ فراء، الاحکام السلطانیة، ص

۲۳؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳؛ بیضاوی، طوامع الانوار من مطامع

الانظار، ص ۲۳۸؛ ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۴۲ و ...

آنچه روشن است این که بسیاری از اهل سنت یکی از راه‌های اصلی تعیین امام را انتخاب می‌دانند و البته برخی انتخاب اهل حل و عقد و برخی دیگر اجماع مسلمین و عباراتی نظایر آن‌ها را مطرح نموده‌اند و حتی برخی برای رفع این اشکال که «چگونه می‌شود چنین منتخبی را خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله نامید در حالی که ایشان او را جانشین و خلیفه قرار نداده است؟»، انتخاب را نصب با واسطه یا به عبارت دیگر استخلاف با واسطه نامیده‌اند.^۱

با توجه به دیدگاه کلامی اهل سنت مبنی بر انتخابی بودن امام توسط اهل حل و عقد، اجماع مسلمین و ... از سویی و انتصابی بودن مقام نبوت از سوی دیگر، پذیرش اقتدای مذکور منطقی به نظر نمی‌رسد؛ چرا که لازمه پذیرش روایات اقتدا این است که نبی منصوب از جانب خداوند متعال، حاکم سیاسی منتخب اهل حل و عقد یا مورد اجماع مسلمین را بر تقدّم او بر خود اذعان نموده و به او بگوید: «بعض شما بر بعض دیگر امیر هستید؛ چون خداوند این امت را گرمی داشته است»^۲ و پشت سر او نماز بگزارد و این جایگاه را جایگاهی مخصوص او بخواند که برای او اقامه شده است^۳ و این یعنی تقدّم مقام امام بر نبی که از

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴.

۲. احمد حنبل، مسند احمد حنبل، باب مسند جابر بن عبد الله رضی الله عنه، ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۱۴۷۶۲.

۳. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، باب فتنة الدجال و خروج عیسی بن مریم علیه السلام،

دیدگاه اهل سنت مردود است و قبلاً در فصل سوم بدان پرداختیم. اشکالی که ممکن است مطرح گردد این است که نتایج فوق همه در صورتی صحیح است که نبی خدا به آن امام اذن امامت جماعت نداده باشد و حال آنکه در مسئله مورد بحث، حضرت مهدی با اذن و اجازه قولی و فعلی حضرت عیسی به عنوان امام جماعت می ایستد و دلیل این اجازه هم این است که طبق برخی از همین روایات مورد بحث، حضرت مهدی علیه السلام به حضرت مسیح می گوید: «يَا رُوحَ اللَّهِ، تَقَدَّمْ صَلِّ!»^۱ و چون ایشان خودش قبول نکرده و درباره حضرت مهدی علیه السلام با صیغه امر می گوید: «لِيَتَقَدَّمْ إِمَامُكُمْ فَلْيُصَلِّ بِكُمْ»^۲؛ پس این امامت جماعت چون با اذن حضرت عیسی به عنوان نبی خداست اشکال ندارد.

توجه به چند نکته جواب این اشکال را روشن می نماید:

الف - این اشکال برگرفته از عدم دقت در متن روایات است؛ چراکه ظهور روایات این باب همان طور که در فصل دوم مطرح شده است، کاملاً عکس مطلب فوق را ثابت می کند؛ یعنی نشان می دهد که حضرت مهدی علیه السلام با پیشنهاد امامت جماعت به حضرت

ج ۲، ص ۱۳۵۹، ح ۴۰۷۷.

۱. احمد حنبل، مسند احمد بن حنبل، باب حدیث عثمان بن ابی العاص عن النبی صلی الله علیه وآله، ج ۴، ص ۲۱۶، ح ۱۷۹۳۱؛ ترجمه: «ای روح الله! جلو برو و نماز بخوان».

۲. احمد حنبل، مسند احمد، باب مسند جابر بن رضی الله عنه، ج ۲۹، ص ۴۷۵، ح ۱۴۴۲۶؛ ترجمه: «باید امام شما جلورفته و برای شما نماز بخواند».

عیسی علیه السلام به ایشان اذن می دهد تا نماز را بخواند ولی حضرت عیسی علیه السلام این پیشنهاد را قبول نمی کنند و دلیل عدم قبول را چنین می فرمایند:

«لَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أَمِيرٌ لِكَرَمِ اللَّهِ هَذِهِ الْأُمَّةُ»^۱ و طبق روایتی دیگر: «فَيَضَعُ عِيسَى يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ثُمَّ قَدَّمَ فَصَلَّ فَإِنَّهَا لَكَ أُقِيمَتْ»^۲ و این عبارات حکایت از این دارد که این جایگاه به جهت اکرام الهی به امام اعطاشده و حضرت عیسی علیه السلام نمی تواند به جای ایشان بایستد.

ب- در برخی روایات^۳ پیشنهاد امامت به حضرت عیسی علیه السلام از جانب امام مهدی علیه السلام نیست و با صیغه مجهول بیان شده که به حضرت عیسی علیه السلام گفته می شود: «جلوبروای روح الله!» و ایشان در جواب می فرماید: «باید امام شما جلو بروید و برایتان نماز بخواند»

۱. احمد حنبل، مسند احمد حنبل، باب مسند جابر بن عبد الله رضی الله عنه، ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۱۴۷۶۲؛ ترجمه: «نه، همانا بعض شما بر بعض دیگر امیر هستید چون خداوند این امت را گرامی داشته است».

۲. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، باب فتنة الدجال وخروج عيسى بن مريم عليه اسلام، ج ۲، ص ۱۳۵۹، ح ۴۰۷۷؛ ترجمه: «پس عیسی دستش را بین دو کتف امام می گذارد سپس می گوید: جلو بروید و نماز بگزارید چراکه برای شما برپاشده است».

۳. احمد حنبل، مسند احمد، باب مسند جابر بن رضی الله عنه، ج ۲۹، ص ۴۷۵، ح ۱۴۴۲۶؛ «فَيَقَالُ لَهُ: تَقَدَّمْ يَا رُوحَ اللَّهِ، فَيَقُولُ: لِيَتَقَدَّمَ إِمَامُكُمْ فَلْيُصَلِّ بِكُمْ، فَإِذَا صَلَّى صَلَاةَ الصُّبْحِ خَرَجُوا إِلَيْهِ...».

ج- ظاهر «لیتقدم» اگرچه صیغه امر است اما امر مستقیم به امام مهدی علیه السلام نیست؛ چراکه اگر این گونه بود رو به ایشان نموده و می فرمود: «قَدْ م»؛ بلکه حکایت از ضرورت امامت جماعت حضرت مهدی علیه السلام به دلیل جایگاه ایشان دارد. علاوه بر این که هرامری هم به معنای حقیقی امر که شامل استعلا باشد، نیست و می تواند برای درخواست و خواهش نیز به کار رود همان طور که در دعاهای فراوانی با صیغه امر از خداوند درخواست حاجت می نماییم و حال آنکه قطعاً بنده نسبت به خالق هیچ استعلائی ندارد.

چالش اقتدای مسیح به مهدی علیهما السلام در اهل سنت و تحریف و تأویل بی ضابطه ی روایات آن

همان گونه که پیش از این نیز بیان شد، از سویی مفاد روایات اقتدای حضرت مسیح به امام مهدی علیه السلام به دلایلی که در گفتار پیشین ذکر شد، بر تقدم و افضلیت مقام امام مهدی علیه السلام بر حضرت مسیح علیه السلام دارد و از سویی دیگر از دیدگاه اهل سنت مقام نبوت مقامی الهی است؛ یعنی منصوب از جانب خداست؛ و در عین حال نبی شخصی از اشخاص بشر است؛ اما مقام امامت مقامی کاملاً بشری است؛ و در مقایسه بین این دو مقام، جایگاه نبوت بسیار بالاتر از مقام امامت خواهد بود؛ لذا برخی از اهل سنت در این معرکه دوگانگی و تعارض نتوانسته اند جانب انصاف را رعایت کنند و مفاد واضح این روایات و نیز آیه عهد را که بر تقدم امام بر نبی دلالت دارد، انکار نموده و

واژه امام در آیه عهد را به معنای نبی گرفته‌اند و یا اساساً اقتدای مذکور را که از روایات متعدد و منابع کهن و معتبر آن‌ها فهمیده می‌شود را انکار نموده و درست در نقطه مقابل این روایات، قائل شده‌اند که حضرت مهدی به حضرت عیسی علیهما السلام اقتدا می‌نماید حدیث و برخی دیگر دست به جعل حدیث زده و در کمال ناباوری حضرت عیسی علیه السلام را همان مهدی موعود دانسته‌اند. برخی دیگر نیز روایات اقتدا را تحریف نموده و به گونه‌ای نقل نموده‌اند که دلالت بر تقدم امام بر حضرت عیسی علیه السلام نکند. در ادامه به نقل و بررسی چند نمونه از آن‌ها می‌پردازیم:

الف- آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه شریفه عهد واژه «إمامًا» را چنین تفسیر می‌نماید:

«امام پیشوا و مقتدایی است که به او اقتدا می‌شود... و اگرچه به حسب مفهوم شامل نبی و خلیفه و امام نماز و بلکه هرکسی که در چیزی به او اقتدا گردد ولو در باطل... می‌شود؛ اما مراد از امام در اینجا نبی است که به او اقتدا می‌شود»^۱؛

فخر رازی نیز در التفسیر الکبیر خود همین ادعا را تکرار نموده است^۲؛ این سخنان در حالی است که همان‌گونه که در فصل سوم بیان نمودیم

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۳۷۴: «والإمام اسم للقدوة الذي يؤتم به... وهو بحسب المفهوم وإن كان شاملًا للنبي والخليفة وإمام الصلاة، بل كل من يقتدى به في شيء ولو باطلا... إلا أن المراد به هاهنا النبي المقتدى به».

۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۴.

زمان این وعده الهی مبنی بر اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از سال ها نبوت و در سنین پیری و پس از تحمل مشقت ها و پیروزی در امتحانات سنگین الهی بوده است و معنا ندارد که پس از این دوره پرمشقت نبوت دوباره وعده اعطای نبوت به ایشان ابلاغ گردد و دلایل این ادعای روشن و اشکالات و پاسخ های آن ها را نیز در همان فصل مطرح نموده ایم و به جهت اختصار از ذکر دوباره خودداری می کنیم.

علت نقل سخنان آلوسی و فخر رازی در این قسمت اگرچه آن دو سخنی از اقتدای مورد بحث در اینجا به میان نیاورده اند، این است که مبنای فکری نفی اقتدا توسط برخی از اندیشمندان اهل سنت همانند تفتازانی همان مبنایی است که آلوسی را به سمت این تفسیر خلاف واقع و خلاف ظاهر آیه کشانده است و آن مبنا همان زیربنای فکری آن ها در باب امامت و تنزل آن به یک مقام دنیایی غیر الهی است که نتیجه آن تقدم مقام نبوت بر امامت است.

ب- برخی دیگر با تحریف روایات حضرت عیسی علیه السلام را همان هدی موعود معرفی نموده اند و حال آنکه این ادعا با ادله معتبر فراوانی در تعارض است؛ سنن ابن ماجه چنین روایت نموده است:

«حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الشَّافِعِيُّ، حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الْجَنْدِيُّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: ... وَلَا

الْمُهْدِيُّ إِلَّا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ^۱

این روایت بنا به دلایل متعدد مردود است؛ ازجمله این دلایل می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

اولاً: این روایت شاذ، با روایات فراوان و متواتری که مهدی را از نسل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معرفی نموده در تعارض است. ثانیاً: روایاتی که در باب اقتدا مطرح نمودیم همگی بردو هویت مستقل برای حضرت عیسی علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام به عنوان امام مسلمین دلالت دارند.

ثالثاً: روایت فوق علاوه بر شاذ بودن از ضعف سندی شدید نیز رنج می‌برد و شعیب الارنؤوط ذیل همین روایت اسناد آن را به دلیل ضعف محمد بن خالد الجندی ضعیف شمرده و عبارت «لا مهدی الا عیسی» را ناشناس و مجهول دانسته و همین حکم را به ذهبی نیز نسبت داده است و سپس دلایل دیگری برای ضعف این روایت نقل می‌نماید.^۲ علاوه بر این که تفتازانی آن را براین معنی حمل می‌کند که با توجه به برخی روایات عیسی علیه السلام هدایت‌کننده به قتل دجال است و معنای روایت همین است^۳؛ علاوه بر این که تنها همین یک حدیث

۱. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ت الارنؤوط، ج ۵، باب شدة الزمان، ص ۱۶۵، ح ۴۰۳۹.

۲. همان.

۳. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۴.

توسط محمد بن خالد الجندی نقل شده است.

ج- برخی دیگر مانند تفتازانی اساس اقتدای مذکور را باطل دانسته و حتی پا را فراتر گذاشته و حضرت عیسی علیه السلام را خلیفه و جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دانسته و براین باور است که به دلیل افضلیت حضرت عیسی، ایشان امام است و حضرت مهدی به او اقتدا خواهد نمود.^۱ او درجایی دیگر هر دو اقتدا را بدون مستند دانسته است.^۲

د- گونه دیگر تحریف همان است که ضمن بررسی روایات اهل سنت در گفتار دوم از فصل دوم بیان نمودیم که روایت «کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وإمامکم منکم؟»^۳ را به شکل تحریف شده‌ی «کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وأممکم؟»^۴ یا «کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم و

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح العقائد النسفیة، ص ۸۸: «فان قيل: قد روی فی الحدیث نزول «عیسی» علیه السلام بعده. قلنا: نعم. لکنه یتابع محمداً علیه السلام، لأن شریعتہ قد نسخت، فلا یكون إلیه وحی ولا نصب أحکام، بل یكون خلیفة رسول الله علیه السلام. ثم الأصح أنه یصلی بالناس ویؤمهم ویقتدی به «المهدی» لأنه أفضل، فامامته أولى».

۲. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۳: «فما یقال: إن عیسی (صلی الله علیه) یقتدی بالمهدی، أو بالعکس شیء لا مستند له»

۳. بخاری، صحیح بخاری، باب نزول عیسی بن مریم علیهما السلام، ج ۳، ص ۱۲۷۲، ح ۳۲۶۵: «چگونه اید وقتی که [عیسی] بن مریم نزول کند درحالی که امامتان از شماست؟»؛ البته در برخی نقل‌های این روایت برخی کلمات لفظاً متفاوت‌اند مثل اینکه به جای «کیف أنتم»، «کیف بکم» آمده یا به جای «امامکم منکم»، «أمکم منکم» آمده است، ولی معنی همان است که گفته شد.

۴. صحیح مسلم، باب نزول عیسی بن مریم حاکماً بشریعة نبینا، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۲۴۵.

إِمَّاؤُكُمْ مِنْكُمْ...» نقل نموده‌اند که به جهت رعایت اختصار از نقد و بررسی مجدد آن‌ها خودداری می‌کنیم.

گفتار چهارم: مقایسه دو دیدگاه پیرامون اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام

از آنچه گذشت روشن می شود که سازمان فکری شیعه در ابعاد مختلف به خاطر اتصال به گنجینه تمام ناشدنی معارف اهل بیت علیهم السلام از انسجام و یکپارچگی کامل برخوردار است و این گونه نیست که بخشی از باورهاش با بخش دیگری از سازمان فکری و اعتقادی او سرناسازگاری داشته باشد و هیچ گونه تعارضی بین مبانی کلامی و آیات قرآن و روایاتش وجود ندارد؛ بلکه هریک از این باورها و اعتقادات با آیات و روایات هم افزایی داشته و یکدیگر را پشتیبانی می نمایند. در مقایسه بین روایات اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام با مبانی کلامی شیعه در باب امامت نیز یک بار دیگر این هم افزایی و اتحاد و انسجام فکری روشن شد و تبیین گردید که هریک از مبانی فکری شیعه در باب امامت و نبوت نه تنها با روایات اقتدای مذکور ناسازگاری ندارند، بلکه کاملاً یکدیگر را تأیید می نمایند. شیعه امام را دارای مقام و مرتبتی ویژه می داند که به عنوان حجت الهی از طرف خداوند تعیین شده و انتصاب یافته است و عهد پروردگار جهانیان است که تنها با کسانی سنخیت دارد که ذره ای ظلم در پرونده آنها نباشد و از هرگونه گناه، خطا و غفلت و نسیانی مبرا و معصوم باشند و به اراده الهی این مقام و جایگاه حتی بر مقام و جایگاه نبوت نیز اولویت

وبرتری دارد و نتیجه این سازمان فکری با مفاد روایات باب اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام کاملاً مطابقت دارد و هریک دیگری را تأیید و پشتیبانی می نمایند.

اما با بررسی تطبیق بین روایات مذکور با مبانی اعتقادی و فکری اهل سنت متوجه می شویم که سازمان فکری و اعتقادی و مجموعه باورهای ایشان در موارد متعددی از جمله بحث حاضر نه تنها هم افزایی و انسجام و پیوستگی ندارند، بلکه به عکس؛ هریک نافی دیگری است و پذیرش هریک لوازمی دارد که پایه های مبنای فکری دیگر را سست و لرزان نموده و با آن تعارض دارد.

در بحث حاضر باور به اقتدای مسیح به حضرت مهدی علیهما السلام در موارد متعددی با بن مایه های کلامی آن ها تعارض و تضاد دارد که در گفتار سوم به آن پرداختیم و در اینجا خلاصه ای از آن ها را بیان می داریم:

الف - اولین تعارض بین تعاریف نبی و امام با اقتدای مذکور است که از پشتوانه تواتر معنوی بهره می برد؛ چرا که آن ها در تعریف مشهور، نبی را خبردهنده از جانب خداوند به وسیله وحی می دانند و طبیعتاً برای ایشان مقام و منصبی الهی قائل اند و امام را نیز دارای مقام جانشینی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و دارای ولایت و ریاست بر امور مردم می دانند و پذیرش اقتدای مذکور با این تعاریف هم خوانی نخواهد

داشت؛ چراکه از طرفی به دلیل آنکه امام بر مردم ولایت دارد و حاکم و رئیس آن‌ها بوده و جانشین رسول خاتم به عنوان افضل انبیاست، باید امام را مقدم بدانند و از طرفی به دلیل الهی و آسمانی بودن نبی و بشری و زمینی بودن امام باید نبی را مقدم نمایند و پذیرش اقتدای مذکور باحالت دوم که باور آن‌هاست سازگاری ندارد.

ب- اوصافی که اهل سنت برای نبی و امام بیان نموده‌اند نیز در مواردی نافی اقتدای مذکور است؛ چراکه آن‌ها نبی را در بخشی از امور معصوم می‌دانند اما برای امام همان مقدار از عصمت را نیز لازم شمرده‌اند و پذیرش اقتدای مذکور یعنی پذیرش اقتدای معصوم نسبی به غیر معصوم و با توضیحاتی که در گفتارهای قبلی درباره لزوم اقتدا به افضل در آن شرایط خاص دادیم، بطلان این اقتدا روشن می‌گردد؛ از طرفی آنان علم الهی را در مورد انبیا پذیرفته‌اند و علم امام را علمی اجتهادی بر شمرده‌اند و پذیرش اقتدای مذکور یعنی پذیرش اقتدای یک نبی دارای علم افاضی الهی بر امامی که علمی ناقص و اجتهادی دارد؛ خلاصه مطلب این که با توجه به اوصافی که آنان برای امام و نبی قائل شده‌اند، نبی بر امام تقدمی آشکار دارد و با اقتدای مذکور که نشانگر تقدم امام بر نبی است ناسازگار است که تبیین آن در گفتار دوم گذشت.

ج- عرصه دیگری از تعارض اقتدای مذکور با بن‌مایه‌های کلامی اهل سنت، عرصه تعیین مصداق امام است که مطابق آن امام دارای جایگاهی سیاسی اجتماعی است که به وسیله انتخاب و اجماع

مسلمین یا انتخاب اهل حل و عقد یا در مواردی با غلبه و زور بدان رسیده است و منصبی بشری و زمینی دارد ولی نبی دارای منصبی الهی و آسمانی است که برخورداری از آن جایگاه سیاسی برای او ضرورتی ندارد و این دو با اقتدا ناسازگار هستند؛ چون معنای آن پذیرش اقتدای شخصی با منصب الهی و آسمانی بر حاکمی زمینی و بشری است که پیش از این اشکالات آن بیان شد.

علاوه بر نکات فوق اشکال دیگری نیز در نوع برخورد آن‌ها با این دسته از روایت مطرح شد و آن این که برخی از اندیشمندان آن‌ها به صراحت روایات متواتر اقتدای مذکور را همچون روایات و ادله بسیار روشن اصل امامت انکار نموده و ضرورت عکس آن اقتدا یعنی اقتدای حضرت مهدی بر حضرت عیسی علیهما السلام را مطرح نموده‌اند و برخی دیگر نیز این روایات را به صورت محرف نقل نموده‌اند تا اشکالات وارد شده را از خود دور نموده و به نوعی صورت مسئله را از بین ببرند.

خاتمه

در این کتاب پس از بازشناسی مفاهیم مطرح در موضوع اقتدا و بیان نکاتی در باب ابعاد بسیار مهم اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام و تشریح برخی از مهم‌ترین زوایای آن، به بررسی روایات اقتدای مذکور در منابع فریقین پرداختیم و پس از بررسی سندی هریک از این روایات به این جمع‌بندی رسیدیم که هنگامی که این روایات را به صورت منفرد مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، اغلب آن‌ها از مشکلاتی همچون وجود برخی راویان مجهول در سلسله سند و در موارد معدودی نقل از راوی ضعیف رنج می‌برند؛ اما با بررسی مجموعه روایات در منابع مختلف شیعه و اهل سنت و بررسی شرایط پیرامونی صدور روایات همچون گوناگونی زمان صدور آن‌ها، تنوع مذهب و دیدگاه اعتقادی و شخصیت راویان در طبقات مختلف، تنوع موضوعات محوری روایات، تعداد قابل توجه روایات، نقل آن‌ها در مهم‌ترین منابع اهل سنت و شیعه و ... به این باور می‌رسیم که عدم امکان توافق راویان آن‌ها بر کذب، اقتدای مذکور دارای تواتر معنوی است و لذا قابل انکار نیست؛ با توجه به وجود این تواتر معنوی، ناگفته پیداست که همه روایات در

دلالت بر اقتدای مورد نظر دارای ظهور یا تصریح هستند و سعی در تأویل و تحریف مفاد آن - چنان که برخی سعی بر تحریف یا تأویل آن‌ها نموده‌اند -، کاری عبث و بیهوده است.

در فصل دوم نیز به تشریح و تبیین بن‌مایه‌های کلامی شیعه و اهل سنت در مباحث مرتبط با اقتدای مذکور پرداخته شد و روشن گردید که از دیدگاه شیعه امام و نبی هر دو دارای شأن و منصبی الهی و مقدس هستند و امامت و نبوت هر دو عهدی آسمانی و الهی می‌باشند؛ همان‌طور که واضح گردید که نبی و امام هر دو در ویژگی‌هایی همچون عصمت، علم افاضی الهی و ... مشترک هستند؛ اما در عین حال از منظر اندیشمندان شیعه به دلایلی کاملاً روشن، مقام و جایگاه امام بر نبی مقدم است و همه امامان و اوصیای پیامبر اسلام بر تمام انبیا به جز پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله برتری دارند.

با بازبینی مبانی کلامی اهل سنت دیدگاه اندیشمندان ایشان درباره عناوین فوق طرح گردید؛ از جمله اینکه از دیدگاه ایشان، اگرچه نبوت منصبی آسمانی و الهی تعریف می‌گردد؛ اما در عین حال عصمت نبی امری نسبی است و در بسیاری از امور خطا و گناه از انبیا را روا می‌شمارند. آن‌ها درباره امام همین میزان از عصمت را نیز ضروری نمی‌دانند و امامت را جایگاهی زمینی و بشری و صرفاً موقعیتی سیاسی اجتماعی به حساب می‌آورند و بر این باورند که تعیین مصداق امام از طریق انتخاب و اجماع مسلمین یا بیعت اهل حل و عقد و حتی در

واردی با استفاده از غلبه و زور صورت می‌گیرد؛ بنابراین در مقایسه بین نبوت و امامت از دیدگاه آنان، قطعاً نبوت دارای اولویت آشکار می‌باشد.

در ادامه و با مقایسه مبانی هریک از فریقین با مفاد روایات اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام روشن شد که بن‌مایه‌های کلامی امامیه در مباحث نبوت و امامت با چنین اقتدایی نه تنها تعارض و تضاد ندارد، بلکه به‌طور کامل در راستای همان مبانی بوده و به‌روشنی قابل تبیین و تحلیل و دفاع می‌باشد؛ اما با توجه به مبانی اهل سنت در باب نبوت و امامت و مقایسه آن‌ها با مفاد روایات اقتدای مذکور، تعارض آشکاری خودنمایی می‌کند و با اصرار بر آن مبانی، نمی‌توان چنین اقتدایی را منطقی به حساب آورد؛ تعارض‌هایی همچون تعارض با تعاریف ایشان از نبوت و امامت، تعارض با اوصاف نبی و امام از دیدگاه آنان، تعارض با حاکمیت سیاسی و زمینی امام از منظر ایشان و...؛ لذا برخی از اندیشمندان اهل سنت، پس از دچار شدن به این دوگانگی، اساساً مفاد روایات مذکور را انکار نموده و برخلاف آن نظر داده‌اند و برخی دست به دامن جعل شده و برخی سعی نموده‌اند آن روایات را به‌نوعی تأویل نمایند که مهم‌ترین موارد این رویکرد را نیز در فصل سوم طرح نموده و به نقد و ارزیابی آن‌ها پرداختیم.

پیامدهای کلامی اقتدای مسیح به امام مهدی علیهما السلام

حال که در سیر مباحث، مسلم بودن نزول حضرت عیسی

علیه السلام پس از ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و اقتدای مسیح به ایشان براساس روایات روشن شد و نیز میزان تطابق آن با بن مایه های کلامی فریقین مورد ارزیابی قرار گرفت، مناسب است که با بازنگری مباحث این کتاب، پیامدهای کلامی اقتدای مذکور را نیز یادآوری نماییم. به نظر می رسد با بازنگری این موضوع و مطالب پیرامون آن در حوزه مباحث کلامی، می توان موارد ذیل را از مهم ترین پیامدهای کلامی آن دانست:

الف- حضرت عیسی علیه السلام به اجماع مسلمین از پیامبران اولوالعزم الهی بوده و مقام و منصبی الهی و مقدس داشته و شریعت او تا قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اعتبار و حجیت داشته است؛ با توجه به پذیرش اقتدای ایشان به حضرت مهدی به عنوان آخرین وصی و جانشین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و لوازم منطقی آن، پذیرش یکی از دو گزاره ذیل ضروری است:

گزاره اول اینکه قائل شویم که حضرت عیسی علیه السلام تمامی شئون و جایگاه معنوی و الهی خود را از دست داده است که این گزاره به دلایلی باطل است؛ از جمله این که درست است که مطابق ادله قرآنی و روایی قطعی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است و بعد از ایشان نبی ای وجود ندارد و لازمه آن این است که نبوت حضرت عیسی علیه السلام پس از ظهور اسلام فعلیت نداشته باشد و این یعنی حضرت عیسی در هنگام اقتدا دارای نبوت بالفعل نیست؛ ولی در عین

حال از آنجا که دلیلی بر انتفاء بقیه شئون و مقامات معنوی و الهی حضرت عیسی در دست نیست، بلکه دلیل برای عکس آن یعنی حفظ بقیه شئون وجود دارد؛ بنابراین گزاره مذکور باطل است.

گزاره دوم این است که حضرت عیسی علیه السلام فعلیت نبوتش به دلیل خاتمیت منتفی است ولی بقیه شئون خود غیر از نبوت را حفظ نموده است؛ ولی در عین حال که ایشان به عنوان یکی از اولیای الهی و ذخیره ای برای هدایت بخشی از بشریت در عصر ظهور به حیات خود ادامه می دهند، رتبه امام و وصی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله یعنی امام مهدی علیه السلام به دلیل ویژگی هایی که دارد، نزد پروردگار متعال آن چنان عظمت یافته است که حتی مقام انبیاء الهی غیر از پیامبر اسلام را نیز پشت سر می گذارد و نسبت به ایشان تقدم و اولویت دارد که به نظر می رسد گزاره صحیح همین است - که پیش از این دلایل این باور را عرضه نمودیم - و باور اندیشمندان اهل سنت مبنی بر تقدم همه انبیا بر امام علیه السلام، باوری غلط و برگرفته از مبانی فکری انحرافی است.

ب- از دیگر نکاتی که می توان آن را از پیامدهای پذیرش اقتدای مذکور به حساب آورد، این است که آن امامی که حضرت عیسی علیه السلام به عنوان پیامبری از پیامبران اولوالعزم با آن مقام و منصب الهی خود به او اقتدا می نماید، نیز باید دارای منصبی آسمانی و الهی باشد تا اقتدای به او در آن شرایط خاص دوران ابتدایی ظهور آخرین منجی - که برای اعلای کلمه توحید و تحقق بخشیدن به وعده الهی

مبنی بر پر شدن زمین از عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و ظالمان اذن ظهور یافته است - صحیح باشد وگرنه موجبات سست شدن باور مسلمانان و گمراهی آنان از دین خود و نیز گمراهی مسیحیان از دین حق یعنی اسلام را فراهم خواهد آورد؛ بنابراین نمی توان پذیرفت که امام صرفاً دارای منصبی سیاسی و اجتماعی و منتخب اهل حل و عقد یا اجماع مسلمین بوده و با غلبه و زور صلاحیت و مشروعیت حکومت پیدا نماید.

ج- آن حجت الهی که اقتدای یکی از انبیای بزرگ الهی بر او از حوادث قطعی آینده تاریخ بشری باشد، ویژگی هایش باید به گونه ای باشد که آن اقتدا با آن ها تناسب و همخوانی داشته باشد. ویژگی هایی از قبیل عصمت، علم افاضی الهی، افضلیت و ... که در صورت فقدان هر یک از آن ها چنین اقتدایی از جانب پیامبر عظیم الشان به او خلاف عقل و منطق و شریعت به نظر می رسد؛ بنابراین باور به امامی غیر معصوم که علمی اجتهادی دارد و افضلیت هم در مورد او ضروری محسوب نمی شود و عدالت او نیز در حد عدالت ظاهری کفایت می کند، خلاف عقل و منطق و شریعت خواهد بود.

نتیجه:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قالب بیان وعده اقتدای مسیح به مهدی علیهما السلام در صدد ارائه جایگاه اعتقادی منجی در اسلام

است؛ به عبارتی حضرت درصدد بیان این مهم است که هر تفسیری از مهدویت صحیح نمی باشد و لزوماً این تفسیر می بایست منحصر در امامت مهدی باشد.

با بررسی تفصیلی این مبحث در سیر کتاب، حقانیت و درستی مبانی کلامی شیعه در این زمینه اثبات شد و نتیجه مباحث این شد که روایات اقتدا که دارای تواتر معنوی در منابع شیعه و اهل سنت می باشد، در مقام تطبیق با بن مایه های کلامی شیعه از قبیل اوصاف امام و نبی، جایگاه نبوت و امامت و ... هم افزایی داشته و انسجام و یکپارچگی بنیان های فکری شیعه را به روشنی به تصویر می کشد. در عین حال بررسی ها نمایانگر آن بود که مفاد این روایات با بن مایه های کلامی اهل سنت در مباحث مربوط به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله همخوانی ندارد؛ مباحثی همچون اوصاف نبی و امام مانند عصمت نسبی نبی و عدم ضرورت آن در امام، عدم ضرورت علم افاضی الهی و فضیلت در امام، عدم انتصاب از سوی پروردگار متعال و نیز روش تعیین امام و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ... که هریک به نوعی با اقتدای مذکور در تعارض و تضاد هستند. و من الله التوفیق.

فهرست منابع

- قرآن كريم
- ابن ابى حاتم، أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر التميمي، الحنظلي، الرازي، الجرح والتعديل، الناشر: طبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية - بحيدرآباد الدكن - الهند، دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٢٧١ هـ ١٩٥٢ م
- ابن أبي زينب، محمد بن إبراهيم، الغيبة للنعماني، تهران، چاپ: اول، ١٣٩٧ ق.
- ابن تيميه، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن محمد ابن تيمية، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، المحقق: محمد رشاد سالم، الناشر: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م
- ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة الثانية، ١٤١٤ - ١٩٩٣
- -----، المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، المحقق: محمود إبراهيم زايد، الناشر: دار الوعي - حلب، الطبعة: الأولى، ١٣٩٦ هـ
- ابن حجر، أحمد بن أبو الفضل العسقلاني الشافعي، تقريب التهذيب، الناشر: دار الرشيد - سوريا، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ - ١٩٨٦، تحقيق: محمد عوامة
- ابن خلكان البرمكي أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن إبراهيم بن أبي بكر، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار صادر

- بيروت

- ابن سعد، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري،
البغدادي المعروف بابن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا،
الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م

- ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، قم، چاپ: اول، ١٤٠٤ ق.

- ابن ماجه - و ماجه اسم أبيه يزيد - أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني، سنن ابن
ماجه ت الأرنبوط، المحقق: شعيب الأرنبوط - عادل مرشد - محمد كامل قرو
بللي - عبد اللطيف حرز الله، الناشر: دار الرسالة العالمية، الطبعة: الأولى، ١٤٣٠ هـ
- ٢٠٠٩ م

تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء الكتب العربية، فيصل عيسى
البابي الحلبي

- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب - بيروت، چاپ: سوم، ١٤١٤ ق.

- ابواسحاق ابراهيم بن نوبخت، الياقوت في علم الكلام - قم، چاپ: اول،
١٤١٣ ق.

- أبو اسحاق تقي الدين ابراهيم بن محمد الصيرفي، المنتخب من كتاب السياق
لتاريخ نيسابور، تحقيق خالد حيدر، الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، سنة
النشر ١٤١٤ هـ، مكان النشر بيروت

- أبو الطيب نايف بن صلاح بن علي المنصوري، إرشاد القاصي والداني إلى تراجم
شيوخ الطبراني، الناشر: دار الكيان - الرياض، مكتبة ابن تيمية - الإمارات، بي تا
- أبو الفداء زين الدين قاسم بن قُطْلُوبَغَا السُّودُونِي (نسبة إلى معتق أبيه سودون
الشيخوني) الجمالي الحنفي، الثقات ممن لم يقع في الكتب الستة، دراسة
وتحقيق: شادي بن محمد بن سالم آل نعمان، الناشر: مركز النعمان للبحوث

والدراسات الإسلامية وتحقيق التراث والترجمة صنعاء، اليمن، الطبعة: الأولى،

١٤٣٢ هـ - ٢٠١١ م

- أحمد بن حنبل (أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد

الشباني)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، المحقق: شعيب الأرنؤوط، عادل مرشد،

وآخرون، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م

-، المحقق: أحمد محمد شاكر، الناشر: دار الحديث - القاهرة، الطبعة: الأولى،

١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م

- اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة) - تبريز،

چاپ: اول، ١٣٨١ ق.

- اشعري، علي بن اسماعيل، اصول اهل السنة والجماعة، الناشر: المكتبة الزهرية

للتراث، القاهرة، ١٤١٧ ق.

- امام خميني، سيد روح الله موسوي - مترجم: اسلامي، علي، تحرير الوسيلة،

ترجمه، ٤ جلد، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم،

قم - ايران، ١٤٢٥ ه ق

- امامي كاشاني، محمد، خط امان در ولايت صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه

الشريف)، ٢ جلد، دفتر نشر فرهنگ اسلامي - قم (ايران)، چاپ: ١، ١٣٨٦ ه.ش.

- ايجي، ميرسيد شريف، شرح المواقف - افست قم، چاپ: اول، ١٣٢٥ ق.

- آلوسی، محمود بن عبد الله، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني،

١٦ جلد، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون - لبنان - بيروت،

چاپ: ١، ١٤١٥ ه.ق.

- آمدی، سيف الدين، أبقار الأفكار في أصول الدين - قاهره، ١٤٢٣ ق.

- بحرانی، ابن ميثم، قواعد المرام في علم الكلام - قم، چاپ: دوم، ١٤٠٦ ق.

- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامية - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۴۱۵ ق.
- -----، بهجة النظر فی إثبات الوصاية والإمامة للأئمة الإثني عشر - مشهد، چاپ: دوم، ۱۴۲۷ ق.
- البخاری، محمد بن إسماعیل أبو عبد الله البخاري الجعفي، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخاري، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲ هـ
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، رجال البرقي - الطبقات - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۲ ش.
- بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۵ ش.
- بهجت پور، عبد الكريم، تفسير تنزيلی (به ترتيب نزول) مبانی اصول قواعد و فوايد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲
- بیضاوی، طوامع الانوار من مطامع الانظار، بی نا، بی جا، بی تا.
- البیهقي، الحافظ الجليل ابي بكر احمد بن الحسين بن علي البيهقي، السنن الكبرى للبيهقي، مصدر الكتاب: موقع يعسوب
- تفتازانی، سعد الدين، شرح المقاصد - افسست قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
- -----، شرح العقائد النسفية - قاهره، چاپ: اول، ۱۴۰۷ ق.
- تفرشی، سید مصطفی بن حسین حسینی، نقد الرجال، ۵ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق
- جمال الدين أبوالفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي، الضعفاء والمتروكون، المحقق: عبد الله القاضي، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت،

الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶

- جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی (بررسی دیدگاههای امامیه، معتزله و اشاعره) بی نا، مشهد، چاپ: اول، ۱۳۸۱ ش.
 - حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بیروت، چاپ: اول، ۱۴۲۵ ق.
 - حلی، عزالدین ابومحمد حسن بن سلیمان بن محمد حلی عاملی، مختصر البصائر - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۲۱ ق.
 - حلی، ابومحمد، حسن بن علی، ملقب به تقی الدین، معروف به ابن داود حلی، الرجال (لابن داود) - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۲ ش.
 - حمصی رازی، سدید الدین، المنقذ من التقليد - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ق.
 - خرازی، سید محسن، بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية - قم، چاپ: چهارم، ۱۴۱۷ ق.
 - خزاز رازی، علی بن محمد، كفاية الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر - قم، ۱۴۰۱ ق.
 - خویی. سید ابوالقاسم، معجم رجال الاحادیث، بیروت، چاپ: چهارم، ۱۴۰۹ ق
 - داوری، اصول علم الرجال، قم، چاپ دوم، بی نا، بی تا
 - دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ق.
 - ذهبی، شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی، میزان الاعتدال في نقد الرجال، تحقیق: علی محمد البجاوی، الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۳۸۲ هـ - ۱۹۶۳ م
 - -----، المغني في
- الضعفاء، الدكتور نور الدين عتر

- ، تاریخ الإسلام وَوَفِيَّات
المشاهير والأعلام، المحقق: الدكتور بشار عوَّاد معروف، الناشر: دار الغرب
الإسلامي، الطبعة: الأولى، ٢٠٠٣ م
- ، سير أعلام النبلاء، الناشر:
دار الحديث - القاهرة، الطبعة: ١٤٢٧هـ - ٢٠٠٦م
- ، سير أعلام النبلاء، المحقق:
مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، الناشر: مؤسسة الرسالة،
الطبعة: الثالثة، ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م
- ، راغب اصفهاني، حسين بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن - بيروت - دمشق،
چاپ: اول، ١٤١٢ق.
- ، رباني گلباگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ایران، قم، ناشر: مؤسسه بوستان
کتاب، چاپ دوم، ١٣٨٧ش
- ، سبحانی، جعفر، الإلهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل - قم، چاپ:
سوم، ١٤١٢ق.
- ، سخی، مؤگن، بررسی مبانی تفسیر قرآن کریم از دیدگاه امام محمد باقر
علیه السلام، مجله علمی پژوهشی قرآن و حدیث، ش ٦
- ، سلیمیان، خدامراد، پرسمان مهدویت، ١ جلد، شباب الجنة - قم (ایران)، چاپ:
٢، ١٣٨٥ هـ.ش.
- ، سید بهاء الدین نیلی نجفی، علی بن عبد الکرم، منتخب الأنوار المضيئة في ذكر
القائم الحجة عليه السلام - قم، چاپ: اول، ١٣٦٠ ش.
- ، سید مرتضی (شریف مرتضی)، الذخيرة في علم الکلام - قم، ١٤١١ق.
- ، الشافي في الإمامة - تهران، چاپ: دوم، ١٤١٠ق.
- ، رسائل الشريف المرتضى - قم، چاپ: اول، ١٤٠٥ق.

- السيد أبو المعاطي النوري، أبو الفضل، المسند الجامع المجلد، بی نا، بی جا، بی تا.
- سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، البهجة المرضية على الفية ابن مالك، ۱ جلد، اسماعیلیان - قم - ایران، چاپ: ۱۹.
- شاکری زواردهی، روح الله، مبانی اعتقادی موعود گرایى و مهدویت (در ادیان و مکاتب و اسلام)، سال ۱۳۷۶، پایان نامه
- شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار (لشعیری) - نجف، چاپ: اول، بی تا.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، الهدایة فی الأصول و الفروع - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۸ ق.
- -----، ترجمه محمد علی حسنى، ترجمه
- الاعتقادات - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۱ ش.
- -----، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ ق.
- شیخ مفید، رساله فی الامامة و ذکر اغلاط العامة، بی نا، بی جا، بی تا
- -----، أوائل المقالات في المذاهب و المختارات - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
- -----، تصحيح اعتقادات الإمامية - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
- صهيب عبد الجبار، الجامع الصحيح للسنن و المسانيد، تاريخ النشر: ۱۵ - ۸ - ۲۰۱۴، [الكتاب غير مطبوع]
- -----، المسند الموضوعي للجامع للكتب العشرة، عام النشر: ۲۰۱۳، [الكتاب غير مطبوع]
- طباطبایی، سيد محمد حسين، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه. ش.

- طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة) - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۹۰ ق.
- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) - مشهد، چاپ: اول، ۱۴۰۳ ق.
- طوسی، خواجه نصیرالدین ابوجعفر، محمد بن محمد بن حسن طوسی، قواعد العقائد - لبنان، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
- _____، تلخیص _____
- المحصل المعروف بنقد المحصل، بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۵ ق.
- طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی (للطوسی) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.
- _____، الغيبة (للطوسی) / کتاب الغيبة للحجة - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.
- _____، رجال الطوسی - قم، چاپ: سوم، ۱۳۷۳ ش.
- _____، فهرست کتب الشيعة وأصولهم وأسماء المصنفين و أصحاب الأصول (للطوسی) (ط - الحديثة) - قم، چاپ: اول، ۱۴۲۰ ق.
- _____، الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۶ ق.
- _____، الرسائل العشر - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۴ ق.
- ظاهري، ابن حزم، الفصل فی الملل والاهواء والنحل الناشر: مكتبة الخانجي - القاهرة، بی تا
- _____، مراتب الاجماع، بی نا، بی جا، بی تا
- عادل نويهض، معجم المفسرين «من صدر الإسلام وحتى العصر الحاضر»، الناشر: مؤسسة نويهض الثقافية للتأليف والترجمة والنشر، بیروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۹ هـ - ۱۹۸۸ م

- عبد الشافی محمد عبد اللطیف، السیرة النبویة والتاریخ الإسلامی، الناشر: دار السلام - القاهرة، الطبعة: الأولى - ۱۴۲۸ هـ
- العقیلى، الضمـــــعفاء الكبير، مصـــــدر الكتاب: موقع جـــــامع الحديث <http://www.alsunnah.com>، [الكتاب مرقم آلیا غیر موافق للمطبوع]
- علامه حلی، شیخ جمال الدین، ابو منصور، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، الألفین - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۹ ق.
- ،
تسلیک النفس الی حظيرة القدس - قم، چاپ: اول، ۱۴۲۶ ق.
- ،
رجال العلامة الحلی - نجف اشرف، چاپ: دوم، ۱۴۱۱ ق.
- ،
كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام - تهران، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.
- سبحانی، جعفر، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد قسم الالهيات - قم، چاپ: دوم، ۱۳۸۲ ش.
- ،
نهج الحق و كشف الصدق - ترجمه كهنسال - مشهد، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ش.
- ،
نهج الحق و كشف الصدق - بيروت، چاپ: اول، ۱۹۸۲ م.
- علي بن حسام الدين المتقي الهندي، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت ۱۹۸۹ م
- غزالی، محمد بن محمد، احياء علوم الدين، ترجمه مؤيد الدين محمد خوارزمي، به كوشش حسين خديوجم، انتشارات علمی وفرهنگی، ۱۳۵۱
- غلامعلی، مهدی، سندشناسی رجال کاردی با شیوه بررسی اسناد روایات، ناشر:

- سازمان چاپ و نشر دارالحديث، قم، چاپ دوم، ۱۳۹۶ ش.
- فاضل مقداد، الاعتماد في شرح واجب الاعتقاد، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ق.
- فاکر میبدي، محمد، مبانی تفسیر از نگاه شهید مطهری، مجله کوثر معارف، ش ۱۲
- فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۹ ق.
- فیاض لاهیجی، گوهر مراد - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.
- فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير، قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۴ ق.
- قاضی عبد الجبار، ابن احمد همدانی، المغنی فی أبواب التوحید والعدل - قاهره، ۱۹۶۵-۱۹۶۲ م.
- قاضی عبد الجبار، شیخ جمال الدین، ابو منصور، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی - قوام الدین مانکدیم احمد بن ابی الحسین بن ابی هاشم زیدی، شرح الأصول الخمسة - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۲۲ ق.
- قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج والجرائح - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی - قم، چاپ: سوم، ۱۴۰۴ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی - تهران، چاپ: اول، ۱۴۱۰ ق.
- مالک بن أنس بن مالک بن عامر الأصبحي المدني، الموطأ، المحقق: محمد مصطفى الأعظمي، الناشر: مؤسسة زايد بن سلطان آل نهيان للأعمال الخيرية والإنسانية - أبوظبي - الإمارات، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۵ هـ - ۲۰۰۴ م
- مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، نشر مؤسسه آل البيت لإحياء

التراث، الطبعة الاولى، ١٤٣١هـ.ق

- ماوردی، أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، الشهير بالماوردي، الأحكام السلطانية، مصدر الكتاب: موقع الإسلام، <http://www.al-islam.com>، [الكتاب مشكول ومرقم آليا غير موافق للمطبوع]

- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بيروت) - بيروت، چاپ: دوم، ١٤٠٣ ق.

- -----، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول - تهران، چاپ: دوم، ١٤٠٤ ق.

- مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة) - قم، چاپ: دوم، ١٤٠٦ ق.

- مجموعة من المؤلفين (الدكتور محمد مهدي المسلمي - أشرف منصور عبد الرحمن - عصام عبد الهادي محمود - أحمد عبد الرزاق عيد - أيمن إبراهيم الزامل - محمود محمد خليل)، موسوعة أقوال أبي الحسن الدارقطني في رجال الحديث وعلله، الطبعة: الأولى، ٢٠٠١ م، الناشر: عالم الكتب للنشر والتوزيع - بيروت، لبنان

- محقق حلي، شيخ نجم الدين جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد هذلي حلي، المسلك في أصول الدين والرسالة الماتعية - مشهد، چاپ: اول، ١٤١٤ ق.

- محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، ذكر أسماء من تكلم فيه وهو موثق، المحقق: محمد شكور بن محمود الحاجي أمير الميادين، الناشر: مكتبة المنار. الزرقاء، الطبعة: الأولى ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦ م

- محمد بن أحمد بن يوسف أبو البركات الذهبي الشافعي، الكواكب النيرات، بی نا، بی جا، بی تا.

- محمود بن عبد الفتاح النحال، إِنْخَافُ الْمُزْتَقِي بِتَرَاجِمِ شُيُوخِ الْبَيْهَقِيِّ، إشراف و

- مراجعة وضبط وتدقيق: الفريق العلمي لمشروع موسوعة جامع السنة، الناشر: دار الميمان للنشر والتوزيع، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۹ هـ - ۲۰۰۸ م
- مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري، المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، بی تا
- مصباح يزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، چاپ: سی و دوم، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، بی جا، ۱۳۷۷ ش.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، ناشر: دارالتفسير، قم، چاپ هفتم، ۱۳۸۲ ش.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات راه رشد، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ش.
- مغلطای بن قلیج بن عبد الله البکجری المصری الحکری الحنفی، أبو عبد الله، علاء الدين، إكمال تهذيب الكمال في أسماء الرجال، المحقق: أبو عبد الرحمن عادل بن محمد - أبو محمد أسامة بن إبراهيم، الناشر: الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م
- مقدس اردبیلی، احمد، حدیقة الشیعة - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۳ ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن (مکارم)، ۱ جلد، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۲، ۱۳۷۳ ه. ش.
- -----، تفسیر نمونه، ۲۸ جلد، دارالکتب الإسلامية - ایران - تهران، چاپ: ۱۰، ۱۳۷۱ ه. ش.
- نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی - قم، چاپ: ششم، ۱۳۶۵ ش.
- نرم افزار اسناد شیخ صدوق، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور، قم، ۱۳۹۵
- نرم افزار المكتبة الشاملة، المكتب التعاونی للدعوة بالروضة، بی جا، بی تا
- نرم افزار درایة النور، نسخه ۱/۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور، قم،

۱۳۹۵

- النسائي، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، تسمية مشايخ أبي عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي النسائي وذكر المدلسين (وغير ذلك من الفوائد)، المحقق: الشريف حاتم بن عارف العوني، الناشر: دار عالم الفوائد - مكة المكرمة، الطبعة: الأولى ۱۴۲۳ هـ
- نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، محقق وناشر: حسن نمازی شاهرودی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش
- واسطي بغدادی، احمد بن حسين، الرجال (لابن الغضائري) - قم، چاپ: اول، ۱۳۶۴ ش.
- هاللی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهاللي - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۰۵ ق.